

الواح مبارکہ حضرت بہاء اللہ

جل ذکرہ الاعلیٰ

شامل:

اقتدارات و چند لوح دیگر

هو المنادي بالحق امام وجوه الخلق
 الحمد لله الذي سخر شمس البيان بقدرته وقمر البرهان سبطانه
 الذي بامر طوى ما انطى في ستة ايام ثم ارتفعت سموات
 العرفان اقرب من لمح البصر وظهر المنظر الاكبر بما استوى
 مكلم الطور على عرش الظهور ونطقت الشجرة امام الوجوه
 وبها ارتفع النداء من الارض والسماء هذا ظهورا قسم
 ثغر الوجود من الغيب والشهود وقرت لعيون وتنورت
 الابصار الامر لله الواحد له قدر الخمار تالله قد اتى اليوم الفهم
 في ريب عجاب نسئل الله تبارك وتعالى ان يؤيد عباده على
 التقرب الى مشرق الانوار ويوضحهم على الرجوع الى باب فضل

علی تدارک ما فات عنهم فی سید الايام و الصلوة و السلام
 و انکسیر البهائم علی ایدی امره الذین ما منعتهم ضوضاء
 الانام عن لشرب الی الله رب الارباب بنذوا ما سونه و
 اقبلوا الیه باستقامه انکسیر بها ظمرا الا شرار ما منعم
 اعراض المعسرین و اعراض المشرکین الذین یتکلون
 بانہوا انکسیر لیصدوا الناس عن سوء القراط قل انہ اتی
 بما یجذبکم الی الافق الاعلی و یتربکم الی مقام تنور بانوار ربان
 ربکم مولی الانام یا عند لیب علیک بہائی و عنایتی ہریشا
 لک ما شربت حیث البقاء من یہ اعطاء وقت علی خدمۃ الامر
 بقیام اضطرت بہ اصحاب لستعود و ناحت بہ الاحزاب
 الامن شاء الله ربک مالک یوم الیقام الحمد لله جریح
 احوال بذکر و ثنا مشغولی و بر خدمت قائم انیکہ در بارہ
 اعراضات جناب سید علی ذکر نمودی بشراف اصغافاز
 قل اعلم بعلم البیتین بان الله امر الکل بتبلیغ امره و ما تقع
 بہ کلمۃ المطاعین لہ بسترۃ بعد از این حکم محکم کہ از سماء ارادہ

مالک قدم نازل کل باطاعت مکلفند اگر با و امر الهی فاعث شدند
 و بپای نسیغی عمل نمودند عند الله معتبول و الا الامر یرجح
 الی الامر و العاقل فی خسران مسین حق در کتب قبل جمیع عباد را
 این خود خوانده و این نظریه تجلیات انوار نیز حتمی است که بر کل
 سبقت گرفته و بسیاری از آن ابناء مخالفت نمودند و هر
 منصفی کواهی داده و میدهد بر آنچه از قلم اعلی جاری شده
 آیا در شیطان چه میگویند که با جلالت قدر و مقام از موقوع و
 مکان قرب و لقاح محروم ماند بقول بعضی معسلم ملکوت بوده
 آیا این مقام را که عطا فرمود و در یک آن از اعلی مقام ملکوت
 با غل مقام عالم ناسوت مقریافت و از جمیع فیوضات ممنوع
 و محروم با بغیرل یا ایشاء چه میتوان گفت وقتی قابل عنایت
 رحمت بود و منسکامی سزاوار غضب و نفقت در باره محرم
 رسول الله تفکر نمایند آنحضرت روح ماسومه فذاه فرمود
 کلینے یا جمیرا کلینی و اینکله علیا که از شرفی قسم اراده مولی الوری
 جاری بر کمال عنایت و شفقت حضرت حاکمت و حال حقیر

شیعه میگویند در باره اش آنچه را که کل میدانند آیا آن قبول را
 سبب چه و این رد حزب شیعه را علت چه یکی از مطارثه انطی
 گفته فی سکه در انتها مردود میشد در ابتدا رسول شما چرا او را
 قبول فرمود و محرم فرماش نمود قل تفکروا یا قوم ثم انصفوا فیما
 نطق به مکلم الطور اذ استوی علی عرش الظهور و لا تکنوا من الجاهلین
 یکی از اجده انصار که موسوم بطعیه بود بعد از طلوع نیر حجاز
 از افق یرب آنچه داشته با مهاجرین مساوات نموده و بعد مع
 کمال تقرب ظاهرا هر شد از او آنچه که عین حقیقت گریست بعد از ظهور
 عمل مردود یهود اجتماع نمود و حضرت متفکر و متحیر چه که در اول
 چنین امور بسبب اضطراب انقلاب عماد است در آن چین
 جبرئیل نازل و این آیه را تلاوت نمود انا انزلنا الیک الکتاب
 بالحق لعلکم بین الناس ما بارک الله و لا تکن للنحاشین خصیما
 باری ما انزل الی الرحمن فی الفرقان رجوع نماید در باره خلقت انسان
 میفرماید بل هم فی لبس من خلق جدید این چنین غیر همین مثل
 و بعد است قل تفکر لعلک تتحذرا لانصاف لنفسک معینا

ز این امور گذشته دو جهت در انسان موجود جهت الی الله
 و جهتی الی نفسه و سببیکه کما غایت بجهت اول ناظر ذکر
 نماید در باره او آنچه را که فوق آن در عالم خلق موجودند
 یا عند لیب علیک بهائی بگوید حضرت اسمعیل ابن حضرت
 صادق چه میگوئی این همان اسمعیل است که حضرت
 اسمعیله باو متمسک و متشبثند آنحضرت او را امام و وصی فرمود
 و حکم و را خیز قره ثابت بعد غزلش نمودند و این سبب اضطراب
 اصحاب شد و زراره که از اجله اصحاب آنحضرت بود عرض نمود
 آیا میشود امام غزل شود در جواب فرمودند بد باشد راوی این
 حدیث کلینی و معترض زراره هر دو نزد اصحاب رجال موثقند
 قل انظروا التعرفوا ما نطق به لست الا علی فهذا المقام العیز الیدیع
 دیگر معنی و واضح است که معترضین و معترضین در این مقام چه
 گفته اند منضم من قال اگر قابل نبود از اول چرا پیشوای خلق
 قرار نموده اگر قابل بود غزلش چرا مقام امام مقام هدایت
 خلقت در مرتبه اولی و در عقیده شما آنحضرت دارای علوم

اولین و آخرین است لذا نباید چنین امری که مخالف و مغایر است
 از ایشان ظاهر شود باری ذکر این فسقات نظر بقایه خود
 آن عزبت یشهد بذاک کل منصف کل عالم و کل صادق امین
 در هر صورت جمعی از عباد در برترین و عصری اعتراض نمودند
 بعد از غزوه احد اعراب اطراف تنبیت قریش رفتند سلافة
 که شوهر و پسرانش در محاربه کشته شده بودند بسفیان گفته اگر کسی
 قاتل شوهر و اولاد را بکشد صد شتر باو میدهم از اینکله نارنج
 و حرص در سفیان شغل از مکه هفت تن از اعراب را فرستاد
 در مدینه خدمت حضرت رسیدند و بر حسب ظاهر کسب اسلام نمودند
 و عرض کردند یا رسول الله جمعی از ما با بیان فائز شدند و
 بوحدانیت حق و رسالت تو مقرون معتقدند استعدا آنکه
 بعضی از اصحاب را امر نمائی با ما بیایند و احکام الهی را از حلال و
 حرام تلقین نمایند از جمله عاصم را با بعضی دیگر طلب نمودند
 حضرت هم از میان اصحاب ده تن اختیار کرده فرمان داد
 که با آن جماعت بیان قبائل شده تعلیم قرآن و شرایع کنند

عاصم و من بعد حسب الامر عازم آنجا و د شدند و بعد از توجه
 و ورود و وارد شد آنچه که سبب خزن ابر شد از برای اهل
 یثرب و بعضی از منافقین بشماتت قیام نمودند که خدای
 محمد چسرا او را خیر نداد که این جمیع بنفاق مسلمانی گرفتند
 و در آنچه واقع شد حکم بر جهل و عدم علم آنحضرت نمودند یا آنها
 انظر الی الوجع عرض لا زال بوده و خواهد بود و در یک مقام هم
 نفس مذکور بصدق تکلم نموده چه که اعمال این حزب در اول ایام
 نعوذ بالله منکفرنی الحقیقه انسان نمیتوانست حمل نماید و لکن در
 باره اینظنلوم بانصاف تکلم ننموده چه که آنجناب و منطاب بر عدل
 و انصاف و صدق گواهی میدهند که اینظنلوم بجهت تمام در یابی
 و ایام بعد از ورود عسراق باذن حضرت سلطان بهذب
 نفوس و تطهیر افئده و قلوب برخاسته از هضنل و عنایت حق
 جل جلاله نزاع و فساد و جدال را منع نمود منعا عظیمانی الحاق
 و عباد را باعمال طیبه و اخلاق مرضیه امر نمودیم قریب چهل
 سنه میشود که در هیچ محل ناز و حریت عمل نشده بلکه بکوشش صلح الهی

و حکمت ربانی علی قدر متدور سکون و خاموشی پذیرفت امید که
 از بعد آثار فساد و نزاع و جدال در عالم نماند نسئل الله تبارک و
 تعالی ان یوآلف بین قلوبهم و یوآیهم علی تهذیب نفوس العباد
 و اصلاح البلاد ان الله علی کل شیء قدير یا عند لیب علیک بهائی
 در باره شخص مذکور از حق جل جلاله بطلبید آنچه را که علت ظهور عدل
 و انصاف است اینمعلوم هم از برای او میطلبید آنچه را که سبب رجوع
 الی الله است الی الهی اید عبادک علی اعمال تصنوع منها عرف
 قبولک و علی اقوال تکون مرتبه بغرض آنکه و فتمم علی اخلاق
 تنشر بهار آنچه ایامک تم قدر لهم الرجوع الیک و الانا بعد امواج
 بحر عفوک انک انت المقدر علی ما نشاء بارادتک همیشه علی
 من فی السموات و الارضین و آنچه انجناب در جواب القا نمودند
 بطراز قبول فائز هر یوم اعتراضات فاقلین بر حضرت واضح
 بوده و لکن الله اخذتم بعد رتبه و الارادة تحت آثارهم سلطانه
 و البته اخذتم اخذ عزیز مقتدر بعضی از اعتراضات را ذکر نمودیم
 امثال این امور از حد احصا خارج اگر بصر عباد از مردم هوی

وقلبان از نار بعضا فارغ و طاهر شود مشاهده نمایند
 آنچه را که امروز از آن محسوسند قل اعلم اننا امرنا الكل بالتبليغ
 و انزلنا في شرا نطا البليغين بان يصف بها كل بصير على فضل هذا
 النور و عزة و عطاء و مواهبه و الطافه منبغى لكل نفس ارام
 ان يتوجه الى الافق الاعلى ان يظهر ظاهره و باطنه عن كل
 مانع في كتاب الله رب العالمين و في اول لعمركم تمتك
 و عيسى لما انزل الرحمن الفرقان بقوله قل الله ثم هم
 في حوضهم يلعبون و يرى سوى الله كقبضة من التراب
 كذلك اشراق نور الامر في الماب من افق السماء ارادة انه
 المقدر عزير الوباب و في قدم اخر يتوجه بكله الى الوجه و لسان
 الترقى بحيث يتقبل الى البيت الاعظم يقوم و يقول تركت طة
 قوم لا يؤمنون بالله و هم بالآخرة هم كافرين اذا فازت
 نفس بالمتامين و الامرين بانها كانت مرقومة من اهل البهائم من
 اعلم الاعلى في الحقيقة بحسراء طوبى از برای نفسی که امام کعبه
 الهی قیام نمود و عمل نمود با آنچه از امر حقیقی و مشرق وحی الهی در این

نازل شد یا عند لیب علیک بهائی نیز شرایط بتلغین مشابه آفتاب
 از آفاق سموات الواح الهی ساطع و لانح و مشرق عجیبات
 الی حین ملتفت نشده اند حکم بتلغین از سماء امر مخصوص کل نازل یعنی
 کل بان ما مورد و همچنین شرائطی که ذکر شده از حق طلب کل امرتید
 فرماید بر آنچه سزاوار است بعضی از سائیلین که در مجالس وارد میشوند
 مقصودشان اطلاع بر احکام الهیست و برخی محض استخراء و لقاء
 شبهه در قلوب بعضی ان ربک معهم سبع ویری و هو اسمع لصیر
 و در مقامی اینکلمات عالیات نازل ینبغی لمن اراد ان یتلغ
 مولیه ان یرتین رأسه با کلیس الانقطاع و هیکله بطراز التقوی و
 فی مقام اخر ینبغی لكل متلغ ان یدع ما عنده و ما عند القوم نظراً
 الی ما عند الله لم یسمن القیوم ینظن لوم مکرر در این مقامات ذکر نموده
 آنچه را که هیچ منصفی انرا رد ننموده لعمر الله اگر معدودی با آنچه
 حق اراده نموده عمل مینمودند هر آینه انوار اثار قلم اعلی عالم را
 احاطه مینمود از بعضی از نفوسیکه خود را بجای نسبت داده و میدهند
 ظاهراً آنچه که سبب فزع اکبر است قلنا و قولنا اتحق لیس

ابولیه سخن و ماورد من اعدائی بل من الذین ینسبون انفسهم الی
 قضی یرتکبون ما ینوح بتسبی و قلمی و کل عالم خبیر و کل عارف
 بصیر مگر امثال این آیات از سماء عنایت الهی نازل و
 لکن اذ ان الوده بقصصهای موهومه از اصغاء کلمات عیاش
 محکات محروم و ممنوعند اگر یک آیه از آیات منزله رانی
 الحقیقه اصغاف نمایند البته از ما عندهم با عند الله راجع شوند
 و شهادت دهند بر فضل و عنایت و عدالت حق جل جلاله
 در ابره کل باید عدل و انصاف را سئلت نماید قل الهی
 اید عبادک علی الرجوع الیک و المشاهده فی انما قلمک
 الا علی بعینک ای رب لا تمنعهم عن بحر جودک و شمس
 عطائک و لا تبعدهم عن ساحة قدسک ای رب سئلتک
 بنور امرک الذی عند ظهوره محت انوار اشراک و التناق ان تبدل
 اریکه ابھل لبریر العلم و اعرفان و عرش الظلم و الاعتساف
 بخرستی العدل و الانصاف انک انت المقدر لعسر المنان
 و در یک مقام این آیه مبارکه نازل و هر صاحب جمعی چنین قلب

اینمطلوبه را از آن اصغایس نماید آنک قد خلقت لنصرتی و خدمت
 امری و لکن نصرت اعدائی بحسب کان اقوی من حبسود الملوک
 و استلاطین و بحقیقته ایوم عمل نالایق از حزب الله ناصر است
 نه ناصر اولیا یا عند لیب لثالی حکمت و بیان در محضر صاحبان
 بصر از خرائن قلم اعلی ظاهر نموده ایم که مظاہر عدل و انصاف
 بذروه علیا جذب فرماید از حق بصرو سمع باید طلب نمود قد
 ظهر ما لا ینظر فی العالم لا من قبل و لا من بعد یشهد بذلك ام
 الکتاب فی ملکوت السببان طوبی للتساعین و طوبی للفقائین
 این خلق را دیده و میشناسی اکثری بطنین ذی بایشغول و از
 تغردات حمامات فردوس اعلی ممنوع و محروم در معرضین
 بیان تفکر نما که باسخه او هام در هوای او هام طائرند الی همین
 آگاه شده اند ربی را که اخذ نموده اند که خلق نموده بعینه
 بشابه جزب شیعه بروایات متوهمین شغولند و از حقیقت امر
 غافل و محجوب القای کلمه از حق بوده و هست دیگر عمل طبعین
 راجع من عمل فلنفسه و من اساء فاعیلها بکوا ای عباد حق

با کلمه نفی دل ما بشاء آمده و اعتراضات عالم نزد این کلمه معدوم
 و مفسود میسر نماید ان الله لو یکرم علی الارض حکم السماء او علی
 السماء حکم الارض لیس لاحد ان یمتدض علیه اگر سمع و بصر
 یافت میشد نازل میشد آنچه که کره خاک را از افلاک بگذراند و
 لکن از برای تمهید همین لائق کتاب بسبب این لازم نه بگوید این
 عالم این یک کلمه را بشنو حضرت نقطه یعنی متبشر روح مایه
 فداد در جواب الکی از حروفات حی علیه بآء الله الاهی در ذکر
 من نظیره الله جل جلاله و عمه نواله و روح الامر و الخلق فداء میفرماید
 قوله عزذکره اگر یک آیه از آیات من نظیره الله تلاوت کنی عزیز
 خواهد بود عند الله از آنکه کل بیان اثبت کنی زیرا که از روز آن
 یک آیه ترا نجات میدهد ولی کل بیان نمیدهد انتی حال ملاحظه
 کن چه مقامی را با او نام و شنون تا کند و بچه مقامی متمسک
 درهم فی خوضهم درهم فی غفلتهم درهم فی اوهاهم درهم فی
 ظنوخهم یلعبون لا اله الا هو المقدر المحکم من القیوم اینکه
 درباره آخر ذکر نمودی بعنادی ظاهرا شده که شبهه و مثل

نداشته و ندارد بدرهم مالایقه و اما مال لا تغنی عمل نمودن
 که حقیقت وجود نوحه نمود انجناب و جمیع اصحاب میدانند
 اصفهانی بی انصاف مال افغان و سایر اجاب را بظلم تصرف
 نمود و با تشحرس و هوی بشانی مشتعل که غیر حق از حصای
 آن عاجز و قاصر در این ایام حکومت از او اخذ نمود و لکن
 الی صین بصاحبش رسیده تا از بعد چه شود و حرص و
 طمع چه ناری ظاهر نماید در اکثری از الواح کل ایامت
 و دیانت و صدق و صفا امر نمودیم و لکن بعضی مقام ایامت
 و عفت و صدق بخیانت و مفتریات تمسک جستند لاجل
 اکل اموال الناس بالباطل و بعضی در این ارض عمال
 ناشایسته مشغول محض حفظ آن نفوس امر بخروج نمودیم
 و لکن عمل نمودند آنچه را که هیچ غافل عمل ننموده مقصود از
 خروج حفظ و عنایت بوده و لکن عداوت احداث نمود
 انما اردنا لهم النور و انما نخطوهم ارادوا لنا الظلم و الاقرآء
 و ما دعاء الظالمین الا فی ضلال باری عراض و عمرض

تحت بصیرت صفهائی و فرستادند آشته حاجی محمد کریم خان
 کرمانی در هر سنه یک کتاب د نوشته و همچنین سایر
 جهلاء که با اسم علم معروفند و صاحب ناسخ التواریخ در باره
 حضرت اعلی نوشته آنچه را که هیچ زندیق ننوشته
 از حق میطلبیم عباد را متوید فرماید تا بعدل و انصاف در
 آثار و ماظر من عنده ملاحظه و تفرس نمایند و اگر این
 توفیق فائز گردند کل بکلمه مبارکه ترک ملة قوم اعرضوا عنک
 و جادوا بالباطل ناطق کردند ان التائید فی یدہ و التوفیق
 فی قبضتہ نیز بایشاء و حکم مایرید و لکن اعمال عباد بسیار
 از مشاهده امواج بحر بیان مقصود عالمیان منع نموده
 ابصار از مشاهده و اذان از اصغاء ممنوعت ان شاء الله
 از بعد فائز شوند آنچه که سزاوار است امر در خلاف
 و اعمال ناصر و معیستند باید انجناب کل بطراز خلاف
 مرضیه و اعمال طیب بیاریند و بعدل و انصاف دستگیر
 دارند لعنه الله ان الذلوم فی قسم الثعبان کریم

و نصیحتهم لوجه الله و ما اراد منهم جزاء و لا شیئا و یری نفسه
 فی خطر عظیم چه که ستر نمودیم و بکمال تصریح کل را بنیب
 ارتقاء و ارتقاء است امر نمودیم اینک در باره مجوسین
 و انفاق بعضی ذکر نمودید که اکمدا ایشانرا موفق نمود
 بر عملی که بعرضه فائز و بطرف قبول مزین سنل آتبارک
 و تعالی ان بمنتج علی و جو همسم ابواب افضل و اعطاء و
 تقریبهم الیه و یوتیهم علی نصرة امره بجنود الحکمه و لبیان
 و الاعمال و الاخلاق انه علی کل شیء قدير یا غلب
 بل تری من بجد سلاوة بیانی او بنصف فیا طهر من عنک
 و هل تری من بطیر باسنته الا نقطع فی هذا الهواء قل
 یا قوم اگر این امر عظیم را انکار نماید چه امری لایق اقرار است
 و یا قابل اثبات بگو این اثبات را محو اخذ نماید و این قیام
 مقدس از جلوس وجود بوده و هست و آنچه از قلم اعلی جاری
 البته ظاهر شده و خواهد شد و لایقی من حرف الا وقد
 یراه المنصفون مستویا علی عرش الظهور ان تکب بعلم

و يقول والناس اكثرهم لا يعلمون * اينکه در باب نش
 الواج و انتشار آثار و ذکر غصن اکبر نمودید کل بمشاهده
 و اصفا فائز گشت الحمد لله انجناب رامو تید فرمود بر آنچه
 سبب تهذیب نفوس و ارتقاء کلمه الله المطاعه بوده
 غصن اکبر خدی قیاس بجهت اجرا توجه نموده نسئل الله
 ان یؤتیه علی نصره امره و ارتقاء کلمه و ارتقاء عباد
 و یوقفه علی تطهیر اعتلوب و تنزیه النفوس انه هو المقدر
 العزیز الوهاب * ذکر این جناب مرحوم مرفوع میرزا اقا
 علیه بجا آید الله الاهی را نمودید الله الحمد از افکارش
 ابرار ذکر و شایر یور فصاحت و بلاغت مزین چون
 در ذکر مقصود اختیار ناطق لدی العرش مذکور و بنویس
 قبول منور نسئل الله تبارک و تعالی ان یوقفه علی
 ما یحب و یرضی و یفتح به ابواب اعتلوب باسمه العزیز
 المحبوب * ما یضرا الله قد ذکرک من طار فی هو آئی متنک
 بجملی ذکر ناک بذکر به توجهت الوجود الی مالک الکرم

و ابجد اشکرو قل لک الحمد بما ذکرتمی و انزلت لی
 ما ینادی کل حرف منه بعنایتک و رحمتک و فضلتک
 و عطااتک ای رب ترانی منجذبا بایاتک و مستعدا بنا
 محبتک استک ان تجعلنی ثابتا راسخا فی امرک الذی
 به اضطربت الافرقة و لعقول لا اله الا انت الفرد
 الواحد العزیز الودود یا نصر الله علیک بهاء آیه
 و عنایته اذ کر من قبلی امک اثها فارت بذکری من
 قبل طوبی لها شهدها فارت بحویر لاعدل له و بلو لؤلؤ
 جعله الله مقه ساعن الاشباه و الامثال و بها حتی
 العزیز البدیع بذکره من قبلی و بشره باعنائتی و توره
 بانوار نیر معرفتی ان ربک هو المشفق الیکرم یا عیند
 نفوس مذکوره در نامه انجناب بذکر فائز احمد شه الذی
 ایدهم علی الاقبال فی یوم فیه اشتعلت نار الاعراض
 و فازوا بالاصغاء اذ منع عنه اکثر العباد طوبی لقلوب
 تنورت بنور عرفان و لوجود تو جهت الی انوار وجه

ربها الرحمن وحيون قرت بنور الايقان ولا اذان فازت
 باصغاء التذآء اذ ارتفع بين الارض و السماء بسئل الله
 ان يؤيدهم على الاستقامة الكبرى على امره الاعز الرفع
 الاعلى بحيث تمنعهم جنود الارض ولاصفوفها ولا تخوفهم
 ضوضاء اجهلاء ولا عرفائها ويعتدل لهم نور ايشى امام
 وجوههم فى كل عالم من عوالمه انه هو العزيز الكريم وهو الغفور
 الرحيم اتانا ذكرنا اسمائهم حكمة من عندنا وانا الامر الحكيم
 النور الساطع من افق سماء رحمتى عليهم وعلى اللآلى قبلن
 وامن بالهدى بنجيرة مخلصين ومخلصات واقانتين وقانتات
 وذاكرين وذاكرات ومقبولين ومقبيلات كل در ساحت مظلوم
 مذكورنه وانجاب ايشان را باين بشارت عظمى منور ومسرور دارند
 اينكه شخصى در باره حجاب ذكر حكم و انزال لوح نمود كه شى باصغاء
 اكفامايند و باشتى نفس والهوى تمسك ميچويند
 يا غديب اگر مقدسا عن ابغى و الفحشاء و مزنيا بالبر و لغوى
 مشاهد ميگشتند كل تجليات انوار نير اطميسان و ايقان

و غنی هنوز میشدند اخذ و اما عند القوم و بنده اما عند الله
 جزاء اعمالهم تو شاید و عالم کو اوه که نمیظنلوم بعد از
 اشراق نیست آفاق از افق عراق بد و قاصد حقیقی و پیک
 معنوی در لیالی و ایام اسل ایران را با فو عنایت مقصود
 عالمیان دعوت نمود و آن دو پیک امیه و خامه بوده
 در جمیع اعیان کو شرح از قلم جاری و سلسبیل بیان
 باراده امام و جوه طاهره و مقصودی جز اصلاح عالم
 و تهذیب نفوس امم نبوده در او اهل اعمال القبمی منکر
 مشاهده میشد که هر صبیری بحق پناذی سبرد و هر سبعی در
 لیالی و ایام بعجز و اجتهال نجات میطلبید تا آنکه از فضل
 و عنایت بجزیره بیان فی الجمله اعمال شینعه باعمال طیبه
 و اخلاق غیر مرضیه برضیه تبدیل گشت از حق بطلبنا سر
 تأیید فرماید بر عرفان مقصود نمیظنلوم چه اگر آگاه شوند خود
 استرار نمایند آنچه را که حال منکرند سنل لهم
 التوفیق فی کل الاحوال انه هو الغنی المتعال ۴ ذکر مروجوم

مرفوع حسن خان را نمودند که در سخن معصومین و سکرین با فتن
 ابی و نسبتی علی صعود نموده طوبی له و غیره اما له عمره
 قد فاز بها لا فایز به احد من قبل بره المقربون فی هذا یحس
 علی معتم کریم؛ انا کنا معا ذاراد المحضور و التقاء و ذکرنا
 بما یاج به بحر الغفران فی الامکان و ما ج عرف عنایة الله رب
 العالمین؛ و اتر لنا ما قرت به اعین لعار فین؛ و
 اهلنا الی ارض الطاء ان رحمة ربک احاط الوجود
 من الغیب؛ اشعور به ویل للذین ما عرفوا مقامه و علموا
 ما نوح به کل منصف و ذرفت به دموع العاشقین؛ مثل معنی
 الذین ظلموا او یجدون لانفسهم صین الاخذ من مفراؤ من
 محرب لا و بیانی الذی به انجذبت حقائق الملائکة الی و
 الفردوس الابی و انجذبت لعلی؛ قل الی الی الفین
 قلوب عبادک و عرفهم ما اردت لهم بحدک لو یعرفون لیهوون
 علی انفسهم و یشکون علی ما فانی عنفسهم فی ایاک ای رب
 لا تدعهم بانفسهم و لا تمنعهم عن لقت رب الی شمس عرفانک

انک انت المقدر علی ما شاء ثم جعل اجر الذین نقلوه کمزراً
 لهم عندک انک انت الفضال الایمن و احمق الحاکم اس
 المعین ذکر نفوس اخری هم که با او بوده در الواح از قلم
 الهی جاری و نازل همیشه اللهم ذکر صلح جناب فاسحان علیه
 بھاء الله را نمودند فلما اردنا ذکرها سمعنا النداء
 من شطر اعظم و البکریا و رودیانی ابنته علیا و استقراره
 فی غرفه رسم علی فوق باها قد نسبت بذه الغرقه لاهل
 البھاء نسل الله ان نزل علیها فی کل حین ما تقر به عیننا و
 یفرح به قلبها انه هو لغفور الرحیم ذکر ارم و ختمین را نمودید
 طوبی لهن و غیما لهن ان لم یسلموم فی البطن الا عظم اراد
 ان یدکرهن بما یبقی به سمائین بدوام ملکوت الله لعزیز
 الحمید طوبی لک یا امسی و ورقی ما اظہر انه منک من قام
 علی خدمه امری و ذکری بن عبادی و ثنائی بین خلقی قد
 وقفه الله تبارک و تعالی علی نشر اثاره الّتی بنورها اشرفت
 الارض و السماء و تنورت الافئدة و اهللوب

وقد رنا لك بعض اجره في تسليخ الامر وانهار الكلب بالحكمة
 والبسمان ويا عندليب كبر عليها من تبلى وبشرها بعنايتي
 ورحمتي التي سبقت الاشياء ونورني الذي انار به الوجود
 ونذكر احوالك في هذا المحين وبشرها بعناية الله رب العرش
 العظيم يا ورقتي عليك بهاتي ورحمتي نسئل الله تبارك
 وتعالى ان يزيّنك بتسبيح العرفان وينورك بانوار
 الايقان ويقدر لك ما قدره لآمانه اللآتي طفن العرش
 انه هو السامع الجيب ونذكر امتي الاخرى طوبى لاذن
 سمعت نداء يا امتي ويا عبادي ولقلب مستبيل الى الله
 مالك يوم الدين وفسرني بذكري اياك وسبحتي
 بحمد ربك العزيز العظيم ونذكر آتاني في الاطراف
 وبشركتي باقدر لهم من لدى الله لشدة البخيرة ان
 التي فازت بالاتبال انها من اعلى الرجال عند الله
 طوبى للفائزات والفائزين و الحمد لله رب العالمين
 ذكر جناب غلام محلي را منو ديد و ما غلام قبل على هل تقدر

ان تسمع بیانی بابت عقامتہ تفتح بہ ابواب اذان من فی
 الامکان * و مل تقد ران تنطق بسببان تنطق بہ اس
 العالم قل لا و نفسک الایحواک و قوتک و لله خزائن
 البیان لو نزل ایه منها او یطیبه لو لو منها لری الناس
 سکاری من حسیق بیان الله مولی الوری ان ربک هو
 المقدر علی ما یشاء و هو الفضال الکریم * قد ذکرک
 من قام علی خدمتہ امری و طار فی ہواء حتی ذکرناک
 بایات ظاہرہ نور و باطنہا رحمہ و فی باطن باطنہا
 ما ینادی بہذا التنبأ العظیم * البہاء علیک و علی
 الذین ما تخونتم سوطہ کل غافل مریب * یا غلب
 نفوسیکہ اقبال نمودند و بحجت با انجناب معاشرت کردند
 و بقبول ما نطقت فی الامرا الاعظم فائز گشتند و ہم چنین
 اما ینکہ کسب رضا نموده اند و طلب ذکر از مولی الاذکار
 کرده اند کل تجلیات انوار آفتاب عنایت مقصود عالمیان
 فائز امروز بجز متواج و شمس مشرق و نور ساطع ہر نفسی

اقبال هر دو بخدمت اولیا فائز گشتند و از اهل عجب
 در قیام اسماء از قلم اعلی مذکور و مرقوم اولیای آن
 ارض را سلام و بکیر برسان و هم چنین امام موقفتان
 در ظاهر اسامی مستور و لکن در باطن ظاهر و مشهود*
 این ایام حکمت الهی سبقت گرفته اند و بعلم انجیر عنده
 علم علی شیخی کنایه کتاب سین* ذکر جناب حاجی علی را نمودند
 و هم چنین توحش بشر اقدس* او امر و احکام الهی
 هر یک بمقتضیات حکمت مشروط جناب حاجی علی علیه
 بهائی باید در آنچه از قلم اعلی جاری شده ملاحظه نماید
 اگر مطالبی بجز حرکت حرکت نماید و اگر موافق سکونت
 ساکن باشد از آن گذشته باید که اول مصروف راه
 معین نماید و بعد حرکت کند بیع املاک هم نزد مظلوم
 محبوب نه کرد ادای دیون بسیاری از نفوس لاهل
 ادای حقوق الله اراده بیع نمودند و منع نمودیم یا عجب
 بلا یای انمیطلوم سبب عظمش اجتماع نفوس در حول

بوده در بطن جمعی از هر تبیل موجود حال از صغیر و کبیر و
 اناس و ذکور قریب بصد نفس موجودند دیگر باقی معلوم
 و وصحت بعضی بشاید جیل ثابت و راسخ و برخی بشاید
 نوزید و بعضی هم بعلو مریه و سیفل اخری و حق با کل بعثت
 کبری سلوک میفرماید بیت و یک سنه با این جمع در بطن
 ساکن * قل القدرة لله رب العالمین * الحکمة مقصود
 العارفين * الرأفة لله مع عبود من فی السموات والارضین
 الشفقة لله مولى الاولین والاحسین * جلال در توجه
 اذن داشته و اما ان دو نفس دیگر بعد از ورود در
 پس بعد طلب اذن نمودند و انچه فضل محروم نمایند * ان
 ربک هودا مع الحیب * باری شرایط نفسیکه باذن
 فائزند اینست * اول صحت مزاج و صحت بدن * ثانی
 اسباب سفر از نقد و غیره * و شرطیکه عظم شرائط است
 تحصیل اذنست در محل و مقام و اگر کل موجود باشد
 و حکمت اقتضا نماید حرکت و توجه جایز نه حق میفرماید

ولله على الناس حج البيت واعد ميسرا ما يد من استطاع
 اليه سبيلا* از حق میطلبیم کلماتی که فرماید تا عمل نمایند
 آنچه را که بآن مأمورند از مطلع امر ظاهر می شود مگر آنچه
 سبب علو و ستر و محبت و الفت و اتحاد عباد است* ان الله
 هو الامر بالحکم* اینکه در باره توجه عباد و اشتغال ایشان
 ذکر نمودی که در هر سنه جمیع کیشری نظر بشویق چاوشها صد
 افق اعلی و ذروه علیا می نمایند این مقام مقام شکر است
 چه که نفوذ قلم اعلی عباد را با این مقام آورده مع اعراض
 کل جواهر وجود را باراده مطلقه اخذ کرده مع آنکه در
 ایامی ظاهر شده که از هر جهت صفوف و الوف و مدافع
 و سیوف موجود مع ذلک منقطعاً عن العالم کل را دعوت
 نمودیم با آنچه سبب ارتفاع وجود و ارتقاء نفوس و رحمت
 عباد و تعبیر طراد است* این ظهور ظهور رحمت کبری و عین
 عظمی است چه که حکم چهار کتاب محو نموده و منع کرده
 و بمعاشرت با جمیع ادیان بروج و ریجان امر فرموده*

انجناب دیده و میداند آنچه از قلم اعلی در زبر و الواح
 نازل شده فساد و نزاع و جدال ممنوع و هم چنین امر
 نمودیم بقرائت کتب قوم جمیع این امور عنایتی است بزرگ
 از برای عباد چه که از قبل ممنوع بودند و بجهت دنا مور
 استعمال لباس جنبیه و ملاحظه کتب ان قوم از قبل
 ممنوع و آثار منع در کتب موجود و مشهور * و لکن در نظر
 اعظم سد منع برداشته شد و بجای ان حریت عطا و عنایت
 گشت انشاء الله انجناب بفتح مدائن قلوب بروح
 و ریحان مؤید شوند و با انتشار آثار بحکمت و بیان توفیق
 انه ینذک بجنود بسیار انه علی کل شیء قدير * و بشرک
 فی هذا الحین بجنور ما ولد من ابکار افکارک و اشترق من
 افق خلوصک و خضوعک و خشوعک و قرء امام الوجوه
 سنن الله ان یعطیک اجر فی کل عالم من عوالمه و یقدر
 لک ما یكون باقیاً بقاء ملکوتیه انه هو الغنی الکریم و
 المؤید الحسبیر * اولیای هر محس را از قبل مظلوم سلام

و تجریر برسان و بانوار نیتہ بیان رحمن منور دار استہ دلالتہ
 انجباب بساحت اقدس فائز این ایام انشاء اللہ ملاحظہ
 بشود نسئل اللہ ان ینظر لک فی ذکرہ و شأئہ ما تجذب بہ
 اللہیب انہ ہوا المقدر لعزیز المحبوب * النور المشرق
 من انق سماء بیانی علیک و علی من سیمع قولک فی ہذا

التبأ الاعظم و ہذا الامر لعظیم *
 هو اللہ تعالیٰ شأنہ العظیم والبیك

نمیزند ہم بین انیاب ذناب بودہ و ہست در این حالت
 عریتم اعلیٰ قطع شدہ و ندای مقصود عالم توقف نمودہ
 در جیمع اجماع اہل امکان با بق رحمن دعوت نمودیم و چون
 اشراقات انوار آفتاب ظہور عالم را احاطہ نمود حسرتی
 با سیف و سنان قصد مقصود عالمیان نمودند میگویند
 آنچه را کہ هیچ مشرکی نکفت و ہر یوم جاہلی کلہ گفتہ و میگوید
 ما ربی عبدہ عجل بسیار در این اراضی حسم شاید ظاہر
 شود چہ کہ نفاق ناعقین را از قبل اخبار نمودیم و در ہر

بلدی ظاهر شده و می شود از حق مطلبیم اولیاء خود را اثر
 آن نفوس حقا نماید و مستور بر انوار الفت و اتحاد منور
 دارد * یا ضرب الله بشنودند ای مظلوم را در عقیقین قبل
 تفکر نماید چه مقدار از نفوس را بطنون و او با هم بستلا
 نموده اند حق گفتند و شهیدش نمودند * یا قائم گفتند و برین
 سب و لعنش کردند اینست شان عباد غافل عمل نمودند
 آنچه را که عالم عدل کریت و تسلیم انصاف نوحه نمود *
 غافل در این ارض و ارد ظاهر اظهار و فاق و ایمان
 در باطن کفر و نفاق و کمن ستار ستر فرمود و ذکر فرمود او
 حق را غافل دانستند از عدم اظهار عدم تسلط کمان نمود
 غافل از آنکه اسم ستار بیدیل مختار ثبتت جت و ستر
 طلب فرمود * ای دوستان بر امر ثابت و راسخ باشید
 اگر نفسی کلمه بگوید در جواب بگویند ظاهر شد آنچه که بیک
 تجلی از تجلیات انوار امرش عالم را روشن و منور نمود
 و یک بیان از بیان منزل از سماء مشیتش کل را از کتب عالم

و بیان امم بی نیاز کرد طوبی لمن نماز بانته آیات و اعراض
 عن کل ناعق بعید * باری هر نفسی ایوم ذکر می نماید که سبب
 اختلاف شود لدی الله مردود بوده و هست لعسر الله امرت انما
 و کائن و ظهورات منتهی لکن نفوس مجله مثل نفوس قبل موجود
 و اختلاف دوست داشته و میدارند نسئل الله ان یوقفتم
 و یؤتیکم علی نعمة امره لعنیز البدیع و ینعمهم عما یتخلف به
 الناس و یخطفهم من مہرات شیاطین * مایسندر نامه شما
 که جناب اسم جو علیه بهائی نوشتی در ساحت اقدس حاضر
 و ذکر جمعی از اولیا را نمودی لله الحمد از اول امر تا صین موقتی
 بذکر و شنای حق و هم چنین بذکر اولیا اقبال نمودی توجه کردی
 و بر خدمت تو انمی من عیدران شکر ما نطق به لسان الطلوم فی
 بحنه البیر * جناب سبیل اکبر علیه بآء الله مالک القدر
 از قرار مذکور لاجل بتلیغ بجات آخری توجه نموده اند *
 نسئل الله ان یمده و یوقفه علی ما یحب و یرضی جناب جواد
 علیه بآء الله او و منتسبین بذکر و شنای خدمت امر مشغولند

ذلک من فضل اللہ علیہ اللہ ہو لفضل الکریم * ذکر جناب
 معلم را نمودی ذکر ناه من قبل و من بعد بذكر بدیع و پنهان
 ذکر نفوس اخری هر یک فائز شد با آنچه که در جمیع کتب و
 صحف الهی مذکور و مسطور است * یا استبار قبل علی قل
 الی الی لک الحمد یا هستینی و آهستنی و عرفتی و علمتینیک
 الذی اعرض عنه کثیر عبادک و خلقت اسدک بنقطه
 التي بها فصلت الکتب و الزبر و الالواح و انزلت منک
 صحائف مجدک و اسرار امرک ان تجعلنی ثابتاً علی حکمک
 بحیث لا تمنعنی شبهات من یأتی و یوسوس العباد لیتفارق
 فی یوم التلاق و انک انت مالک الآفاق و مؤلف
 القلوب ما بسمک لعزیز الوهاب * ما حسن اسمع
 التذآء من شطرا بجن ان لا اله الا هو الفرد الخبیر * اذا
 رايت انجم سماء بیانی و شربت حسیق العرفان من
 کأس عطا فی قل الی الی لک الحمد یا یقطتینی و ذکر تینی
 فی سجده و ایتنی علی الاقبال الیک اذا عرض عنک

اگر عبادک استنک بقیام مشرق امرک و مصدر احکامک
 و قعوده و نقطه و صمته و ظهوره و صیانه و سکونه و حرکت
 ان تجعلنی فی کل الاحوال مناد یا یا اسمک بالحکمه و لہیک
 و ثباتاً علی امرک بین الادیان * ای رب لا تمنعنی عن کوش
 عنایتک ولا عن شرج عطاک قدر لی ما یجعلنی منقطعاً
 عن دونک و تمسکاً بحبلک انک انت المقدر لہتدیر
 یا محمد رضا ند امرتفع و مظلوم لازال بین ایادی اعدا
 بود و ظلم ظالمین و اعراض منکرین و سطوت معتدین
 و ضیفہ علی و بغضاء امراء او را از ذکر مالک سماء و خاطر
 سماء منع نموده امام وجوه با علی التذآء کل را دعوت نمودیم
 و لکن قوم کذب را پذیرفتند و با و ہام مشغولند مخصوص
 معرضین اہل بیان مقام تصدیق تکذیب نمودند و مکان
 شکر شکایت آغاز کردند از حق میطلبیم ترا آیا میدنسر باید
 بر استقامت و خط آنچه عطا فرموده اوست بخشندہ و
 مہربان * یا علی الاعلی سید عبد العزیز را ذکر نما تا ذکر او را

بشرق نیز استقامت جذب فرماید * ای قلم روزگفتار است
 بگو آنچه باید گفت دوستان الهی را از حقوق حقیقتی محروم
 نما و از دریای بخشش ربانی منع مکن یوم یوم تو است
 از خزان معسانی و بیان عنایت فرما آنچه که سزاوار ایام است
 بگو ای دوستان نور الهی از اعلیٰ افق عالم ساطع آفتاب
 شمس حقیقت و خورشید دانائی آفتاب ظهور بهر کسی
 نایده شده بلکه اسماء حسنی و صفات علیا طائف
 حوش بوده و هست با بصیرت حدید نظر نماید و بقلوب
 فارغ توجه کند بصیر مغناطیس است از برای باب انش
 آگاهی و دانائی عقل از بینائی بصیر است * طوبی از برای
 نفسی که راه راست را شناخت و با و تمسک نمود * اما
 تذکر فی هند المقام ابان الذی صعدا الی الرفیق الاعلیٰ
 امر من لدی التدریب لارباب * اما طرناہ من کوثر
 العفو و الغفران و اود خلناہ فی مقام عجزت عن ذکرہ
 الا قلام * الہاء من لدنا علیہ و علی الذین ذکرہ

نطق به استم الاعلیٰ فی هذا المقام الرقیع * قد خذتہ بنام
 العنایة والالطاف من کل ابھات ہذا من فضل اللہ مالک
 الرقاب * انا تذکر فی هذا المقام ضلعہ والذین آمنوا باللہ
 مالک الادیان کذلک نطق بہتم اذ کان مالک القدم
 فی سجنہ الاعظم باکتساب ایدی الظالمین * یاسند
 ذکر اولیای ارض اوشین و اطراف مکرر از قلم اعلیٰ جاری
 لثالی صدق عرفان لازال با یاد می مستلین ارسال
 گشتہ جمیع را از قبل مظلوم ذکر نما و کتب برسان شاید
 نفحات بیان رحمن ایشان را از احزان وارده مظهر نماید
 و بفرج اکبر فائز فرماید * ذکر جناب آقا سید احمد را نمودی
 از قبل مظلوم کتب برسان از حق مطلب ہم مطار رحمت را
 کہ از سماء فضل نازل و جاریست منع ننماید * یا احمد
 یا ثار فائز شدی جہد نما کہ شاید با عمالی فائز شوی کہ غرض
 از عالم قطع نشود کنوز عالم بکلمہ الہی برابری ننماید قدر کلمہ اللہ
 بدان باو متک نما ما عقیقین بسیار از حق خط طلب کن او

سامع و اوست مجیب اما اردن ان نذکر من بتی بحسین
 الذی صعدا لی الله رب العالمین * قسم بافتاب افق سماء
 معانی که آنچه از تسلیم اعلی در باره نفوسیکه بافق ابهی صعود
 نموده اند جاری و نازل میشود همان صین آن ارواح
 مجروده راقوت عطا فرماید و همچنین بر عزت و رفعت و
 نعمت و راحتشان سفیراید حکمت بالغه این مقامات را
 فرموده مخطب عباد هر آیه از آیات این ظهور کتابت حسین
 از ذکر نقطه موصوفه در الواح مقام آیات و حروفات و
 کلمات نزوت بصیرین معلوم و واضح و ظاهراست تهنه
 حسین علیه بهائی از آیه مبارکه که فائز شد با آنچه که شبیه و مثل
 نداشته و ندارد * مایسمند فضل الهی عباد را اخذ نموده
 و اسم غفار و ستار عنایات خود را اظهار نموده بشاید
 عدل ستور و تیر فضل از افق سماء عنایت شروق لایح
 طوبی از برای نفوسیکه در این بحر سیر نمایند و بیابند آنچه را
 که سزاوار دانایست * مایغلامعلی بشنوندای مظلومها

و در امر الله مستقیم باش بعنایت خود در ابغایت حق از دوش
 مستثنی نشا بد ه منائی اگر با نیت نام فائز نشوی از نفاق
 ناعین و مجتنب فتنه و اختلاف محفوظ مانی حمد کن بقدوس
 عالمیان را که ترا ذکر نمود و با ثبات علم اعلی فائز فرمود او نام
 و ظنون انق مهنوسین بوده و هست با نوار یقین ناظر
 باش و بجل استقامت متمسک مکرر ذکر او لیا در حجت
 مظلوم بوده و از برای کل استقامت میطلبیم او مستحق
 و عهد یابن یا ابا تراب ذکر ت نزد مظلوم مذکور و بذکر قلم
 علی فائز گشتی از حق میطلبیم ترا یاید فرماید بشا سیکه
 حوادث عالم و وضو ضای امم و اشارات جهلاء و کفتار
 ضعفاء و سبها ت علماء شمارا محزون نماید با سم حق
 سرور باشی و با و ما نوس در جمیع اعیان از حیرت محبت
 محبوب عالم بان بیاشامی و بیادش عالم را فراموش
 کنی و فقی عیبه آئی یا از قول مظلوم تکبیر برسان* و
 با شراقات انوار نیت کرم بشارت ده شاید این بشیرت

سبب استباه اهل عالم کرد و بر اقتدار قلم اعلی و نفوذ
 کلمه علیا احدی نگاه نه همسریان که از افق سماء اراد
 مقصود عالمیان ظاهر میشود عرش عالم را حدیسماید
 و معطر میسازد * طوبی از برای نفوسی که بسینند و بیاند
 البهاء من لدنا علیکما و علی الذین سمعوا النداء اذ ارتفع
 من الافق الاعلی و قالوا لک الحمد یا مقصود العالین
 و محبوب المخلصین * مایسمند ر قلم اعلی در سخن عکاء
 محض فضل و عنایت اراده نموده میسم لام و کاف
 علیه بآئی را ذکر نماید و ما بشرافات انوار آفتاب
 بیان حسن سرورش دارد * مایتم قبل جوادق اسمع
 نداء المظلوم انه ینادی فی کل الاشیان امام و جوه
 الادیان یدعوهم الی الله رب العالمین * و تذکرهم
 من قسلی و تذکرهم بآیاتی و نبشیرهم بعنایة الله مالک
 یوم الدین * قد قنا امام الوجوه فی ایام زلت هیفا
 اقدام احمدیاء یشهد بذک من عنده کتاب حسین سمعنا

ثم انك ذكرناك واقبلنا ايك لشكر ربك المشوق الكريم
 قد انزلنا الآيات وانزلنا البيّنات وفتحنا على وجوه
 العباد ابواب لحنانية والالطاف من لدى الله العزيز
 المحيّد * وامرناهم بايقنهم اليه وايدناهم بفضله الذي
 احاط العالم ورحمة التي تسبقت من في السموات
 والارضين * انك اذا وجدت عرف بياني وشربت
 رحيق الوحى من كأس عطائي * قل الهى الهى لك الحمد
 بما ذكرتنى وانزلت لى ما لا ينقطع عرفه بدوام ملكوتك
 اشهد يا الهى بوجدانيتك وفردانيتك استملك
 بنفوذ مشيتك واحاطه ارادتك وبامواج بحر
 بيانك وانوار شير برهانك ان تجعلنى منقطعاً عن
 دونك ومتوجهاً بكلى اليك الهى الهى ترى اقبالى اليك
 وتوسلى بحبيك نور ظاهرى وباطنى بابوار معرفتك
 اى رب لا تجعلنى محروماً عما تدره لاصغياؤك ولا
 ممنوعاً عما انزلته فى كتابك اى رب استملك ما بكلمت

التي بها نفت جبال الا وهام و نطرت سماء الاديان
 ان تجعلني ثابتا على امرك وراسخا في جنك بحيث لا معنى
 لغايق التاعقين عن الاقبال الى افكك ولا سطوة الظالمين
 عن اخذ كتابك انك انت المقدر على ما شاء لا اله
 الا انت لعيلم الحكيم * و تذكر في هذا المقام من تبي لطف على
 يشكر الذي ذكره اذ كان بين ايدي الظالمين * لطف على
 سمندر عليه بحب آني ذكرت را نمود و اين كلمات مخصوص
 تو از ام الكتاب نازل تا روح را تازه نمايد و ارکان را
 قوت بخشد و بر امر الهي ثابت و مستقيم ماني چه بسیار
 از نفوس با و هام تمسکند و بجز في اعراض نموده و ميانيد
 از حق جل جلاله بطلب کل را تا ييد سر مايد و قوه شانه
 عطا کند و هم چنین قوه سامعه و باصره تا بيا بند
 و مبنيد و بشنوند * يا مهدي اهل بيان حزب شيعة
 و او هام و ظنون و همچنين اعمال و مقامشان در يوم
 جزا کل امشاهده نمودند مع ذلك در ترتيب همه حزبے

مشغولند اینست شان عباد اعرف و کن من المتبتغین
 نه الحمد اولیای مذکوره در کتاب سمندر هر یک
 بیوضات فیاض حقیقی فائز گشتند * و نغمه کلام
 بذکر انجیل و مرعیه عمر الله اذ کان مذکور الدی المظلم
 بذکر لاینفذوره و لا تغیره حوادث العالم و لاقی حقا
 الامم و لاجبات المعین * یا خلیل اسم التذاء انه
 هو الله لا اله الا هو قد ظفر و اظهر امره المحکم المبین *
 مانعه قصص العالم و لا ظلم الذین کفروا بایوم الدین
 یا خلیل اخبر اهل عالم حسب ایران بوده و هستند *
 قیم بافتاب ککه از علی افق عالم مشرق حین منابر آن
 دیار در کل حین مرتفع و اول ایام در ارض طایرین
 اصفا شد چه که ترتیب منبر از برای ذکر حق جل جلاله
 بوده و حال در ایران مشرب مقصود عالمیان شده
 ملاحظه نما اخرا حزاب چه کرده و چه گفته معترضین با هم
 بر اثر آن حزب مشی می نمایند * جناب حیدر قبل علی علیه

بهمانی و عنایتی از ارض صاه نوشته که متوجهین این ارض
 تاس را بکتاب ایقان مطبلع او بام دعوت مینمایند
 اینت شان عباد کو عدل و کجاست انصاف در هم
 فی خوضهم ملجبون* و نذکر محتمد اقبل کریم و بشره بعنایت
 العزیز الحمید* ذکره با یاتی و بشره برحمتی الہی تسبقت بفضله
 الذی احاط الوجود* انشاء اللہ بنا رسد رشتعل باشند
 و بنورش منیر و با غصانش متمتک بشأنیکه عالم را معدوم
 و مفقود شمرند* البہاء علیک و علیہ و علی من معک و علی
 کل ثابت یقیم* و نذکر من سستی یحیی الذی حضر و فاز و ایدہ
 اللہ علی الانصاف فی ہذا النبی العظیم* یا یحیی حضرت
 و سمعت و رأیت اذ نطق لعلم الاعلی اذ کان ستویا علی
 عرشہ الرضیع* ہنیتا لمن شرب حسیق الالہام من الادی
 عطاء ربہ مالک الانام و تمسک بالجمکۃ الہی ازلنا ہانہ
 الواح شتی و بما امرنا اجساد بہ فی کتابی لمبین*
 بسم اللہ الاقدس الاعظم الاعلی

مکتوب انجساب بنظر کبر و ارد و از قیص کل اشرف
 حدت مالک سما و صفات متضوع * الحمد لله که از فضل
 رحمن عجب عرفان فائز شدی و این فضل بسیار عظیم است
 چه که عارف شاهی بقایمکه اکثری از عباد از او محبتند
 ایوم ملایمان که خود را در اعلی ذروه عرفان مشاهده نمایند
 انقدر عارف نشده اند که مقصود از ظهور نقطه بیان روح
 من فی الامکان فنداه چه بوده اگر بگویند مقصود بیان
 توحید و علو تفسیرید بوده کل شخصه و اویشد و ان باثنا ان
 الالهوا از افق سما ریشیت رحمانی شمس طالع نشد مگر آنکه
 علم همیشه ان لا اله الا هو تجلی فرمود و از رضوان و حاجت
 ربانی نغمه ساطع نکشت مگر آنکه عرف توحید از او در محبوب
 بی آنچه در مقامات توحید و علو تجسید ذکر فرموده اند
 مقصودی منظور بود لکن کل از مقصود محبت در این صورت
 باقی مانده از برای آن نفوس مکر توحید لفظی که کل آن
 ناطقه قدم سلطان بفعیل بایش آء که الفاظ در این ظهور

اعظم عاجزند اجماع معانی مکنونه که در قلم الهی مستور است
 نظر مبنا بر سر عونیه من اجل بیان خرق حجابات الفاظ نشده
 آنچه رسد بطور معانی اگر چه مستقیمین از هر کلمه از کلمات
 این ظهور معانی مالا نهضایه ادراک نموده اند و لکن این
 مخصوص بآن نفوس است و از دون ایشان مستور و
 بنجام حفظ مختم اگر استعداد مشاهده میشد از برای کل
 ظاهریکیت آنچه الیوم از او مجتنبند* و اگر بگویند که مقصود از
 ظهور آن بوده که احکام ظاهره الیه را مابین بریه ثابت
 فرمایند جمیع رسل باین خدمت مأمور و نرد او لو البصر
 این مقام یکی از مراتب ظهور قدر است اکثری
 از ناس بشرانی مجتنبند که احتجاب ملل قبل از نظر محو شده
 بعضاً علی الله در بر حین با اعتراضی جدید متمسکند با اینکه
 کل میدانند که باین ظهور عظم ما نزل فی لیبیان ثابت
 و ظاهری محو شده و اسم الله مرتفع گشته و آثار الله در شرق
 و غرب اشراف یافته و بیان فارسی مخصوصاً در این طبع

امضا شده مع ذلک متصلاً نوشته و می نویسند که بیازرا
 نسخ نموده اند که شاید شبهه در قلوب القاسود و معبودت
 عجل محقق گردد* ای اهل بیان صتمم باشد قدری انصاف
 دهید و بدیده پاک و طاهر در بیانات الهی نظر نمایند
 و بقلب متقدس تفکر کنند فتمتی رتبه بیانات که در بیان
 مذکور است بقول هسل آن مقام توحید است و معرین
 بالمره از این مقام محجب چه که هنوز بقامی ارتقا نموده اند
 که مظاهر حق را یکفص و یکذات و احکامات را یک حکم
 مشاهده نمایند دیگر چه توقع است از این نفوس نفوسیکه
 خود را در اعلی ذروه عرفان مشاهده نمایند در امثال
 این مقامات که یکی از مراتب توحید است و اقصی و تحجیر محجوب
 و ابد اشاعر نیستند که در چه حالتند بر نفسی لائق صفات
 کلمه استند و هر وجودی قابل اشامیدن زلال معانی
 که از عین شینت رحمانی در این ظهور عرضیه انی جاری
 شده نه بلی این استیاز که در الواح الهی ذکر شده مقصود

مقامات دیگر بوده و بعد از نزول بیان و عرفان منبسط
 در آن نفسی انقدر شاعر نباشد که همتاً احکام الهی را واحد
 ملاحظه نماید و الله عدم از برای آن وجود سزاوارتر است
 از این گذشته بکدام عقل و درایت ظهور الهی و طلوع
 غرضمدانی معشوق منبج شریعت قبل است بسا از منظر
 الهیه که آمده اند و تأیید احکام قبل فرموده اند و محسری
 داشته و ثابت نموده اند چه که حکم منظر قبل بعینیه حکم منظر
 بعد است که از قبل نازل شده الیوم اگر نفسی فسق گذارد
 و باین احکام الهی و مظاهر غرضمدانی فصل مشاهده
 نماید از توحید خارج بوده و خواهد بود* بگوای احوالها
 روزگار دو بینند و ناله مکنید اگر قادر بر صعود سماء معانی
 نیستید اقلان آنچه در بیان نازل شده ادراک نمایند
 که میفرمایند من نفس محترم و ما یظهر منی ما طهر منه و در مقامی
 میفرمایند اگر اعتراض و اعراض اهل فرقان نبود هرگز
 شریعت فرقان در این ظهور نسخ نمی شد نسخ و اثبات هر دو

در مقرر اقدس واحد بوده و خواهد بود لوگنتم تعرفون *
 جمیع امور مخلوق است بمشیت الهی و اراده ان سلطان
 حقیقی چه اگر در این صین حکمی از سماء مشیت رحمن نازل شود
 و بیسع عباد را بان امر سر ماید و در آن بعد فتح ان نازل
 کرد و لمیس لاحدان بعترض علیه لان المراد ما اراد ربکم
 مالک یوم المیعاد * در ناسخ و منوخ فرقان ملاحظه کنید
 که بعضی آیات نازل و بایه بعد نسخ حکم ایقبل شده کویا
 مشرکین بیان قرآنختم بخوانده اند در این مقام چه میگویند
 که هنوز ما بین عباد حکم ایقبل جاری نشده بود و ثابت
 نمانده چگونه جایز بود که بایه دیگر نسخ شود فوالذی نطقنی
 ما بحق لا تجدون من هؤلاء الا کفر او طغیاناً و غفلة و بشورا
 غفلتشان بقامی رسیده که آنچه از قبل بان موقن بودند
 و در کتاب الله منصوص بوده مثل ناسخ و منوخ فرقان
 حال پیمان متمسک شده و بر سلطان غیب و شهود عرض
 مینمایند * انتم اسجج من همج رعاع و اغسل من کل

غافل و ابعده من کل بعید و اجمل من کل جاہل ذرہم
 یا قوم یا بنصہم یعنی ضوائفی ہو ٹھہم ویلجوا بما عندہم
 فوالذی نفسی بیدہ کہ جمیع کلمات بیان احکام منزلہ
 در ان از ظلم ان شرکین فوجہ میںماید نظر باستحکام
 رایست خود ذکر بیان در لسان جاری و لکن بر مزبش
 وارد آورده اند آنچه را کہ هیچ ملتی بمظاہر الہیہ وارد
 نیاورده افت لامل لہ بیان غایت فضل رؤساشان
 آنست کہ ظہوریکہ بیان بشارتہ لہ نازل شدہ این حکم
 محکم را انکار کردہ اند و در حرم رحمانی کہ در کل کتب حرام
 بودہ خیانت نمودہ اند و صرف ثالث مؤمن بہن نظیرہم
 شہید نمودہ و انقدریشرمند کہ با این افعال فتیحہ
 منکرہ اعتراض باین ظہور نمودہ کہ ہنوز حکم بیان شب
 نشدہ ظہور جائز نہ ملاحظہ کنید چہ قدر ناس را حیسر
 فرض گرفتہ اند بفعل ناسخ جمیع احکام محکمہ و آیات مقتضیہ
 بیانند و بقول می نویسند لا تأکل البصل ولا تشرب الخان

و بمقرنیکه صد هزار شریعت با مراد محقق شده و جاری گشته
 اعتراض نموده و کافر شده اند و چه قدر بی بصیرتند
 این خلق که کوشش بزخرفات ان نفوس داده و میدهند
 و معاذیری که عظیم از عصبیاست از ان نفوس شنیده
 و پذیرفته اند فوالله اگر نظر کور شود بجهت از آنست
 که بان اشارات ناظر گردد و افندہ معدوم شود
 بهتر از آنست که بان حجبات مجتبانند* و دیگر غافل از آنند
 که در دستان علم الهی نفوسی ظاهر شده اند* که
 بابتشاق حق را از باطل متمیز دهند* و بنظر اهل منظر
 اکبر را از اصحاب ستم شناسند و بعنایت رحمن بما
 نزل فی لیبیان عارف شده اند علیهم رحمة الله
 و برکاته و بدائع فضلہ و الطافه مخصوص از تسلیم علی
 احکام الله نازل که این ظهور متعترض اینگونه امور
 نشود و بر جمال اقدس تعجبی وارد نکردد چنانچه صغیر یا
 هر نفسی سوالی دارد و یا آیات میخواهد حال سوال نماید

تا نازل کرد که مباد و بعید از ما بنده سوالی شود که سبب
 حزن آن جمال و قدم گردد و مخصوص صیبر مایند بموالدین
 بنطق فی کل شیء باقی ان الله لا اله الا ان الله لا یستجاب له
 من غیره من عتره ارض و جمیع این تأکیدات نظر بان بوده که عالم
 بوده اند اصل بیان بچه امور متمسک میشوند جو هر فردیکه
 بغایتی لطیف و رستوق است که جمیع من فی لیبیان صحت
 فرموده اند ابد این بدی تکلم نمایند بچرفی که رانجه هموم
 از او استشام شود ملاحظه کنید اهل بیان چه مقدار ضرر
 وارد آورده اند مع آنکه در این ظهور امور ظاهری که
 از اول ابداع تا حین نشده و ایاتی نازل که شبه
 آن اصغرانگشته و آنچه از بحر اعظم سوال نموده اند
 جو ابهای شافی کافی شنیده اند و اکثری از نفوس
 آنچه طلبیده اند بان فائز شده اند مگر اموری که ضرر
 و قبح آن از نظر سائیلین و طالبین مستور بوده لذا اجابت
 نشده و عوض آن مقامات و مراتب عنایت شده که اگر

یکی از ان مشهود کردد کل اعلی عالم منصفق شوند باری
 و رقاء الهی را در هر عالمی بختی و بر هر نفسی از اقان
 نغمه ایست که غیر الله احدی بتامه ادراک ننموده و نخواهد
 نمود نفسی نیست که از ان ملحدین سوال نماید که در این مدت
 کجا بوده اند ایامی که این غلام الهی باین اعدا با مشا
 اثار الله و ارتفاع ذکرش مشغول بود در وسای بیان
 از خوف جان ستور و بانوان معاشر بودند قاتلم
 و چون امر الله ظاهر شد بیرون آمده احکامیکه کل
 بیان باو محقق و منوط بوده از میان برداشته اند چنانچه
 دیده و شنیده اید در ظهور رسع که منصوص در بیانت چه
 میگوید جناب سیاح علیه بهاء الله موجودند و این ایام
 تلقاء چه بوده مذکور نمودند که در اخر ایام حضرت اعلی
 روح ماسویه فنداه باو بشارت فرموده اند که بقاء
 مقصود خواهی رسید و تفصیل بشارت نقطه اولی را
 باین ظهور عظیم بشرک با الله نوشتن مع ذلک متنسبه

نشده اند نیک محمد مراد و یحیی مرید آنچه او اتفاقاً کند او نیویسد
 از جمله تازه از ناحیه کذب بقولی ظاهراً که مقصود حضرت
 اعلی از سنه تسع بعد از ظهور منظر است دستغاش
 حال ملاحظه نماید چه معنی در از صراط صدق انصاف
 بعید مانده اند و الله اگر زبان لال شود بهتر از دلچسپین
 کلمات از این نفوس عجب نیست چه که جز کذب جعل
 و فقر از ایشان شنیده نشده و لکن عجبت از اهل
 بیان که باین حرفهای مضر فکوشش داده و میند
 اف لهم و یحیائهم و لو فائهم شعورشان بمقامی رسیده
 که تازه در این ایام یک خبیث مثل خودی را باین اسم
 عظیم نامیده اند و بعد نوشته اند که اگر آیات منزله
 در بیان مخصوص این اسم باشد فلان اسم باین اسم
 نامیده شده لعنهم الله فوفیر جهم الله الی مقترحم
 فی الهاوتیه و لایجدن لافضهم من حمیم * قل یا ایها الیهان
 اتقوا الرحمن و لاترنکبوا مالاً الیکبم فرعون و یامان و لا

فرود و لا شئ اذ قد بعثنى الله وارسلنى اليكم بايات بينات
 و اصدتكم بين ايديكم من كتب الله و صحائفه و ما نزل
 فى ليل ليلتان و قد شهد لى نفسى ربكم لعزير المثلان * خافوا
 عن الله ثم انصفوا فى امره ظهور الله خير لكم ان كنتم
 تعلمون * بخت از نفوسيك از اين ظهور مجتهد و مع ذلك
 چل نيتند و بلل ديگر اعتراض مينمايند سبحان
 ربك سبحان علمهم يقولون بلى ظهور قبل خبر فرموده
 از آنچه واقع شده ملاحظه در شان نفوسى نمايند
 که مع اين ايات بايه و ظهورات الهيه و شئونات
 احديه که عالم را احاطه فرموده و مع شهادت حضرت
 اعلى که در جميع بيان اخذ عهد نموده و بشارت فرموده
 بقاصدين که بمقصود انظار مينمايند که برو و فلان
 و فلان را بسين عجب است از امثال اين نفوس
 انه من انزلنى انزلنى حتى يقال ما يقال و از جميع اين
 مراتب گذشته ذکر کلمات کاو به محموله مشرک نابته

در مقابل آیات عزالی و بیسئات قدس حمد انی
 نماید بعینه مثل است که کسی بگوید روح وردیه ضنون
 الهیه را استشام نمودی حال روح جیفه منتنه
 خبیثه را هم استنشاق نما و بعضی برانند که بعد از این
 ظهور عظم نباید ان نفس مشرک بکلمات مجعوله ناطق
 شود بعینه این قول مثل است که کسی بگوید با وجود
 حق نباید عین را مذکور باشد و با ظهور عدل نباید ظلم
 مشهود گردد و یا عند سبب نفع و درد کلزار رحمانی
 روح منتنه استشام شود و این اعتراضات
 که محبتین هیچ ملتی با مثال ان احتجاج ننموده اند
 بگوای کما شتکان وادی غفلت لسانان باین
 کلمه مقرر است که کان الله ولم یکن مع من شیء و الان
 یكون مثل ما قد کان مع انکه جمیع موجودات مشاهده
 میشوند و موجودند مع وجود کل شهادت میدهی که حق
 بوده و خواهد بود و عین را نبوده و نیست حال همین

شهادت در این ظهور و ما متعلق به شهادت ده
 و جمیع را در رتبه اوفانی و معدوم و منقود مشاهده
 کن و اینست ام مخصوص اولوالبصار و اولوالبصائر
 بوده و خواهد بود و گفتگو و یا اهل لبیان کج شاید
 ظنین ذباب را با آیات رب الارباب فرق گذارید
 و تمیز دهید قسم بحسب آفاق که کلمات معترضین تلقاء
 کلمه اولیه معدوم صرف بوده و خواهد بود و یا ظهور
 قبل نفرموده که آیات هر نفسی در رتبه او مشاهده شده
 و خواهد شد عجبست که سالها بیان خوانده اند و بحر فی
 ازان فائز نگشته اند بعینه مثل اهل شرقان بل لائل
 لهولاء مشرکین قبل در احیائی که معارضه با خاتم انبیا
 نمودند باینکلمات تشبیه نخته چه که احدی نکتته چرا
 لسان شعر اکلیل نشد که در مقابل آیات اشعار گفته
 و در بیت آونجه اند از جمیع این مراتب گذشته هر بصیری
 شهادت میدهد که کلمات مجعوله ان نفوس ملحد در نزد

کلمات یکی از خدام باب سلطان ابداع معدوم و مفقود
 بوده و خواهد بود چه ذکر شود که ناس رضیع و غیر
 بالغ مشاهده میشوند و سبب شده اند که فیوضات
 نامتناهیه الهیه از بریه ممنوع شده و ابکار معانی
 در عرفات روحانی و خلف سر اذق عصمت ربانی
 مستور مانده چه که این نفوس نامحرمند و مجرم
 قدس معانی راه نداشته و نخواهند داشت
 الا من رجع و تاب بخضوع و اناب بکواهی اهل
 بیان اگر ایات عربیه را ادراک نمینمایند در کلمات پاریه
 حق ^{در حق} ملاحظه کنند که شاید خود در استحقاق عذاب لانهایه
 نمایند و بانفس فانیه از طلعت باقیه محجب نگردید و قسم
 بافتاب افق ابهی که انچه ذکر شده نته بوده و خواهد
 بود و بآن مأمورم و الا از ایمان اهل اکوان نفسی
 سلطان امکان راجع نه قد حبس الله ذلی تقدسنا
 عما عندهم انه لهو لغتی عما سویه و المستغنی عما دونه

و نصبت رایة لا اله الا هو با بر من عنده و قدرش
 بجاء مجد لا اله الا انا با بر من لدنیه لیس لاحد مقرو لا
 مقرا الا الیه ای اهل بحبا این خمر بقار ابر ملا با سم
 محبوب ابهی بیاشامیدر عنما لاف لاعداء بکد اید
 بن میان کل جعلیه تجلیته را در جباث اشارات کثیفه
 منتقد خود مشغول شوند فونفسی الحق مشام بقرا از این
 سطر اهل نصیبی نه و این زلال بمشال سسال ذو
 بجایال قیت اهل ضلال نبوده و نخواهد بود و هنوز
 اهل بیان تفکر در اعتراضات مل قبل در اچیان
 ظهور ننموده اند مع انکه الواح بسوطه در این مقام
 از قلم اعلی مسطور گشته کاش ملاحظه میسوزند و متنبه
 میشدند بعضی الواح با پر شید در جواب بعضی اجاب
 نازل و ارسال شد اگر چه چیف است کلمات بنظیر
 اعظم بانفوس محجبه مشرکه مردوده ملاحظه نمایند
 در این نظر تبیین امر الهی لازم است اگر انجاب بعضی

بنمایند بآسی نیست و لکن لایمتهما الا اطهرون * خمر
 معانی این ظهور است که از قبل حبس حق محسوم ذکر
 شده در کلمات مستور است و بخاتم حفظ محسوم و جمیع
 مشرکین ملاحظه مینمایند و میخوانند و لکن بقطره از آن
 فائز شده اند * بگوای اصل بیان اقدابیان فارسی را
 ملاحظه کنید که شاید بمقرنیکه نقطه اولی جزئیستی تحت
 وفای بات ذکر نفس بوده جسارت نماینده * امر
 حق مقامی رسیده که جوهر ضلال که بهادی موسوم
 مادی ناس شده و باعراض کمر بسته * اگر اهل بیان
 بیانات یحیی و سید محمد و مادی و اعرج و امثال
 این نفوس ملاحظه کنند و در بیانات خدام این
 باب هم تفکر نمایند فوالله لیجدن الحق و یضعن الباطل
 و لکن چه فائده که بصیرت طاهر و قلب محجوب است نفسی
 بهادی بگوید که اگر قل من ذره درایت میداشتی شهادت
 میدادی که آنچه باسم ان نفس مجبوله ذکر شده حکم کلام

بوده قدری تفت کرد در اول این امور کن که شاید با پنجه
 از عیون مستور بوده فائز شوی و موقن کردی باینکه
 این نفس از اول معدوم بوده مصاحح و حکم الهیه قضایا
 نمود آنچه ظاهر شد و شهرت یافت از خدا مطلبیم که
 اگر امثال این نفوس هندی نشده اند حق جلالت
 عظمت از سازج کلمه امریه هیماکل مقدسه معبوث فرماید
 بشا اینکه جیمع من فی العالمین رافضی و معدوم شمرند
 و ضریح موجود و ناطق و متکلم و قادر بر سینند انه علی
 ما یشاء قدیر * انشاء الله انجمن اب از بدائع فضل رب
 الارباب کاسر صنمام هوی و موقد نار بدی شوند
 فیما طوبی لکن بما فرقت بالمقام الالاسنی و کان طرفک
 متوتبنا الی الافق الاعلی انه یختص من یشاء بفضل من عنده
 و انه لهو المقدر علی ما یشاء و رب الاخرة و الاولی لا اله
 الا هو علی الابحیحی*
 واقاما تمثلت فی فزق القانن و القیوم

فاعلم بان المشرق بين الاسمين ما يرى بين الاعظم
 والاعظم* و هذا ما بينه محبوبى من قبل وانا ذكرنا ونى
 كتاب بديع* وما اراد بذلك الا ان يخبر الناس بان
 الذى يظهر انه اعظم عما ظهر وهو يعتوم على القائم
 و هذا هو الحق شهد به لسان الرحمن في جبروت البيان
 اعرف ثم استغن عن العالمين* واذا نداء
 القائم عن بين العرش يقول يا ملا البسيان
 تالله هذا هو لهيتوم قد جآتم بسلطان مبين* و
 هذا هو الاعظم الذى سجد لوجهه كل اعظم وعظيم* وما
 استعلى الاسم الاعظم له عظيم عند ظهور استلطفته وما
 غلبت يوم الالفناء في ساحة كذلك كان الامر و
 لكن الناس هم محججون* هل يعقل صرح مما نزل
 في البسيان في ذكر هذا الظهور مع ذلك فانظر ما
 فعل المشركون* قل يا قوم هذا هو لهيتوم قد وقع تحت
 اظفاركم ان لا تحسموه فارحموا انفسكم تالله الحق

هذا بحال معلوم ويظهر ما به والمقوم في نوح مسطور
 الا لم ان تمتكوا باليهيم الذي كنهه بلفظه وآياته
 وكان من المشركين في كتاب كان صبيح الحق
 مرتوما. ايقرن بانه ما اراد الا اعظيتمه هذا الظهور على
 المذكور ولو استورا استعلاء هذا الاسم على كل الاسماء
 وسلطانة على من في الارض والسماء وعظمه واقدمه
 على الاشياء وبظهوره شهدت الممكنات بانه هو
 الظاهر فوق كل شيء وبيطوته شهدت الذرات بانه هو
 الباطن المقدر عن كل شيء ويطلق عليه اسم الظاهر
 لانه يرى باسماء وصفاته ويعرف بانه لا اله الا هو
 ويطلق عليه اسم الباطن لانه لا يوصف بوصف ولا
 يعرف بما ذكر لان ما ذكر هو احدائه في عالم الذكر
 فقاني من ان يعرف بالذكر او يدرك بالغير كظاهرة
 نفس باطنة في عين سيني باسمه الظاهر يدعى باسمه
 الباطن وانه لا يعرف بالافكار ولا يدرك بالابصار

على ما هو عليه من اعلو علوه وستمومه انه لبا المنظر ^{على}
 والافق الابهي ويقول قد خسر الذين كفروا بالذي آتاهم
 زينة ليصحنه المكنونه وظهرت طلعه الاحديه ونصبت رايه
 الربوبية ورفع خباء الالوهية وتموج بحسرة القوم وظهرت
 المستر المقنع بالستر الاعظم فومره ان لسبيان قد عجز
 عن بيانه والتبسيان عن عرفانه فتعالى هذا القوم
 الذي حشرق ابجاب الموهوم وكشف المكتم وفات
 الاناء المختوم* فونفسه الزمخدر ان لسبيان يروح ويقول
 اي رب نزلتني لذكرك وشانك وعرفان نفسك
 والذي كان قائما بامر العباد بان لا يستجوابي بما
 خلق عن حسابك القوم* ولكن القوم حرقوا ما نزل
 في في اثبات حقاك واعلاء ذكرك وكفروا بك وبآياتك
 وجعلوني جنه لانفسهم وبها يعترضون عليك بعداذ
 ما نزلت كلمه الا وقد نزلت لاعلاء امرك وانهار سائلتك
 وعلو قدرك وستمومك فيا ليت ما نزلت ما ذكرت

وغزيتك لو تجلسني معه وما لاسن عندي من ان اكون
 موجوداً و يقربني عبادك الذين قاموا على ضرتك
 و ارادوا في حقك ما ارادوا اسئلك بقدرتك
 التي احاطت بالممكنات ان تخلصني من هؤلاء العجائز
 لاصحى عن جبالك يا من بيدك ملكوت القدرة
 و جبروت الاختيار و لو تنزل من المقام الاسنى
 و الدرّة الاولى و السدرّة المنتهى و الافق
 الابهى و زجع البسيان من علو الهتبان الى
 دنو الامكان لنذكر الفرق بين الاسمين في مقام
 الاعداد و لو ان جسمالى المكيون في نفسى نخبى طينى
 و يقول يا محبوبى لا ترتد البصر عن وجهى راع الدر
 و البيان و لا تشغل بغيرى اقول اى محبوبى قد
 انزلنى انزلنى قضائك المشيت و قد رك المحتوم*
 الى ان نظرت في قبض هسل الاكوان اذا ينبغى
 بان اتكلم بلسانهم و بما يرتقى اليه ادراكهم و عقولهم

ولو نبذل التميمي من بقدر ان تفترب و انك لو تريد
 ما تأمرني به ارفع يد المنع عن في استغفر في ذلك
 يا الهى و محبوبي فارحم على عبادك ثم انزل عليهم
 ما يستطيع عرفانه افدتم و عسقولهم و انك انت الغفور
 الرحيم * فاعلم بان الفرق في العدد اربعة عشر و هذا
 عدد البهاء اذا تحسب هزرة ستة لان شكلها ستة
 في قاعدة الهندسة و لو تقراء القائم اذا تجد الفرق
 خمسة و هى البهاء في لهما و في هذا المقام يتوى
 القوم على عرش اسمه القائم كما استوى البهاء
 على الواو و في مقام لو تحسب هزرة القائم ستة
 على حساب الهندسة يصير الفرق تسعة هو هذا الاسم
 ايضا و بهذا التسعة اراد جل ذكره ظهور التسع في مقام
 هذا ما ترى الفرق في ظاهرا الاسمين و انا اختصرنا
 البيان لك و انك لو فكرت تخرج عما ذكرناه لك
 و القينا عليك ما تقر به عينك و عيون الموحدين

فوعمری ان هذا الفرق لا يعطس للذنبهم طاروا
 الى سماء البهائم بما استدل لنا لك في الظاهر تحقق
 بان المقصود في الباطن يتومئذ اسم لعتيوم على
 القائم اعرف وكن من الحافظين * وانا سترنا هذا
 الاذكار وعتيناها عن ابصار من في البيان اذا
 كشفناه لك لتكون من شاكرين * وقل ان الحمد
 لله رب العالمين * اي عبدناظر الى الله مختصر
 بلسان پارسی ذكر میشود تا كل برتیه از فضل سلطان
 احدیه از این عین جاریه لا شرقیه ولا غربیه ولا
 ذکریه ولا و صفتیه ولا ظهوریه ولا بروزیه که لم یزل
 از ذائقه نفس مشرکه محفوظ بوده نصیب بردارند
 و فائز شوند بدان مقصود نقطه اولی از فرق قائم
 و قیوم و اعظم و عظیم عظیمت ظهور بعد بوده بر عظیم
 و قیومیت ظهور اخر بر قائم و از فرق اعظم و عظیم
 در عدد ظهور تبع بوده چنانچه بر بصیری واضح و زود

هر خبیری مبرهن است و این عظمت و قوتیت
 در این ظهور و مایطهر من عنده جاری و ظاهر مثلاً
 مقصود از قیتوم ظهورش بوده و او با اسم بها
 ظاهر و حال آن عظمت که در ظاهر حروف خطه
 میشود در مقامی همزه بهاء بسته و قائم یک حساب
 میشود فکر تعرف و فی ذلک لایات للعاریسین
 ای سائل ناظر قسم بحال محبوب که آنچه مقصود
 حضرت اعلی است در این ظهور و در صحائف قدس
 از قلم قدم ثابت و مسطور شکل است بتوان فکر کرد
 و فی الحقیقه کشف قناع از وجه جوری معانی نمود
 روح القدس میگوید که عظیم اگر خرق حجابات تسعه
 نماید ما عظم فائز شود و این بیان روح القدس
 و کان ربه علی ما یقول شهیداً * لیس بذال بیان
 متابل منه * قل ایاکم ان تعترضوا * و این تسعه را
 ایام فرجه ما بین ظهورین مشرر فرموده اند * تا

کین و نایتکه از شمس عظیم متجلی شده مستعد شوند از
 برای ظهور نیز اعظم که در سنه تسع کل بان موعود بوده
 مع ذلک شاید بکنند که این ناس ناسن تیشبت
 بموهومی چه متدار اعتراضات بر سلطان معلوم
 و ملوک غیب و شهود نموده اند این نفوس ابدا
 از کوشیان رحمن نچشیده اند و حرفی از مقصود سلطان
 امکان فیما نزل علیه ادراک ننموده اند در هم
 فی خوضهم و در این فخر روحانی در هوای لطیف
 معانی طیران کمن متوقفین کلمه مالک یوم الدین را
 اصفا نموده اند و آن نفوسند از اهل قبور هم
 فی النار خالدون و النار تبور هم لو هم شیرون
 واقا فاسئلت

بی نوع انسانی بعد از موت ظاهری غیر از اینست
 و اولیای آیه همین تعین و تشخیص و ادراک و شعوری که
 قبل از موت در او موجود است بعد از موت هم بپست

یا زائل میشود و بر سر مرض بقا چگونه است که در حال
 حیات فی الجمله صدمه که بشاعر انسانی وارد میشود
 از قبیل سببیه و مرض شدید شعور و ادراک
 از او زایل میشود و موت که انعدام ترکیب عناصر
 چگونه میشود که بعد از تشخص و شعوری متصور شود با
 آنکه آلات تنهاها از هم پاشیده **انتهی** *
 معلوم آنجناب بوده که روح در رتبه خود قائم و ثابت
 و اینکه در مرض ضعف مشاهده میشود بواسطه اسباب
 مانع بوده و الا در اصل ضعف روح راجع نمیشد
 در سراج ملاحظه نمایند مضی و روشنست و لکن اگر
 حائلی مانع شود در اینصورت نور او ممنوع مع
 آنکه در رتبه خود مضی بوده و لکن با سبب مانع اشراق
 نور منع شده و همچنین مرض در حالت مرض ظهور
 قدرت و قوت روح بسبب اسباب حائله ممنوع
 و ستور و لکن بعد از خروج از بدن بقدرت

و قوت و غلبه ظاهری که شبیه آن ممکن نه و ارواح لطیفه
 طبیعتی معتدسه بکمال قدرت و انبساط بوده و خواهند
 بود مثلاً اگر سراج در تحت فانوس حدید واقع
 شود ابد آن نور او در خارج ظاهر نه مع آنکه در
 مقام خود روشن بوده آفتاب خلف سحاب جلوه
 فرماید که در رتبه خود روشن و مضمی است و لکن
 نظر بسحاب حائله نور او ضعیف مشاهده میشود
 و همین آفتاب را روح انسانی ملاحظه فرماید و جمیع
 اشیا را بدن او که جمیع بدن با فاضله و شرق
 آن نور روشن و مضمی و لکن این باد است که بسباب
 مانعه حائله منع نماید و حجاب نشود و بعد از حجاب
 ظهور نور شمس ضعیف مشاهده میشود چنانچه آتای میکه
 غمام حائلت اگر چه ارض بنور شمس روشنست
 و لکن آن روشنی ضعیف بوده و خواهد بود و
 بعد از رفع سحاب انوار شمس بکمال ظهور مشهود

در دو حال شمس در رتبه خود علی حد واحد بوده *
 هم چنین است آفتاب نفوس که با اسم روح مذکور
 شده و میشود و همچنین ملاحظه در ضعف وجود مژده
 نماید در اصل شجره که قبل از خروج از شجر مع آنکه
 در شجر است بشانی ضعیف که ابد آما شده میشود و
 اگر نفسی آن شجر را قطعه قطعه نماید ذره از مژده صورت
 آن نخواهد یافت و لکن بعد از خروج از شجر طبر از
 بروج و قوت مینماید ظاهر چنانچه در آثار ملاحظه میشود
 و بعضی از فواکه است که بعد از قطع از سینه لطیف
 میشود امثله متعدده ذکر شد تا از هر مثالی بمقصودی
 مطلع شوید و مطابق نماید با سئلت عن الله
 ربک و رب العالمین * حق جل ذکرة قادر است تا بلکه
 جمیع علوم لانهایه را در یکی از امثله مذکوره بینداس
 ظاهرو بیتن فرماید باری بر هر مثلی بد قدرت
 مبسوط و بر هر کلمه بد حفظ گذشته شده لایعرفه

احد آسمان اراد چون خستم اناء عطریه بید قدرتیه شکسته
 رایحه ان استشام میشود الامر بیداته یعطی و یمنع یعنی و بصر
 یفعل عیشاء و یحکم ما یرید و اینکد سوال الخلق
 شد که بول بدانکه لم یزل خلق بوده و لایزال
 خواهد بود لانا قوله بدایه و لا لاخره نهایت اسم
 الخالق بنفسه یطلب المخلوق و كذلك اسم الرب یقتضی
 المربوب و اینکد در کلمات قبل ذکر شده کان الهنا و لا اله الا
 و ربنا و لا مربوب و امثال ذلك معنی آن در جمیع حیان
 محقق و این هسمان کله ایت که میفرماید کان الله ولم
 یکن معه من شیء و یكون بمثل ما قد کان و هر ذی بصری
 شهادت میدهد که الآن رب موجود و مربوب مفقود
 یعنی آن ساحت مقدس است از ما سوی و آنچه در مرتبه
 ممکن ذکر میشود محدود است بحدودات امکانیه و حق
 مقدس از آن لم یزل بوده و نبوده با او احدی خاتم
 در رسم و وصف و لایزال خواهد بود مقدس از کل

ما سویی مشلاً ملاحظه کن در حین ظهور مظهر کلیه قبل از آنکه
 ان ذات قدم خود را بشناساند و بکلمه امریه تنطق
 فرماید عالم بوده و معلومی با او نبوده و جسم پستین
 خالق بوده و مخلوقی با او نه چه که در آنجین قبض
 روح از کل ما یصدق علیه اسم شی میشود و اینست
 ان یومیکه میفرماید لئن الملك الیوم و نیست احدی
 مجیب لسان قدرت و عظمت میفرماید لته الواحد
 القهار لذانفی وجود از کل میشود چه که تحقق وجود
 در رتبه اولیه بعد از تحقق عرفانست و قبل از ان بقای
 ذات قدم محقق و فای کل شی ثابت و قبل از تجلی ظاهری
 بر کل شی کان رتبا و لا مر بوب و بعد از اظهار کلمه و
 استوای همی کل احدیه بر عرش رحمانیه من قبل
 الیه فهو مر بوب و مخلوق معلوم ادراک انیمقامات
 منوط بعرفان عباد است بصیر خبیر لم یزل یهد
 بانه موجود و غیره منفقود الاله و لا مالو معه و رب

و لا مربوط عنده كان و لم يكن معه من شيء و يكون مثل
 ما قد كان قسم بنقطه اولية كه طاعة احدية از اخوان
 وارده و سند سبيل باغواي نفس مشركه از ذكر مقامات
 خفيه مستوره عالية مرتفعة ممنوع شده و بشائي
 بلايا و ارد که احدی حسرتی محضی آن نه * و ارض
 سیرت را در اضطراب و احدی بر آن مطلع نه الا
 ربك العزيز الوهاب * و زود است که از سیر بطوریت
 لا يعلم ذلك الا من عنده علم الكتاب * و
 اینک سوال شد که چون ذکر انبیای
 قبل از آدم ابو البشر و سلاطین ان از منہ در کتب
 تواریخ نیست عدم ذکر دلیل بر عدم وجود بنوده و
 نیست نظر بطول مدت و انقلابات ارض باقی مانده
 و از این گذشته قبل از آدم ابو البشر قواعد تحریر
 و رسمیکه حال مابین ما نس است بنوده و کجانی
 بود که اصلا رسم تحریر نبود قسم دیگر معمول بوده

و اگر تفصیل ذکر شود بیان بطول انجامد ملاحظه در
 اختلاف بعد از ادا م نماید که در ابتدا این اسن
 معروف مذکوره در ارض نبوده و هم چنین این قواعد
 معموله بلسانی غیر این اسن مذکوره تکلم می نمودند
 و اختلاف اسن در ارضیکه بیابل معروفست از بعد
 وقوع یافت لذا ان ارض بیابل نامیده شد
 ای تلبیل فیما التسان ای اختلفت و بعد
 لسان سریانی باین نامس معتبر بوده و کتب الهی
 از قبل باین لسان نازل تا ایا میکه خلیل الرحمن
 از افق امکان بانوار سبحانی ظاهر و لایح گشت
 آنحضرت صین عبور از نهر اردن تکلم بلسان و سحی
 عبرانی چون در عبور خلیل الرحمن بان تنطق فرمود
 لذا عبرانی نامیده شد و کتب و صحف الهیه بعد
 بلسان عبرانی نازل و مدتی گذشت و بلسان
 عربی تبدیل شد و اول من تکلم به عرب بن فحطان

و اول من کتب ما بعبرته مرآة الطائی و اول من قال
 الشعر حمیر بن سبا و بعد رسوم خطبه از قلم نقل
 شد تا آنکه باین قلم معروف رسید حال ملاحظه نماید
 بعد از آدم چه فتدر لسان و بیان و قواعد خطبه
 مختلف شده تا چه رسید بعیل از آدم مقصود از این
 بیانات آنکه لم یزل حق در علو امتناع و سمو ارتفاع
 خود مقدس از ذکر ما سویه بوده و خواهد بود
 و خلق بهم بوده و مظاهر عز احدیه و مطالع قدس
 باقیه در فسترون لا اولیه معوث شده اند و خلق بحق
 دعوت فرموده اند و لکن نظر باختلافات و تغیر
 احوال عالم بعضی اسماء و اذکار باقی نمانده در
 کتب ذکر طوفان مذکور و در آن حادثه آنچه بر روی
 ارض بوده جمیع غرق شده چه از کتب تواریخ و چه
 غیره و هم چنین انقلابات بسیار شده که سبب
 محو بعضی امور محدثه گشته و از این مراتب گذشته

در کتب تواریخ موجوده در ارض خستلاف مشهور است
 و نزد هر ملتی از ملل مختلفه از عمر دنیا ذکری مذکور و قایمی
 مسطور * بعضی از بیست هزار سال تا بیخ دارند و
 بعضی بیشتر و بعضی دو از ده هزار سال و اگر کسی کتاب
 چون دیده باشد مطلع میشود که چه مقدار اختلاف
 باین کتب است انشاء الله باید بنظر اکر ناظر شد
 و توجه را از جمیع این اختلافات و اذکار برداشت
 ایوم حقائق مظاهر امریه بطراز ابی مزین مشهورند
 و جمیع اسماء را سم بدیع ظاهری جمیع حقائق در
 حقیقتش مستور من امن به فقد امن بآئینه و بمظاہر
 امره فی کل الاعصار و من اعرض عنه فقد کفر بآئینه
 المقدر لعزیز المتحار * و اگر نفسی تقصیر نماید در آنچه
 مذکور شد بمقصود فائز میشود اگر چه باختصار نازل
 شده و لکن صد هزار تفصیل در او مستور و عند ربک
 علم کل شیئی فی لوح مسطور * نسئل الله ان یرزقک

ما قدر لاصفیاء وفتح علی وجه قلبک ابواب
المعانی لتعرف من کلماته ما اراد وانه علی کل شیء

* قدیر واکمده رب العالمین *

* ما بهر محبت یکتا *

رائحه انزان جمال رحمن را احاطه نموده و ابواب
فرح و بهجت از ظلم اهل طغیان من طأ البسیان مسدود
شد. اف لهؤلاء این بسی مسلم واضح و مبسوط است که
هر ظهور مبتلی ناس را بطور بعد بشارت فرموده
علی قدر مقامات هم و استعداد اتم بعضی با اشاره
و بعضی بتلویحات خفیه و اما ظهور مبتل فوق آنچه
تغش و ادراک شود در نصیحت و تربیت اهل بیان
همد فرموده اند و مع ذلک وارد شد آنچه وارد
شد یک کلمه ذکر میشود و از اهل بیان انصاف
می طلبیم * ایاد هیچ موضعی از مواضع کتب
الهیة ذکر شده در صین ظهور بعد در امرش توقف

نمایند قل فاتوا به لا و بنی لعلیم انجیر از این فقره
 گذشته ایاد هیچ موضعی از مواضع بیان ذکر
 شده که اگر نفسی بایات ظاهر شود انکار نماید
 و یا بر قشش قیام نکند و اگر در این آیات احدی
 شبهه نماید این بعینه همان شبهه است که در این
 ظهور منظر امر مطالع بختین نموده اند قسم
 بشمس معانی که اگر آیات منزله بدعیس انکار شود احد
 قادر بر اثبات آیات قبل نخواهد شد و چون نقطه بیان
 روح ماسویه فداه ناظر باین ایام بودند و ما بترک
 به عبادت اوستم اعلی جز و صلیای محکم و نضاح متقنه
 و مواعظ حسنه در ذکر این ظهور جاری نشد کتاب
 اسمانازل شد آخر فکر نمایند که مقصود چه بود و چه
 کتاب اسمانامیده اند و در آن الواح جمیع اسماء
 واحد بعد واحد ذکر فرموده اند و تفسیر نموده اند
 و بعد منظر اسماء را ببدع اسماء وصیت فرموده اند

یا قلب العالم بل لک من اذن لتسمع ما یغزو به ورقاء
 الاحزان فی هذا الزمان الذی ارتفع نداء
 الشیطان وراء نداء الرحمن لانا وجدنا ملا الہیان
 فی غفلة و خسران عظیم * و نفسہ المحبوب مہنور بغیبی
 ملتفت نشدہ کہ کتب الہیہ از ہر تہی نازل مخصوصا
 کتاب اسماء بچہ جہت نازل شدہ کہ لک بتا کم
 علیم خیر * و لکن کجاست آذان صافیہ تا ندایک از شطر احدیہ
 در کل جہن مرتفع است اصفا نماید و کجاست ابصار
 حدیدہ کہ انوار حکمتیہ لہیتہ را از کلمات مشرقہ ادراک
 کند ظاہر شدہ تنوم بجمال معلوم و اوست جمال تسع
 کہ کل باو وعدہ داده شدہ اند مع ذلک روح
 منتہی حسد و بغضا بر تہ را بشانی اخذ نمودہ کہ با لہ
 از نفحات رحمانی و روائح سبحانی در کرزند * قل
 یا قوم لا تعقبوا الذین حقت علیہم کلمۃ العذاب و یظہر
 ان و جہم فہرانتہ الملک المقدر اعلم بحکم *

معلوم نیست که اگر باین وصایا و مواعظ قلم اعلی
 حرکت نمیزمود چه میکردند لاوالذی جعلنی مستغینا
 عن العالمین با اتانی بفضل من عنده که فوق آنچه
 کرده اند و اراده دارند ممکن نبوده و نخواهد بود و عجبست
 که آیات الهی را تلاوت میسازند تا الله بلیغهم منزلها
 و هم لا یسعون محبوب امکان مع وصایای محکم
 متقنه اخبار فرموده که چه خواهند نمود چنانچه ظاهر
 شده و بعد خواهد شد مع هر نفسی که حرمت لامر الله
 اعتنائش اظهار خلوص و عبودیت نموده اند
 تزیینت لامر الله و در اطراف ناسرا بخود میخوانند
 آن عمل سر و این عمل حجب قدری انصاف لازمست
 آخر این غلام با نفسی عنادی نداشته این بسی
 واضحست که هر نفسی که اعتنائش لامر الله بوده
 و اظهار السلطنه و اغراض الکلمه ابد بود نیز نفسیکه
 باین جهت غلی داشته با و اظهار عبودیت نموده اند

حق الامرانته و بغیا علیہ و احدی از اجبای الهی
 خالصا لوجه مشرکین را از این اعمال شنیعه
 منع ننموده آیا اثر نار الهیه در تلو ب بر تیه باقی
 مانده و آیا انوار صبلح احدیه در افندۀ خلیقه
 تجلی نغیر نموده چه شده که هیا کل نفوس از این
 نار شتعل نشده اند و از این انوار مستضی نگشته اند
 بگوای کار و انهنای مدائن عرفان جمال حرم
 فجر صادق از افق سماء میتبجان طالع شده
 تعجیل نمایند که شاید بحینود مقبرین ملحق شودید همیشه چه
 خفیف حرکت نمایند حسن است بنید از بد ثقل اشارت
 مؤتفکه را و بشر احدیه توجه نمایند قلم قدم میفرماید
 ناله و جینم را همیشه بنوید یا میشنوید و ادراک نمیخماشید
 اگر قادر بر طیران در هواهای خوش معانی نیستید
 در هواهای الفاظ طیران نمایند اگر ایات بدیعۀ عبرتیه
 این ظهور را ادراک میکنید در بیان فارسی که اقبل

نازل فرمودم و گمانت فارسیه که در این ظهور نازل شده
 تفکر نماید که سجده و الی الخ سببها فوالذی شتعل نار حبشی قلبی
 علی شأن لا تخذوا میاه اعراض العالمین که طلعتیان مقصود
 جز این ظواهرند آشته روحی لنفسه الفداء ما مضر
 فی بتلیغ امری و لکن الناس بهم مقصرون
 و مفرطون بر نفسیکه کیساعت خود را لوجه الله
 از حجاب و اشارت مقدس کند و در آنچه از ملکوت الهی
 بلسان عبری و پارسی نازل شده تفکر نماید
 تا الله یقطع عن العالمین وینوح لهذا المظلوم
 المسجون احسیرا حجار صلبه از کلمه الله در ناله
 و حیف بود و لکن بریه در غفلت عظیم ایست که کتب
 الهیه از قبضه نازل که از احجار انحصار جاری
 و لکن از قلوب اشهر اثری ظاهر نه صدق الله
 اعلیٰ لعظیم بدان ای سائل که کلمه الهیه جامع کل معانی
 بوده یعنی جمیع معانی و اسرار الهی در آن مستور

طوبی لمن بلغها واخرج اللثالی المکتوبه فیها اشراق
 کلمه الهیه را مثل اشراق شمس ملاحظه کن همان قسم
 که شمس بعد از طلوع بر کل اشراق مینماید همان قسم
 شمس کلمه که از افق شیتت ربانیه اشراق فرمود
 بر کل تجلی میفرماید استغفر الله من هذا التثیبه چه که
 شمس ظاهره استمد از کلمه جامع بوده و شکر لتعرف
 و لکن اشراق شمس ظاهره بصیر ظاهره ادراک
 میشود و اشراق شمس کلمه بصیر باطن فوالذی نفسی
 بیده که اگر آنی مدد و قدرت باطنیه کلمه الهیه
 از عالم و اهل آن منقطع شود کل معدوم و منقود
 خواهند شد و اگر نفسی بصیر الهی ملاحظه نماید اشراق
 و انوار شراد کل مشاهده مینماید و همچنین اگر باذن
 طاهره توجه نماید ندای اول الهی را در کل همین
 اصغای مینماید ندای الهی لا زال مرتفع و لکن
 اذان منوع و اشراق انوار شرآفاق ظاهر

و لکن ابصار محبوب ای بسبب سبب لازم که شیخ
 با کبر اسم اعظم رمد ابصار را رفع نماید و نحاس
 وجود را ذهب نماید ای کاشش از وجود بالغین
 عرصه عرفان محبوب عالمین وسیع شد تا از
 حروف ظاهره کلمه علوم لایه نهایه ظاهر و تفصیل
 فرماید مرضی عارض ناس شده که رفع آن بسیار
 مشکل است الا لمن استشفی من الدرباق الا عظم
 و آن اینست که هر نفسی که بجان خود فی الجمله راجحه
 عرفان استنشاق نمود حق را مثل خود فرض نموده
 و اکثری ایلوم باین مرض مبتلا و این سبب شده
 که از حق و ماعنده محسوم مانده اند از خدا نخواهید
 که قلوب را طاهر و ابصار را حدید فرماید که شاید
 خود را بشناسند و حق را از دانش تمیز دهند
 و مقصود حق را از کلمات منزه ادراک نمایند و اگر
 اعم مقصود الهی فائز میشوند در حین ظهور محجوب میمانند

مع آنکه سالها کتاب الهی را تلاوت نمودند بجز فی
 الزمانی آن فائز نگشتند چنانچه با لمره از مقصود
 محجوب و غافل بوده اند مع آنکه بیسبب در کتاب
 الاذکور و سطور کل محروم بشانینا بعضی از
 مطالبی که نزد عامه بود نفوسیکه خود را از حوصله
 میسر دهند از او غافل مثل کون قائم در شمس
 و وف و بشانی در این قول ثابتند که هر
 نفسی قائل شده انحضرت متولد میشود حکم
 قتل بر او جاری نموده اند ملاحظه کنید حوصله
 چه قدر بعید و محروم بوده اند تا آنکه در سنه
 ششمین کشف حجاب شد و جمیع آنچه مستور بود
 مشهود گشت و همچنین قیامت و ما يتعلق به آنکه
 احدی بر شی از طمان نام بجز این بیانات که در
 کتاب الهی بوده فائز نه و کل سراسر را آب
 قوتهم نموده چنانچه مشاهده شد و از این مرثیه

گذشته از اصل عرفان محسوب عالمیان محجب
 بوده اند و بخار و هم و طین ظنون جسیع بر تیره
 از منظر احدیه منع نموده تا آنکه آمد مطهر اکبر و زمان
 بگو ترا طهر غسل داد و منبسطه انور دعوت فرمود و
 بشارت داد حال ملاحظه فرمائید آنچه ظاهر
 شد محتسباتی بود که جسیع از آن غافل بودند و
 اگر گفته شود کل در کتاب الهی ستور و مکنون بود
 و در ظهور نقطه بیان روح من فی الامکان فداء
 طلعات معانی مقتنعه در عرفات کلمات الهیه
 از خلف حجاب بیرون آمدند بداحق لاریب فیه
 و اگر گفته شود از قبل بر سبیل اجمال ذکر شده و از
 بین و مفصل حق لاریب فیه و اگر گفته شود که آنچه
 در ظهور بدیع ظاهرا از قبل نبوده و کل بدیعت این
 قول هم صحیح و تامست چه اگر حق جل ذکره بکلمه
 الیوم تکلم فرماید که جسیع ناس از قبل و بعد بان

تکلم نموده و نمایند لکن بدیع خواهد بود لوگنم تفکرون
 از کلمه توحید ملاحظه کنند که در هر ظهوری مظاہر حق
 آن ناطق و جمیع برتیه از ملل مختلفه باین کلمه طبیعت
 متکلم مع ذلک در هر ظهور بدیع بوده و ابد احکم بدیع
 از او سلب شده کلمه که حق بآن تکلم میفرماید در آن
 کلمه روح بدیع دمیده میشود و نفحات حیات از آن
 کلمه بر کل اشیاء ظاہر و باطن امر و می نماید دیگر
 آنچه زمان و عصر آثار کلمه الهیه از مظاہر آفاقیته
 نفسیه ظاہر شود و اینکه بعضی از ناس بعضی
 از مطالب موهوم متکلم و بآن افتخار و استکبار
 نمایند جمیع عند الله مردود و عین مذکور چه
 نزد عرفان حق و ثبوت و رسوخ و استقامت
 بر امر الله است نه در بیانات ظاہریه چنانچه ظهور
 قیام این مراتب را بیان فرموده فانظروا التعرفوا مثلاً
 نفسیکم بذروه عرفان ارتقا نموده اند و نفسیکم

در ادنی رتبه مانده اند عند الله در یک مقام قائم چه که
 شرافت علم و عرفان بیا هو علم و عرفان نبوده اگر
 منتهی بحق و قبول او شود محبوب و آلاء مردود کلیت
 الفاظ در آن ساحت در رتبه واحده مذکور مثلاً لویقول
 ولدت کفوله لم یلد و لم یولد اگر چه بر حسب ظاهر تزیه الهی
 از شبیه و مثل و نظیر منتهی مقام عرفان انام است
 چنانچه بین ناس هم این مقام اعلی و ارفعست لیکن
 این استیاز هم نظر بقبول حق است و باراده او
 محقق شده چنانچه در کور عرفان و بیان شیت
 الهیه تبنزیه صرف و تقدیس بحت تعلق گرفته لذا در
 افذه عباد تجلیات این بیانات ثابت و ظاهر و الا
 آن بحر قدم از جمیع اینکلمات محدثه مقدس و
 ساحت اقدس از جمیع این بیانات منزله نظر باید
 باصل امر الهی باشد نه بعلو و دنو مراتب عرفان
 لفظیه که بین بریه محقق شده بایلیت کنت مستطیعاً

باظهار ما هو استور و عدم استطاعت نظر
 با حجاب نفوس است و الا ان الله لهو الغنمی اجمید
 وقتی فرمود بن ترانی و وقتی فرمود نظر ترانی
 باری الیوم نفیسه که تصدیق نمود با آنچه از سیما
 مشیت الهی نازل او بنیستی ذروه عرفان مرتقی
 و فائز من دون آن محسوم و معدوم مثل نه
 ان یوقنوا و ایاکم علی الاستقامه فی هذا الامر
 الذی منه انقلب ملکوت الاسماء و اخذ
 الکرسکان مدائن الانشاء الا الذین سبقتم
 الهدایه من الله لیهیمن القیوم ای مقبل در آنچه
 از قلم اعلی جاری شده درنت تفکر فرمایند
 تا ابواب علوم لاکهنایه بوجه قلبت مفتوح
 شود و خود را از دون حق غنی و مستغنی مشاهده
 نمائی و پس مداینده که ظهور حق مخصوص است
 باظهار معارف ظاهره و تغیر احکام ثابته

بین برتیه بلکه در حین ظهور کل اشیاء حامل فووضات
 و استعدادات لا تخصی شده و خواهند شد
 و باقتضای وقت و اسباب ملکیه ظاهر میشود
 و در این مقام مجملی در جواب سؤال یکی از قشیین
 نصاری که در مدینه کبیره ساکنست از سما مشیت
 رحمن نازل و در این مقام بعضی از آن ذکر میشود که شیأ
 بعضی از عباد بر بعضی از حکم بالغه الهیه که از ابصار
 ستوراست مطلع شوند قوله تعالی فتدحضر
 کتابک فی ملکوت ربک الرحمن و اخذناه بروح
 وریحان و اجبناک قبل التوالفت کر لتعرف هذا
 من فضل ربک العزیز المستعان طوبی لک
 بما فرزت بذلک و لو هو ستور فسوف یکشف لک
 اذا شاء الله و اراد و تری مالارات لعیون
 یا ایها المتغش فی بحر احرفان و الناظر الی شطر
 ربک الرحمن اعلم بان الامر عظیم عظیم انظر تم

اذكر الذي ستمى بطيرس في ملكوت الله انه مع علوشانه
 و جلاله قدره و عظم مقامه كاد ان تنزل قدما و عن
 الصراط فاخذته يدا لفضل و عصمه من الزلل و حبله
 من الموتين انك لو تعرف هذه النعمة التي يدبرها
 بها الورقاء على افنان سدره لمنتهى لتوقن بان
 ما ذكر من قبل قد كل ما بحق و اذا اياكل في ملكوت الله
 من النعمة الباقية الابدية و يشرب من كوثرها تائق
 و سبيل المعاني و لكن الناس هم في حجاب
 عظيم ان الذين سمعوا هذا النداء و غفلوا عنه انهم
 لو كانوا عذماء يخبرهم ان يتوقفوا في هذا الامر و لكن
 ظهرا ظهر و قضى الامر من لدى الله المقدر العزيز
 المختار قل يا قوم قد جاء الروح مرة اخرى ليتم
 لكم ما قال من قبل كذلك و عدم به في الالواح ان كنتم
 من ابراهيم انه يقول كما قال و انفق روحه كما
 انفق اول مرة جثا لمن في السموات و الارضين

ثم اعلم بان الابن اذا سلم الروح قد بكت الاشياء
كلها ولكن بانفاق روحه قد استعد كل شئ كما تشهد
وترى في اخلائق جمعين كل حكيم ظهرت منه الحكمة
وكل عالم فصلت منه العلوم وكل صانع ظهرت منه
الاستناعات وكل سلطان ظهرت منه القدرة كلها
من تأييد روح المتعالى المتصرف المنير ونشهد بان
حين اذا اتى في العالم تجلى على المكنات وبه ظهر كل
ابصر عن داء الجهل والعسى وبراء كل سقيم عن سقم
الغفلة والهوى وسحت عيون كل عمى وتزكت كل
نفس من لدن مقتدر قدير وفي مقام يطلق البرص
على كل ما يحتج به لعبد عن عرفان ربه والذى احتج
انه ابرص ولا يذكر في ملكوت الله لعنه نزارا حميد وانا
نشهد بان من كلمة الله طهر كل ابرص وبراء كل عليل
وطاب كل مريض وتخف المظهر لعالم طوبى لمن
اقبل اليها بوجه منير ثم اعلم بان الذى صعد

الى السماء قد نزل يا يحيى وبه مرت رواح الفضل
 على العالم وكان ربك على ما اقول شهيدا
 قد تعطر العالم برجوعه وظهوره والذين اشتغلوا
 بالدينا وخرسها لا يجدون عرف التقيص وانا
 وجدناهم على وهم عظيم قل ان التافوس
 يصيح باسمه والتافور بذكره ويشهد نفسه لنفسه
 طوبى للعارفين ولكن اليوم قد برء الابصر
 قبل ان يقول له كن طاهرا وان بطوره قد برئ
 العالم واهله من كل داء وسقم تعالى هذا الفضل
 الذي ما سبقه فضل وتعالى بذه الرحمة التي سبقت
 العالمين انك يا ايها المذكور في ملكوت الله
 استقدر من ربك ثم وقل يا ملا الارض قد جاء محيي
 العالم ومضرم النار في قلب العالم وقد نادى
 المناد في برية القدس باسم علي قبل نبيل وشير
 الناس ببقاء الله في جنة الابي وقد فتح بابها

بالفضل علی وجوه لهبتین و قد کل ما رقم لعلم
 الا علی فی ملکوت اللہ رب الاخرة والا ولی
 والذی اراده یا کله وانه لرزق بدیع قل قد ظم
 الشاقوس الاعظم و تدق ید لهشیتة فی جنة الاحدیه
 استمعوا یا قوم ولا یحکون من لعنا فیلین انشاء
 خلقی ظاهراً شونذ که مقصود حق جل و عزرا از بیانات
 ادراک نمایند و در کمال خضوع و خشوع در مراقبت
 امر الله و حفظ و صیانت آن از نفس مشرکه مردود
 چند نمایند انچه علی با ایشاء تدیر و هر نفسیکه بر شعی
 از کوشربیان مرزوق شد ادراک مینماید که در ظهور
 نقطه بیان ظاهر شد آنچه لازمال مستور بود و ظهور
 ظهور قبل بعینه ظهور این زکریا و روست و در بعضی از
 الواح نازل ذکر شده ملاحظه فرماید اینست آن
 ظهور که برای استعداد اهل عالم آمد هنگام فنا
 عالم و اهل آن رسید آمد انکیکه باقی بود تا حیات

باقیه بخشد و باقی دارد و مایه زندگی عنایت فرماید ثابت
 شد آنچه در بیان نازل شده اینست آن جمال موعود
 که فرموده بعد از من میآید و پیش از منست او بود
 آن نداء که ما بین آسمان و زمین بلند شد که
 مقامهای الهی را درست نمائید و تعمیر کنید یعنی قلوب را
 و آن همان نداء بود که این زکریا قبل از روح فرمود
 من آواز آن کسیم که در بیابان ندایکند که راه
 خداوند را درست کنید اگر افعی از افعیات متولد
 میشد احسن بود از اینکه انسان متولد شود و در ملکوت
 الهی با عرض معسرف کرد طوبی للعقائم قبل
 للمرضعات بگو قلم اعلی میفرماید ای نگارستان برتر
 هموی مرا قبول نذارید و دعوی نموده اید نفسی را
 که بذکر م ناطق بوده قبول دارید دروغ میگویند
 اهل ظلمتید و از صبح مسیر در گریز اگر تقرب جویند
 البته در روشنائی اعمال مردوده نضائیه دیده

شود و ای بر نفوسیکه از این ایام و ثمر آن غافلند
 عنقریب بر خود توجه نمایند و نیابند نفسی را که تسلی دهد
 ایشانرا خوشا حال صدیقان که بصدق متبیین فائز
 شدند خوشا حال عارفان که بسبیل سقیم الهی شناخته
 و ملکوت او توجه نموده اند خوشا حال مسروران
 و مخلصان که سببهای قلوبشان بدین عرفان
 نفس چمن شعله روشن شده و بزجاجات فطوح
 از هبوب اریاح احزان و آفتستان محفوظ مانده
 نیکوست حال قوی دلان که از سطوت ظالمان
 قلوبشان ضعیف نشده و نیکوست حال بنیایان
 که بر بقا و فناء هر دو مطلع شده اند و بشر بقا آنچه
 نموده اند و از اهل بقا در جبروت اعلی مذکورند
 البتة قلوب ایشان ضعیف نشود چه که از اهل
 بصیرند بگوای بندگان بر هر صورت مستول مذکورند
 چه بسوف امراض و چه بسوف اهل اعراض

در اینصورت اگر بشیرهای مشرکان در سبیل محبوب
 عالمیان کشته شوید احب و احق بوده چه که دین نفس
 محبوبت این شهر مرغوب را فراموش نکنید و از دست
 دهید سیکوست حال درست کاران که از اعمالشان
 عرف قبول رحمن ساطعت بد است حال غمازان
 و مفندان و ظالمان اگر چه ما بین عباد بعزت
 و ثروت ظاهر شوند عنقریب ذلت ناگهان و
 غضب بسیار آن نفوس را اخذ نماید کلمه قبل
 بروح بدیع در جمیع احوال این زمان از افاق فم میشت
 رحمن مشرق و آن کلمه است که باین معنی روح خطاب
 فرمودم که بگو موسی برای دین و آیین آمد و این زکریا
 برای غسل تعمید من برای آن آمده ام که حیات
 جاوید بخشم و در ملکوت باقی در آورم بگو ای دوست
 سارقان و خائنان در کین نکالان مترصدند ای
 حاطان امانت رحمن غافل شوید و لئالی حب الهی را

از دروان حفظ نماید قسم بتیر افق سماء موافقی که اگر
نفسی الیوم حجبات او بام را خسر ق نماید نداس
الهی را اصفا کنند نیکوست حال نفوسیکه صنم
و بهیمه را بقدر الهیته شکستند و ندای رحمن را شنیده
از مابین اموات برخاسته اند علیهم نفحات الله لکن
الاسماء والصفات ای المل ارض ندای رحمن
مابین زمین و آسمان مرتفع شد و قلب عالم از صفاء
کلمه الهی بنا رجب شتعل و لکن نبرد کان در قبور غفلت
و نیسان مانده اند حرارت آنرا نیافته اند تا چه
رسد ما بشتعال هم فی لهت و خالدون قوموا
یا قوم علی نصرة الله قد جائکم اهتیتوم الذی بشرکم
به القائم و بظهور الزلزال الاکبر و الفرع الاعظم
و المخلصون بظهوره یسرحون و اشترکون بنار اغفل
یحترقون قل اقمکم بابتد یا ملا الیسیان بان تنصفوا
فی کلمه واحده و هی ان زکم الرحمن ما علق هذا الابرشع

عما خلق في الاكوان كما نزل في لسان وانتم فعلتم
 بجهوبه ما فعلتم ولو علق هذا الظهور بشئ دونه ما فعلتم
 به يا ملا الظالمين هل من في اذن واعية او ذى بصير
 حديد لسمع ويعرف قل قد سبكتي عين الله وانتم
 تتبعون ما من تحت رقيم ومن فعلكم ملا عالون
 ای دوستان من شما چشمه های بیان میند و
 در هر چشمه قطره از کوش معانی رحمانی چکیده بسیار و
 یقین چشمه ها را از خاشاک طننون و اوام پاک کنید
 ما از شما خود در امثال این مسائل مستور جوابی محکم متقنه
 ظاهر شود در این ظهور عظم باید کل معلوم و حکم ظاهر
 شود چه که کل بر تیه بل کل اشیا از جهوب لواقع الهیه
 در این ایام لاشبهیه علی قدر ما حال فیوضات
 ربانیه شده اند در غیا هب کلمات منزه جواب
 مسائل مذکوره و ستوره مکنونه نازل انشاء الله
 بصیر الهی در کلماتش نظر فرمائید لتعرف ما اردت و

این سؤال العجینہ از روح نموده اند کہ ابن زکریا آمد
 و ناس را بحق خواند و غسل تعمید داد مقصود از ظهور
 او چه بوده و از این ظهور چه فرمود او آمد کہ برای من
 شہادت دہد و وفا فرمود با آنچه مأمور بود و من
 آدم از برای اشتعال اہل عالم یا اہلناظر
 الی النظر الا کبیرا حران بمرتبہ رسیدہ کہ لسان
 رحمن از بیان ممنوع شدہ فوائدی عینی و تجرک
 لسانی و یکتا ما یخرج منها من کان قائماً تلقاء
 وجہی چه کہ اہل بیان بشانی مجتہد شدہ اند کہ اگر
 ایوم از نفسی خلاف آنچه لم یزل و لایزال حق جل شت
 بان امر فرمودہ بحشم خود مشاہدہ نمایند و قبول دارند
 مثلاً رئیس الا فاکین نوشتہ آیات در اول ظهور
 حجت بودہ و حال نیت بکواہی اہل بیان نضوا
 بانند ربکم الرحمن قطع نظر از این غلام الہی و ظهور آ
 غرضمدانی کہ در این ظهور ظاہر شدہ جمیع بیان را حظم

کینده خود حکم نمایند شما که بحکم حق و ما نزل من عنده
 راضی نشدید و لکن حق بحکم شما اگر با انصاف واقع شود
 راضی است که شاید چشمی با انصاف باز شود و الی الله
 ناظر باشد و این بسی واضحست که جمیع بیان تصریحا
 من غیر تاویل مخالف این قول معترضانست
 مع ذلک باین جرئت من غیر تصریح مخالفت کل بیان
 نموده و سینه‌های خود در ان تصریح بیان میداند فواته
 ان لیس بیان نبوح منهم و بلعظم حال لوجه الله
 فی الجمله تفکر نماید سبب اینکه باین جسارت متکبر
 حرمت کتاب الهی حجب نموده اند چیت این بسی
 معلوم در واضحست که سبب قبول بعضی از اهل بیت
 و الا فواتدی نطقنی با بحق و اظهارنی لاثبات امره که
 مطمئن نبودند هرگز چنین جسارت نمینمودند این از
 حکمهای اعظم الهی است که در بیان نازل شده
 بشانی که سطری مسطورنه مکرانکه در آن مذکور چه تلویحا

و چه تصریحاً که در ظهور بعد توقف نماید و حسب آیات
 نخواهید مع ذلک انکار نموده اند و امثال این امور عظیمه
 که جمیع میدانند عامل شده اند و نفسی اعتراض نموده
 و لکن باین مقرر که باختیار او کل کتب ناطق است نسبت
 داده اند که احکام بیان را نسخ نموده الالغته انتر
 علی القوم الظالمین مع آنکه نبض بیان این ظهور
 مختار بوده و خواهد بود و جمیع بیان بذكر و شائش ناطق
 و ظهورش مشهور و مایظهر من عنده هو ما ظهر من ظهور
 قبله و من فرق هو شرک کذاب و منکر مراتب و از آیات
 گذشته اکثری از اهل ادیان از بقدر اقدس خارق
 عادات دیده اند علی شأن لایذکر بالبیان فاستلوا
 المدینه و من حولها لیظهر لکم الحق و معلوم نیست که آن
 نفس معترض در خود چه قائل است لا نفس البهائم
 لیس الاعلی افک کبیر از حق نخواهید توفیق عنایت
 فرماید که شاید برصراط امر مستقیم باشید لان هذا الامر

عظیم عظیمم زود است که عظمت آن واضح و مبرهن شود
 لایقی الامن کان ناظر الی المنظر الاکبر و منقطعاً عن
 فی السموات و الارض جئاته المقدر لعزیز حکیم
 الیوم یوم نصرت امر الهی است بر هر نفسی لازم که در
 کمال استقامت ناس را بشتر الهی دعوت نماید
 انشاء الله حجب بلیغ نمایند که شاید کما شتکان تریه
 نفس و هوی بافق قدس اهی توجه نمایند از نفوس
 اثر محبوب بوده و خواهد بود چه که اثر نفسی اثر است
 نفس بی اثر مثل شجر بی ثمر در منظر اکبر مذکور شده ناطق
 شوید و تته تبلیغ امر نمایند باعراض و اقبال نظر
 نباشید بلکه ناظر بخدمتی که بآن مأمورید من لدی تهم
 اینست فضل عظم و رستگاری ابدی و ثمر جاودانی
 و عنایت حق در کل احوال و مدد فیضش در کل احوال
 رسیده و خواهد رسید من کان له اثم معه و یؤتیه
 بالحق و انه علی کل شیء قدير و البهاء علیکم یا اجائی

بدوام ملکوتی و بقا جسموتی

هو الله تعالى شيئا من العظماء الكبرياء

و ما سئل السائل في قول الحكماء بسيط الحقيقة
 كل الاشياء قل فاعلم ان المقصود من الاشياء
 في هذا المقام لم يكن الا الوجود و كالات الوجود من
 حيث هو وجود و من الكل الواجد و هذا كل لا يذكر عنده
 بعض و لا يقابل جنسه و احاصل ان بسيط
 الحقيقة لما كان بسيطاً من جميع الجهات انه
 واجد و مستجمع لجميع الكمالات التي لا حد و لا نهاية
 لها چنانچه فرموده اند ليس لصنعه حد محدود و بلسان
 پارسی ذکر میشود مقصود حکیم از اشياء در عبارت
 مذکوره کمالات وجود من حيث هو وجود است و
 از کل دارائی یعنی واجد و مستجمع کمالات
 نامتناهیه است بنحو بساطت و امثال این بیانات
 در مقامات ذکر توجید و قوت و شدت وجود ذکر

کرده اند مقصود حکیم این نبوده که واجب الوجود منحل
 بوجودات غیر متناهی شده سبحانه سبحانه عن
 ذلک چنانچه خود حکما گفته اند بسیط الحقیقه کل
 الاشیاء و لیس شی من الاشیاء و فی مقام آخر
 ان انوار بسیط الحقیقه تری فی کل الاشیاء و ان
 ببصر باصر و نظر ناطق منوط است ابصار حدیده
 در کل اشیاء آیات احدیه را مشاهده مینمایند
 چه که جمیع اشیاء مظاہر اسماء الهیه بوده و هستند
 و حق لم یزل و لایزال مقدس از صعود و نزول
 و حدود و امتزاج و ارتباط بوده و خواهد بود
 و اشیاء در امکان حدود موجود و مشهود چنانچه
 گفته اند لما کان وجود الواجب فی کمال القوه و
 الشده لویجوز یخل بوجودات غیر متناهیة و لکن
 لا یجوز ما یخل در این بیان سخن بسیار است و مقصود
 حکماء اگر تمامه اظهار رود مطلب بطول انجامد

چون قلوب احرار لطیف و رستق مشاهد میشود لذا
 قلم مختار با اختصار اکتفا نمود و دستام در توحید
 مشاهده میشود توحید و جودی و آن اینست که کل را
 بلا نفی میکنند و حق را با لا تا ثابت معینی غیر حق را
 موجود مینداند باین معنی که کل نزد ظهور و ذکر
 اوقفای محض بوده و خواهند بود کل شیئی مالک
 الا وجه معینی مع وجود او احدی قابل وجودند و
 ذکر وجود بر او نمیشود چنانچه فرموده اند کان بشر
 و لم یکن مع شئی و الا آن یکون مثل ما قد کان مع انکه
 مشاهده میشود که اشیاء موجود بوده هستند
 مقصود آنکه در ساحت او هیچ شیئی وجود نداشته
 و ندارد در توحید و جودی کل مالک و فانی و وجه
 که حقت دائم و باقی و توحید شهودی آنست که
 در کل شیئی آیات احدیه و ظهورات صمدانیه و تجلیات
 نور فردانیه مشاهده شود چنانچه در کتاب الهی

نازل سزیم ایاتنا فی الافاق و فی انفسهم در
 این مقام در کل شیئی تجلیات آیات سبطی حقیقه مشهود
 و هویدا مقصود حکیم این نبوده که حق مختل بوجودات
 نامتناهییه شده تعالی تعالی من ان تجل نشی او
 یجد بخدا و یقین بر بانی الابداع لم یزل کان
 مقدساً عن دونه و منزهاً عما سواه نشهد انه کان
 واحداً فی ذاته و واحداً فی صفاته و کل فی قبضه
 قدرته لم یمنه علی العالمین و در مقامی کل ما ذکر
 او یذکر یرجع الی الذکر الاول چه که حق جل و عزیم
 منیع لاید رکت در این مقام کان و یكون مقدساً
 عن الازکار و الاسماء و منزهاً عما یدرکه اهل
 الانشاء استیسل سد و د و الطلب مرد و دلذا پنجم
 اذکار بدیعه و او صاف منیع که از لسان ظاهر
 و از قلم جاریت بکلمه علیا و سلم اعلی و ذروه او
 و وطن حقیقی و مطلع ظهور رحمانی راجع میشود است

مصدر توجید و مظهر نور تفرید و تجرید در این مقام
 کل الاسماء الحسنی و الصفات العلیا ترجع الیه
 و لا تجاوز عنہ كما ذکر ان الغیب هو مقدس عن
 الاذکار کما فیها و مقر نور توجید اگر چه در ظاهر
 موسوم با بسم و محدود و بحدود مشاهده میشود
 و لکن در باطن بسیط مقدس از حدود بوده و این
 بسیط اضافی و نسبی است نه بسیط من کل الجهات
 در این مقام معنی چنین میشود یعنی کلمه اولیة و مطلع
 نور احدیة مرتبی کل اشیاء است و دارای کمالات
 لا تخصی و از برای اینکله در این مقام بیانی در کنا عجمت
 ستور و در لوح حفظ مسطور لایسبغی ذکره فی بحین
 عسی اللہ ان یاتی به انہ لہو العیلم الحجیر و دیگر عرض
 بعضی بر قول حکیم من عینہ دلیل بوده چه که مقصود
 قائل را ادراک نموده اند فی الحقیقة نمیتوان بظاہر
 قول کفایت نمود و شباهت بر خاست مکر در کمالات

نفوسیکه متجاہر بکفر و شرک باشند قول چنین نفوس
 قابل تاویل نه و حکما فرق مختلفه بوده هستند بعضی
 آنچه ذکر نموده اند از کتب انبیاء استنباط کرده اند
 و اول من تدرس بالحقه هو ادریس لذا ستمی بهذا الکلم
 و او را هر س نیز گفته اند در هر لسان بابسی موسوت
 و در هر فنی از فنون حکمت بیانات و اقیه کافیه فرموده اند
 و بعد از او بلبینوس از اولوج هر تیه استخراج بعضی
 علوم نموده و کشر حکما از کلمات و بیانات انحضرت
 استخراج فنون علیته و حکمتیه نموده اند باری این
 بیان حکیم قابل تاویلات محموده و محدوده هر دو
 بوده و هست و بعضی از بالغیسن حفظا لامر الله در
 ظا هر رد فرموده اند و لکن سغیبه مسجون لایذکراتا
 انخیر و دیگر الیوم یومی نیست که انسان مشغول با دراک
 این بیانات شود چه که علم باین بیان و امثال آن
 انسان را غنی نموده و شخواهد نمود مثلا حکیمیکه با تکلم

حکم نموده لوکان موجوداوالدین استرواله فیما قال ثم
 الذین عثر ضوا علیه کل در صقع واحد مشاهده میشوند
 هر یک بعد از ارتضاع نداء مالک آسماء از زمین بقیع
 نور آه بکلمه بلی فائز شد معبول و محمود و دون آن مرد
 چه مقدار از نفوس که خود را در اعلی ذروه حیاق و عرفان
 مشاهده می نمودند علی شان طشتوابان ما خرج من اقوام
 انه قسطاس توزن به الاقوال و اسطراب یؤخذ
 عنه تقویم المبدء و المال مع ذلک در ایام ربیع رحمن و
 هیوب اریح امتحان ما وجدنا لهم من اقبال و لا
 من شرار اگر نفسی الیوم بحبیع علوم ارض حاطه نیا
 و در کلمه بلی توقف کنیدی الحق مذکور نه و از اجهل ناس
 محسوب چه مقصود از علوم عسرفان حق بوده نفی
 از این طراز منع اقدس ممنوع ماند از مستین در
 الواح مسطور ای حسین مظلوم میفرماید قول عمل منجوا
 قول بلا عمل کفخل بلا عمل او کثیر بلا اثر در حکیم سبزواری

شاید به کن در ابیات خود شعری ذکر نموده که از این
 چنین استغفار میشود که موسیقی موجود نه و الا از مرتضی
 انا الله در هر شجره موجود در مقام بیان با نیکی
 تکلم نموده و مقصود آنکه عارف بالله بمقامی صبر
 نماید که چشمش بشاید انوار تجلی مجلی منور و گوش
 با صفاء نداء او از کل شیئی فائز نیست اما ترا حکیم مذکور
 حرفی ندارد چنانچه اظهارد نموده اند این مقام
 قول و لکن مقام عمل مشاهده میشود ندای سدره
 الیه را که بر اعلی البقیع باین بریه تصریحاً من عبیر
 تاویل مرتفع است و با علی النداء کل را ندا میفرماید
 ابد اصفا ننموده چه اگر اصفا شده بود بدگر
 قیام می نمود حال باید بگوئیم آن کلمه عاریه بوده و از
 لسانش جاری شده و یا از خوف تنگ و جب
 نام از این مقام و تصدیق آن محسوس مانده او عرف
 و ستر او عرف و انکر باری بسا از نفوس که

تمام عمر را در اثبات موهوم خود صرف نموده اند و
 در حین اشراق انوار حضرت معلوم از افق استم قیوم
 محروم ماندند الا امر بیدارند تعطی من شیء ما یشاء
 و یمنع عن من شیء ما اراد ان لهو المحمود فی امره و لطف
 فی حکم لا اله الا هو لعظیم الحکیم در این ایام در یکی
 از الواح نازل کم من ذی عمامة منع و اعرض و کم
 من ذات مقعة عرفت و اقبلت و قالت لک الحمد یا اله
 العالمین کذک جعلنا علیهم سفهم و اسفاهم
 علیهم ان ربک لهو الحاکم علی ما یرید یا حسین
 قل لمن سئل دع الغدیر و البحر الاعظم امام
 وجهک تقرب الیه ثم شرب منه باهم ربک لعظیم انجسر
 لعمری انه یبلغک الی مقام لا تری فی العلم الا تجلی
 حضرة القدم و تسمع من العترة المرفعة علی العلم
 انه لا اله الا هو المقدر لعسیر القدیر بذایوم منعی
 لكل نفس اذا سمع النداء من مطلع البداء یدع

الوری و رأته یقوم و یقول بی یا مقصودی ثم التبتک
 یا محبوب العالمین قل یا ایها السائل لو یاخذک
 سر خم بیان ربک الرحمن و تعریف ما فیہ من
 الحکیم و الشبیهان لتضع الامکان و تقوم علی نصره
 بذالمنظوم الغریب و تقول سبحان من اظهر
 البحاری المنجم و البسیط المحرود و المستور المشهور
 الذی اذا یراه احد فی الظاهر یجد علی مکیل
 الانسان من یدی اهل الضعیان و اذا تفتکرت
 الباطن یراه مذهباً علی من فی السموات و الارضین
 استمع ما تنطق به النار من استدارة البقعة الثوراء
 علی البقعة احمرآء یا قوم اسرعوا ما یستلوب الی
 شطر المحبوب كذلك قضی الامر و اتی حکم من لدن
 قوتی ایمن یا ایها السائل قد ذکر ذکرک لیدی الوجه
 فی هذا البتجین لمسیبین لذنزل لکن هذا اللوح الذی
 من افقه لاحت شمس لطاف ربک الحسنی زکیمه

اعرف قدرها واغل مھربها اھا خیرک ان کنت
 من العارفين نسئل الله ان یؤتیک علی امره و
 ذکره ویقدرک ما هو خیرک فی الدنیا و الآخرة
 انه مجیب دعوة السائلین وارحم الراحمین یا ایها
 البعد اذا انجذبت من نفحات اشارات مالک الاسماء
 واستنورت بانوار الوجه الذی اشرق من مطلع
 البقاء توجه الی الافق الاعلی قل یا فاطر اسماء و
 مالک الاسماء اسئلك باسمک الذی به فحنت
 ابواب لقائک علی خلقک و اشرقت شمس عنایتک
 علی من فی ملک ان تجعلنی مستقیماً علی حبک منقطعاً
 عن سوائک وقائماً علی خدمتک و ناظراً الی حبک
 و ناظراً بشنائک ای رب ایدنی فی ایام ظهور
 منظر نفسک و مطلع امرک علی شان احرق استبحات
 بفضلک و عنایتک و احرق ابجحات بنا و محبتک
 ای رب انت القوی و انا الضعیف و انت الغنی

وانا الفقير اسئلك بحج عانيتك ان لا تجعلني محروما
 من فضلك وموجبك يشهد كل الاشياء بعظمتك
 و اجلالك وقوتك و اقتدارك خديدي بيد ارادتك
 و انقذني سلطانك ثم اكتب لي ما كتبت لاصيقاتك
 الذين قبلوا اليك و فوا بعهدك و ميثاقتك
 و نظار و افي هو آء ارادتك و نطقوا بشنائك
 بين برتيتك انك انت المقدر للمهيمن المتعالي العزيز الحكيم
 بسم اللطيف العطوف

يا مهي استمع نداء من كان منغما في بحر البلاء و
 اذا انهمس الامواج يرفع رأسه ناظرا الى الشرق
 و يقول قد اتى المحبوب اقبوا اليه ثم تأخذه الامواج
 و تغرقه و اذا سكنت يطلع رأسه ناظرا الى الغرب
 و ناظرا على الصوت هذا المحبوب العالمين قد اتى
 بجموكم و ارتفع مقامكم انتم تركتموه في هذه المحنة التي
 مارأت شبهها عين الابداع انه هو اعلى علم بحمبر

يا مهدي لعسري لو اخرق الاحجاب وتراني
 في الظلم الذي اكون فيه لتخرج وتصبح بين الامكان
 وتغني نفسك ما اعترفتها من الاحزان ولكن
 سترناه فضلا من لدن ربك لعزير الكريم و
 مع تلك الاحالة وهذه الاحوال اكون مشرقا من
 افق ابجبال و طالعا من مطلع القدرة والاجلال
 على شان لو ينظرني احد يجذب من اسار حبيتي فرح
 ومن حبيتي نور الله المقدر لعزير العظيم ولو
 ان المرء يقمر من لهب لاء ولكن به انس البهائم في
 سبيل الله مالك الاسماء كذلك تلقى عليك
 لتدع الاحزان ورائك وتتبع منظر الرحمن
 بين الاكوان ان هذا الفوز عظيم دع عنك خيبتك
 ثم اعترف بما شهدك لهتم الا على في الواح ششي
 انه اعترف بحبك مولك ونزل لك ما فاحتبه
 نفحة المجهوبين الافاق بل ينبغي الاقرار بما

نزل لک او الاریت اب لا ورنک لعسیر زانو با
 دع الاخر ثم اطمئن بفضل مولیک کذلک یا مرک
 المظلوم انه لهو لمطساع فیما اراد بلسان پارسی بوی
 در آنچه نازل شده موثق باش و از حق استقامت
 بطلب علی ما انت علیه اولم یحکک شهادة الله قد
 شهد بایمانک و اقبالک و دعوتک و نصر تک لعری
 لو تعرف ما نزل لک حق لعسیر فان لتطیر باخوة اتوق
 ایاک ان تمر منک رائحة ایاس کن فی الرجاء ثم
 ارسل فی کل مرة ما یتضوع به عرف السرور تلقاء وجه
 ربک لعسیر زالحمد هذا ما وصیناک به من قبل و فی
 هذا اللوح لعسیر اسمی از اول دنیا تا صین نفسی
 باین بلا یا مبتلا شده مشاهده در رسول الله صلی
 مع قدرت ظاهره در غروة خندق بعضی از اصحاب
 آنحضرت که بحسب ظاهر کمال خدمت و جان فشانی
 اظهار می نمودند فی الخلاء استروا بهذا القول

ان محمد ابعدا ان ناكل خنزيرة كسرى و مقصرون بان
 احدنا ان يذهب الى الغائط و اين امر درين
 معدودات من عينه غلبه ظاهره و حكم ظاهر جمال
 قدم بين مدعيان بوده معلوم است در اينصورت
 چه واقع شده و ميشود طبعيكي از اصحاب انحضرت
 بود شبي زرهى سرقت نمود على لصباح يهود
 جمع شدند و باثرو علامت آن پي بردند و بعد از
 اطلاع بين يدي حضرت حاضر معلوم است يهود
 عنود چه كردند حضرت توقف فرمودند و نخواستند
 اين ذنب بر اسلام ثابت شود چه كه سبب تضييع
 امر الله بدين عباد بود بخت جبرئيل نازل و اين آيه تلاوت
 نمود انا انزلنا اليك الكتاب بالحق لتحكم بين الناس
 يا ارنك الله ولا تخن للخائنين خصيما و بعد طعمه اعراض
 نمود و مفترياتي بحضرت نسبت داده با بين قوم كه كذب
 القلم ان يحبرى عليها و بعد بار تدا و تمام رجوع بگردد

و نزدش رکین ساکن و همچنین باین بنی که بحضرت
 نسبت داشت و حاطب بجهت آب و زمینی گفتگوشد
 تا آنکه بجا که خدمت حضرت حاضر شد نزد حضرت فرمودند یا
 زیرا ذهب و اسق ارضک در این اثنا حاطب بکلمه تکلم نمود
 مشعر بر اینکه حضرت از حق میل نموده اند این آیه مبارکه نازل
 فلا وربک لایؤمنون حتی یحکوک فیما شجر بینهم ثم لایجدوا
 فی انفسهم حرجا مما قضیت ویسلوا تسلیم بعد یرسلنا
 آمدن عمار را باین سووال نمودند لای نفس صدر
 الحکم حاطب بکمال استهزاء و سخریه و غمز حاجب اشاره نمود
 بزیر چینه نفس یهودی در آن مقام حاضر گفتند قائل اتم
 هؤلاء این چه گروهی هستند که گواهی داده اند بر سالت
 این رجل و حکم او را نطق میدارند در این اثنا عمار را باین
 فرمود بخدای محبت سوگند که اگر محسن فرماید خود را بکش
 بکشم و ثابت بن قیس و ابن سعده هم بهمین کلمه تکلم نمودند این
 آیه نازل ولواتاکتبننا علیهم ان اقلکوا انفسکم او اخرها

من دياركم ما فعلوه الا قليلا منكم لو انهم فعلوا
 ما يوعدون به لكان خيرا لهم واشد تشبها و
 در مقام دیگر مابین یکی از یهود و صحابه نزل آیه
 یهودی بجا که حضرت اقبال نمود و مسلم کعب بن اشرف
 مایل باصرار یهودی خدمت حضرت حاضر شدند
 و صدر حکم لیهودی و بعد نزلت هذه الایة المتر
 الی الذین یحسبون انهم امنوا بما انزل الیک وما
 انزل من قبلك یریدون ان تجاکموا الی الطاغوت
 و قد امروا ان یخیروا به و یرید الشیطان ان
 یضلکم ضللا لایعبدا و مقصود از طاغوت در
 این مقام کعب بن اشرف بوده بعد مسلم اعراض
 نموده مذکور نمود که میسر ویم نزد عمر بن خطاب
 بعد از حضور قضیه را ذکر نمودند فقال عمران صبر
 الی ان اتیک دخل البیت و اخذ السیف و رج
 و ضرب عنقه و قال هذا جزاء من لم یرض بما حکم

به رسول الله فلما بلغ الرسول ستماء بالفاروق
 ومن ذلك اليوم لقب بهذا الاسم از این اذکار
 بهیچ معلوم میشود که الیوم قلم اعلی بتفسیر قرآن و شرح
 نزول مشغولست هذا حزن فوق حزن اگر چه
 و نفسہ الحق لم یزل ولا یزال ذکر اصفیای حق و آثار
 ایشان محبوب بوده اشتاق مانسب الیهم و ماتقوه
 به اسنهم و ذکر ما ظہر فی ایامهم حزن نظر بآن است
 که در کل اعصار بر مظاہر حق اینگونه بلا یا وارد
 شده و دیگر ایام چنین اقتضا نموده که مصلحت این
 اذکار از قلم مختار جاری تا آنجناب و اجبای حق
 از تلویح کلمات منزل آیات و محبوب ارضین و سموات
 بر شعی از طمطمطم بجز بلا یای و آمده بر او مطلع شوند
 باری نرجع القول فیما کتافیہ بعد از قح کلمه غرور
 چنین که مابین مکه و طائفست واقع بعد از قح و حضرت
 اموال کمشیره خدمت حضرت جمع شد او تسبیل اب

و انعام و غیره حضرت با عاظم اهل مکه مثل ابوسفیان
 و غیره هر یک صد نایه عنایت فرمودند و مادون
 هولااء اربعین عنایت شد شخصی عرض نمود لا اراک
 ان تعدل فغضب الرسول و قال ان لم یکن العدل
 عندی فعند من و در این مقام انصار مکه شدند چه
 از همه فقیر تر بودند و از آن غنائم حضرت چیزی بیش
 عنایت فرمودند فلما اخذهم سوء الظنون من الاولاد
 اخذتهم بید عنایت ربک مالک الانام قال الرسول
 روح من فی الملکوت فداها ما ترضون یا انصاری
 بانتم یرجعون مع الابرار و الا غنام و انتم ترجعون
 مع رسول الله باری ای عبد ناظر اگر بخواهم جمیع
 آنچه وارد شده بنقض آیات الهیه ذکر بنایم بطول
 الکلام و بعد عن المرام مقصود آنکه مع اقتدار ظاهر
 و اتصال حکم باطن بظاهر اینهمه بلا یا برایشان
 وارد شده و حال آنکه حدود ظاهره را جاری

میفرمودند چنانچه در یکروز هفتصد نفر را کردند و
 او این در غزوه بنی قریظه بوده و تفصیل او آنکه بعد از
 غزوه خندق جبرئیل نازل و عرض نمود یا رسول الله
 یا مکرک ذوا امر عظیم ما بنی قریظه و اصحابک
 عند بنی قریظه و امر اثبته اصحابه بما امر فخرج و مع
 الاصحاب الی بنی قریظه فلما بلغوا الاحاطم جنبتهم
 و اخذ قلوبهم الرعب عند ذلک سئل الاوس رسول الله
 فی اطلاقکم کما اطلق بنی قریظه حلفاء و اخضرج
 مجلاً آنکه اوس و خضرج دو طائفه بودند و ما بین
 ایشان در تمام ایام قتال و حربه قائم الی ان قام
 الرسول و ظهر بالحق جمعاً ما الاسلام لذا با بنی قریظه
 در اکثر مواقع بیک سوال حکم میشد و بنی قریظه حلفاء او
 بود و چون حضرت از قبل بنی قریظه را که از حلفاء
 خضرج بودند بواسطه بعضی منافقتین که در ظاهر
 دعوی اسلام می نمودند و از صحابه محسوب می نمودند

بنی قریظہ ہم همان قسم رجا نمودند قال الرسول روح
 ما سونہ فداه الا ترضون بما یحکم فیکم سعد بن معاذ
 وانه کان سید الاوس فقالوا بلی لکن بعد ثور علیہ
 رشحات الثور بسبب جرحیکہ در غزوه خندق ما بشان
 رسیدہ بود از حضور منوع بودند مخصوص حضرت
 فرستادند و او را بر حمت تمام حاضر ساختند فلما
 حضر اخبروه بما امر به رسول اللہ قال سعد انا حکم
 بان یقتل رجالہم ویقتل اموالہم و تسی ذرارہم
 و نساہم قال الرسول قد حکمت بما حکم بہ اللہ و فی
 سبعة ارقعة و بعد رجع لہبثی الی المدینہ و عمل
 بہم انجند کما حکم بہ بعد ضربوا اعناقہم و ستموا اموالہم
 و سبوا نساہم و ذرارہم در دو یوم مقتصد نظر را
 کردن زدند مع قدرت ظاہرہ و باطنہ و شوکت
 الہیہ متصلہ بعضی مرتد و بعضی رجوع ما بسنا
 و بعضی بانکار صرف راجع و مشغول و اینمظلوم

در دیار غربت بیسع عالمند که کل ملوک معرض و جمیع
 ادیان مخالف حال معلومت چه بلایانی وارد
 شده و میشود مثلاً اگر نفسی گفته شود لا تشرب
 الخمر و لا تقتل بالاذن به الله فوراً قیام مینماید
 بمقراتی که شبه آن در ارض تصور نشده چنانچه
 دو نفس همیشه را بعد از ارتکاب مخصیات لا تخص
 طرد نمودیم قسم با قتاب عزت قدیس طغیانی ظاهر
 شدند که شبه آن در ابداع ظاهر نشده جمیع
 افعال مذموم همیشه خود را در نزد جمیع اهل بلد
 بحیثیت داده اند علیهم ما علیهم حال تفکر نمایند
 ضرر چه مقامست و بلا چه رتبه یغفلون ایشان
 و یحکون ما یریدون الا الذبحیم امنوا بآئمه و
 استقاموا امر این ارض بسیار شدید است
 لوح صامصونرا ملاحظه نمایند و پس بنین الواحیکه
 در سنین قبل نازل شده و اخبار باقی رآن

مذکور این همه امور بنفس حق رباع مع ذلک در حال
 سرور و ابتهاج مشغول با امر بین العباد
 بوده و هست لذا انجناب نباید از بعض امور میگذرد
 باشند امش علی قدم ربک هذا حکم الله من
 قبل ومن بعد اتبع و کن من العالمین هر قدر
 مظلوم واقع شوید احب بوده و هست اثبا عا ^{مظلوم}
 مولک کبر علی وجه این اخیک من قبل هذا المظلوم
 الغریب قل یا علی قبل اکبر قد اشتعلت نار بانامل
 ربک و اشتعلت منها الافاق ولكن الناس فی
 حجاب عظیم تقرت بقلبک الیها خالصا لوجه شهر
 عمری بها یوقد فی قلبک سراج مجتبه علی شان
 لا تطفئ الاریاح ولا بحور السموات والارضین
 اشکر ربک بما تقرت و دخلت و حضرت توجه
 الیک بحاظ ربک عزیز علیم اعرف قدر هذا الفضل
 تم بشناہ بین العالمین هل یخزنک بعد لقاء

ربك من شئ هذا لا ينبغي لك اقع بجنتي وتمتلك به انة
 يخبئك لو كنت من لعبارفين انك لو تعقل اني لال
 عنك و يذكرك بما وجدتك عرف اقصى و يعطيك
 ما اراد انة لهو لغفور الرحيم استقم على الامر جري
 لا يعاد لها ما خلق في الارض وكن من الراشخين ثم
 اذكر الانس قلنت في الغربة ورتبت هو الغريب والفرق
 ليس عندك من يؤذيك او يعذبك او يتكلم بالسوء وكن
 هذا الغريب قد وقع بين ايدي الظالمين يفعلون
 به ما يريدون ويتكلمون فيه ما يشاؤون ويحسون
 عليه ما لا حكم به لعرضون في قرون الاولين اشكر
 ربك في هذه الحالة كما اشكرني هذه ابيته كذلك
 يا مرن اشفق العبادك وارحم اليك انة لهو
 الشفق لغفور الكريم لا تخزن من شئ اثبت على الامر
 وقل لك الشناء ما يشي لخلصين نفسي لحنك
 الفداء و غرتك الفداء يا ايها المظلوم من ايدي

الفاجرين ان رايت الذين حضروا لدى الوجه
 ووجدت منهم ما عرف الله كبرهما من قبلي وبشيتهما
 بهذا الذكر المنيع انما البهائم عليكم وعلى الذين هم
 متسكوا بالحق والعدل من لدن عزيز قدير و

الحمد لله رب العالمين

بسم الله الاقدس الاعظم الاكبر الاعز
 الاجل الاكبر الاوفر الاوجل المتعالي
 الممتنع العزيز المنيع

يا نبيل قبل على عليك بهائي وذكري وثنائي
 طوبى لك بما حضرت لدى الوجه وسمعت نداء
 ربك رب العالمين وفزت بما ارادك
 انه هو الحاكم على ما يريد يا نبيل قد بس الغلام
 وارفع نقيب الغراب سوف تسمع من اكثر البلاد
 اذا سمعت اول وجهك شطراسه المقدس
 العزيز المحبوب قل وجهت وجهي اليك يا من

توجهت اليك افدة الاصفياء ولاحت بك وجه
 المرسلين شهدانك كنت مستويا على عرش
 التوحيد ليس لك ند في الابداع ولا شبه في
 الاختراع من يدعي بعدك امرا اتمن المنقرين
 قل يا قوم تشكوا بهذا الجبل الميسر انا حينما كرم
 عن الاولام و امرناكم بالتوجه الى سلطان الغيب
 والشهود الذي اشرق من افق الاقدار انتم تعجبتم
 اهو انكم وتشكروا باوهام نفسكم وظننتم ربكم غافلا
 عنكم لا و انفسى عندي علم ما كان وما يكون شهيد بذلك
 من عرف نفسى و سرء ما نزل من ليدن عليم خبير
 انا دارينا مع البصائر على شأن ظنوا ما ظنوا الا
 انهم من عنافلين قل اياكم ان تشركوا بالله
 باسمى ارتفعت اعلام التوحيد و ظهرت ايات
 الشجر يدانه هو الهنرد الواحد المقدر القدير
 اى سبيل علم حق بقاى است كه بعضى از عباد خود

عالم و عاقل و حق را غافل شمرده اند بدخسران
 مبین حرکت نمیکند ششی مگر باذن اراده او و
 خطور منیب ما ید در قلوب امری مگر آنکه حق با محیط
 و عالم خبیر است بسا از نفوس که ارتکاب
 نمودند آنچه را که منهی بوده و مع علم بآن از حق جل
 فضل الهما رغایت و مکرمت بر حسب ظاهر مشاهده
 نموده اند و تنفیقه را حمل بر عدم احاطه علیه
 الهیه کرده اند غافل از آنکه اسم ستار تم تک
 استمار را دوست نداشته و رحمت سابقه
 حیات خلق را ندیده ای علی عسری اسم
 غفارم سبب تعویق عقاب بوده و اسم و نام
 علت تأخیر عذاب تفضیل اینظهور اعظم ذکر نشده ال
 علی قدر معلوم ناس اگر ما نزل فی ابیان
 درست تفکر نمایند بر شی از طمطم این بحر مزوق
 خواهند شد آنچه تأکیدات که در اقرار عباد از سما

اراده مالک ایجاد در بیان نازل شد و نظریان بود
 که شجره ربانیه و سدره الهیه و قسره اعین ظهور است
 صمدانیه را مشهود و موجود ملاحظه میفرمودند
 و الا بکلمه از آنچه نازل شده تکلم میفرمودند در مقام
 بیان رحمن را بالمشافه استماع نمودی متعین
 بسیارند و برکات بوهی مبتلی شده اند ناس را
 از موهوم منع نمودیم که بسطان شهود تمسک جویند
 بعضی با وایات نفسانیه خود تمسک جستند و تثب
 نموده اند در تیه وهم سازند و خود را از اهل
 مکاشفه دانسته اند و در مفازة غفلت ماشینند
 و خود را از فارسان میا درین شهود شمرده اند لعری
 انهم من المتوسمین انهم من الهاثمین انهم من الغابین
 انهم من الصاغیرین و آنچه را که صبیان ادراک
 نموده اند بنور زبان نرسیده اند چه که هر صبیستی
 عالم است بر اینکه اگر هر روز ظهوری ظاهر شود او امر

الهیه و احکام ربانیه مابین برتیه معطل و معوق بی نقاد
 خواهد ماند بجوای قوم الکوهی شمارا از شرق هدی
 منع نمود اقتدا از انصاف تجا و نسا نید اگر نفسی
 فی اجمله منصف باشد هرگز کجایی که سبب تفریق نامس
 و اختلاف اجاب شود تکلم نمینماید بلکه تمام تمت
 و قدرت در ارتفاع اسم اعظم سعی بلینج و جهید منع
 مبدول میدارد لعسری هم راقدون لوترایم
 یعنی لعجد هم من لیتین در حین مهاجرت از غرب
 الکری از عباد را اخبار نمودیم با ظهرو ظهیر چنانچه اگر
 الواح منزله قرانت شود کل تصدیق نمینماید آنچه را
 که در این لوح از سلم صادق این جاری شده
 قل یا قوم لوتریدون ماء الحیوان تالده انه قد جری
 باسمه لعلى الابهی طوبی للشاربین ولوتریدون
 الاقدار انه اشرق من افقی تعالی ربکم و رب
 العالمین لوتریدون الایات انها ملات الافاق

خافوا ولا يكونن من الموثوسيين لو تريدون استيناف
 انها بكي ونها قد ظهرت وشرقت في كل يوم
 مرج هذا الافق لمبين قل ان اجذبوا العنا
 بهذا الاسم الذي به ظهرت لهيته وحقت
 السماء واخذت الرلازل كل القبائل وانفطرت
 السماء وانثقت الارض ونفت الجبال وظهر
 ما نزل في الواح الله المقدر الملك العزيز العظيم
 من دعوى مفا ما وجذبوا ولها وشوقا بغير هذا
 الاسم الله من الاخيرين ولو تكلم بكل لسان
 او بفجر الانفسار من الاجار ويستجر الاريح ومطر
 السحاب كذلك نزلنا الامر في هذه القليلة المباركة
 التي ينطق فيها لسان القدم باسمه الاعظم
 وجرى كوثر لهيبان من فم ربك الرحمن اذا فرت
 قم ثم ارفع يديك قل لك الحمد يا اله من في السموات
 والارضين اى بسيل نصلح مشفقانه ومو عظم

حنه از قبل این سخن اجاب را تکبیر بلیغ مینوع
 برسانید و بگوئید ایوم یوم نصرت امراته است بحکمت
 و بیان ناظر اصل امر باشد و از دوش معرض
 که شاید سبب هدایت و اجتماع امم بر شاطی بحر عظم
 گردید هیچ فضلی باین فضل معادل نموده و نیس نماید
 ظهورت بلم و بشر جمالم جیمع بیان را در این ظهور عظم
 معلق بلمه بی فرموده و کلام از سما مشتتس نازل
 نشد مگر آنکه از آن کلمه نفخه میص حتم استنشاق شده
 و میشود ناسرا از انکار باله نهی فرموده اند و حال
 آنکه مدعیان کذب بسیار مشاهد میشوند و در هر وقت
 بوده و خواهند بود و احدی نفکر در این نشود
 که آید سبب صیت و علت چه که جیمع امر فرموده
 که در آن یوم بسیار و ما نزل فیسه از جمال قدم
 محبوب نمازند طوبی للعارینین طوبی للمتضرینین
 طوبی للمتوسمین طوبی للفاقرین لعسری این

بنوده مگر آنکه مشاهد میفرمودند که لسان قدم در قلب
 عالم بانه لا اله الا انا ناطق است اگر در بحر این بیان
 تفکر نمایند و غمتس کنند بر علت تأکیدات لانهایه
 که در بیان از تسلیم امر نازل شده مطلع میشوند عرفا
 این مقام مفتح علوم حق است بر کل لازم است
 جهد نمایند که شاید بان فایز گردند و بهترین کامل
 شهادت دهند قد نظر محسوب العالمین بگو
 ای منصفین الیوم یومی نیست که با و با م نفس خود
 ناس را متوجه نماید و از شاطی احدیه محروم گنید
 الیوم یومی است که باین اسم عظم باین امم ندا
 نمایند سحر العالم بهذا الاسم الممتنع اینست
 حق و ذکر حق و بیان حق و نیست بعد از او مگر که اهی
 آشکارا نشاء الله باید بجال خلق تبسغ فرمایند
 نزاع و جدال و محاربه و فساد جمیعاً در این ظهور
 اعظم نبی شده به امین فضله علی الامم و لکن این

اکرم لا یفقهون بکوائی عباد امر الله العبدین
 مشمرد و از احاطه علمیه الهیه غافل مباشید جمیع خوب
 نیر و لسان صادق و قلب پاک و استقامت
 تمام و امانت صرف و تقدیس بخت و تزیینات
 باین برتیه مشهورد باشید و بذکر و شنای حق ناطق کمر
 خدمت محکم نمائید که شاید در غزه عین ایام الله
 بخدمتی فائز گردید و مرکب نشوید اموریرا که ضررش
 بر شما و عباد الله وارد شود سبب هدایت باشید
 قولاً و فعلاً این است نصح اعظم که از قلم قدم جبار
 شده چندین سنه حمل بلایا و رزایا نمودیم تا آنکه امر الله
 باین ما سوره مرتفع و ظاهر شد حال سبب
 تضییع آن شوید و ذیل مقدس را بطین اولام
 نفس غافل میالاسید فوالذی اقامنی مقامه
 لمن فی السموات و الارض که آنی ملاحظه خود را ننویسم
 لم یزل و لایزال طرف ابی باقی امر متوجه نظر بعزت او

ذات کبری را قبول نمودیم و ما اردت نفسی بل نفس نتم
 لو کنتم من لعاریفین و ما اردت امری بل امره
 لو کنتم من المضعفین و عسری امره امری امری
 امره طوبی للعاریفین و لکن از برای حق نفوس است
 که ندای ماسوه را این ذباب دانند و من فی العالم را
 معدوم مشاهده نمایند و از شرط قدم و منظر اکبر
 نظر باز ندارند ایشانند اهل بجا و ساکنین فلک جمرا
 علیهم ذکر الله و ثناء و ثناء الملائه الاعلی ای سبیل
 قبل علی بعضی از ناس بسیار بی انصاف مشاهده
 میشوند در حسن کجبتانی مشاهده نما وقتی در عراق
 بین یدی حاضر و در امر نقطه اولی روح ماسوفه
 شبهاتی بر او وارد چنانچه تلقاء وجه معروض
 داشت و جواب بالمواجهه از لسان مظهر احدیه
 استماع نمود از جمله اعتراضاتیکه بر نقطه اولی
 نموده انکه آنحضرت در جمیع کتب منزله حروف حی را

باوصاف لا تخصی و صف نموده اند و من یکی از آن
 نفوس محسوبم و نفس خود عارف و مشایده مینامم
 که ابد اقبال این اوصاف نبوده و ستم نفس او صفا
 سبب ریب و شبهه او شده و غافل از آنکه زارغ
 مقصودش سقایه کندم است و لکن روان لبشبع
 سقایه میشود جمیع اوصاف نقطه بیان رحمت
 با قول من آمن و عده معدودات حسن و امثال او
 بالبعث بآء بیان و اوصاف رحمن فائز شده اند
 و این مقام باقی تا اقبال باقی و الا با بعضی مقرراج
 اینست که میفرماید بسا از اعلی شجره اثبات در ظهور
 نیز اعظم از ادنی شجره نفی محسوب میشوند الامر بیدیه
 انه لهو ای حکیم لعیلم اوصاف حضرت نظر بآن بوده
 که این نفوس بر حسب ظاهر بکلمه بیلی فائز شدند
 و لکن جمیع را تصریحاً معلق و منوط باین ظهور
 اعظم فرموده اند ان رایتہ ذکره من قبلی لعنک

تجده من الرحمن الى الله الذي خلق كل شيء بامر من
 عنده انه ولي لهبتلين قل ان انصف يا عبد تانته
 لو تنصف وتتفكر فيما نزل في البيان لتصبح باسهي
 وشنائی برین اعمالین مخصوص میفرماید بیان
 ومانزل فی ابیان و حروفات بیان از منظر
 رحمن محتجب نمایند چه که کل بیان و روقه ایست از آن
 رضوان خستیمقی در امر نقطه اولی هم مستقیم نموده
 همیشه مضطرب و متزلزل مشاهده میشود عسی الله
 ان بعشره مطلع امره و یستبره الیه انه علی کل شی
 قدیر مخصوص در بیان بحروفات حی خطاباتی
 فرموده اند که اگر عارف بآن شوند لبسته خود را
 هلاک نمایند که مبارک کلامی است در الوهیه نازل شود که
 رائحه عدم رضا در حق ایشان استشمام گردد
 بجوای حسن تفکر لتعرف لعنک تجدالی المحبوب
 سبیلا براولازم کتاب بدیع که با اسم یکی از

اجاب از مطلع بیان رب الارباب نازل شده
 بسیار ملاحظه نماید بعد تجذ المقصود لنفسه بموجب
 عجبست که بحر فی از بیان فائز شد اند و تفکر در تأکید است
 لا تخصی که از غیب من قلم اعلی جاری شده ننموده اند
 لعمری لو یفتکرون لیعرفون میفرماید اگر نفسی
 بیک آیه ظاهر شود ابدان کذب او نکنید و
 اگر اذ علمنا ید نفسی من غیب برمان تعرض ننمایند
 این بسی واضح و مشهود است چون طلعت احدیه
 مطلع ظهورات غرضمدانیه را مشهود ملاحظه میفرمودند
 و عالم بان بودند که احدی جز آن طلعت قدم قادر
 برند انخواهد بود لذا کل را تربیت فرمودند که بر این شریعی
 جمع شوند و بشأنی در آیات منزله تأکید نموده اند که
 از برای احدی مجال توقف و اعتراض باقی نمانده
 و الا ابدان اما مثال این کلمات تکلم نمیفرمودند چنانچه
 حال قلم قدم و اسم عظم میفرماید اگر نفسی بکل آیات

ظاهراً شود قبل از اتمام الفتنه کامله که هر سنه آن
 دوازده بار نازل فی اشراقان و نوزده شهر با نزل
 فی البسمان که هر شهری نوزده یوم مذکور است
 ابداً تمیذق مسما یند در یکی از الواح نازل من عی
 امر اقبل اتمام الفتنه کامله انکه کذاب مفرس نسل
 ان یؤتیه علی الرجوع ان تاب ان ربک لهو التوب
 و ان احتر علی ما قال یعیث علیه من لای رحمه ان ربک
 شدید العقاب چه که ضرایب نفوس بحقیقت شجره برتیه
 راجع به سبب اختلاف و جدال و نزاع و تزلزل
 قلوب ضعیفه و عدم استقرار امر باین برتیه بوده و
 خواهند بود فاسئل الله ان یعرفهم انفسهم و یؤتیدهم
 علی ما اراد ان ربک لهو الغفور الرحیم بگو امر را
 لغومد این ای صاحبان ذائقه بحر عذب فرات
 در اوج بلخ اجاج قانع مشوید در بیانات رخسار
 تفکر فایند و ببصر حدید در آن نظر کنید که شاید

بر شخی از بجز معسانی که در بیان مستورا است فائز شوید
 و در این فخر روحانی خود و عباد را از هبوط ارباب
 قیص زحماتی محسوم ننمایند قسم بسازج قدم
 ان البهَاء ینوح علیکم و یسبکم و ما اراد لنفسه شیئا
 و قبل ختم من عنی الارض کاتھا السخا صمکم و نجا تخم
 و اقبالکم الی الله لعنیرا یحمد کذک لعتینا علیک
 لتبتلخ امر مولناک بالحکمة و لیسبان انه یؤیدک
 و انه لہو استعان و البهَاء علیک و علی نیک
 و علی الذین یسمعون قولک فی امر ربک العزیز
 نسمة المقتدر علی فی الارض و السماء

سبحان الذی اظهر نفسه کیف شاء و اراد فی حین
 ما ادر کتة افئدة اولی الحجی و اعترض علیه العباد الذین
 ما وجدوا عرف الوحی بما اتبعوا الا و اھام منهم
 من قال انه ظهر قریبا قل ای و ربی لغنی استعال
 بل الامر بیده او بایادکم انصفوا یا اولی الا انصاء

ايشكم بما شاء ويحكم كيف يشاء انه هو المقدر على ما اراد
 قل هذا لبيد بع استموات والارض ان كنت من اولي
 الابصار انه ما حد بوقت ولا بامور اخرى انه يخارق
 الاحجاب لولاه ما ظهر حكم البدع في الابداع
 ولولاه ما تغردت ورقاء الامر على الافاق هذا
 هو الذي يظهر شبهه في الاختراع هذا لبيد بع
 الذي تحيرني عرفانه من في الارضين والسموات
 قل انه كما لا يعرف بذاته لا يعرف بحسينه كذلك
 قضى الامر من مالك الاقلام لما جاء الوعد
 اشرق من افق الامر وظهور بما لا تهوى اهبوا الذين هم
 كفروا بانه من نزل الايات قل انه لا يدرك بما
 حد لم اقرؤا البيان لتطلعوا على ما فيه من سر هذا
 الظهور الذي به اتارت الافاق هذا الامر ما عرف
 احد من قبل وما ادركه اولو الابصار يظهره
 النافوس وغردت الورقاء ونادى الصور لملك

لله المقدر لعزير البحار قل الى من تحسرون ليس
 لكم اليوم من مناص طوبى لمن استقام على هذا
 الامر الذي اذ ظهرا نطرت سماء الا واهام وضطرب
 افئدة الفجار قل يا قوم نظنروني بعيني هذا
 ما وصاكم الله به في الزبر والالواح طوبى لمن سبذ
 ما سواي مقبلاً الى وجهي على شأن ما منعت سجات
 الاشارات ولا كلمات اولي الاحجاب قد قدنا
 الاقبال بالفتوب بما ار تفع نباح الكلاب
 حول المدينة التي فيها ار تفع نداء الله رب الارباب
 اذا يرون احدا من الاجباب مقبلاً الى الوهاب
 يعترضون عليه الا انهم من اهل التفاق يا
 افنان اتدرة طوبى لكم بما وفتتم ميثاق الله
 وعهده ونبذتم ما تمسك به اهل الضلال انتم
 الذين خسروا بحجاب الاكبر اذ اتى مالك القدر
 بالعظمة والاقدار لو يا ستكم احد من البرهوت

استعيزوا بالله خالق الجبروت الذي اتى
بملكوت البرهان ما نخب لكم به انه يحق من ابدانه
لهو العزيز العلام سوف ينطق الناعق ويرفع
نعيق الغراب يا قلم الامر توجه الى الذي توجه
اليك ثم اسمعه صيرك في هذا الذكر الذي به
تتحرك الامكان استمع نداء الله من هذا المقام
الاعلى من سدره الابهى انه لا اله الا هو العزيز المختار
ليأخذك جذب بيان الرحمن على شأن لا تكدرك
شؤونات الدنيا وتجد في نفسك فرحا لا تغيره
الاخران نشداتك اقبلت الى الله وتوخت
اليه في يوم فيه زلت الاقدام افرح بشهادة بته
ثم استقم على حب مولك انه لا عظم الاعمال
طوبى لك بما حضر كتابك في السجن الاعظم اذا
يدعو المظلوم ربه في اسير والاهجار فلما فتحننا
ختمه فاحت تفحات حب ربك منظر الاديان

سئل انتہ ان یوفقک فی کل الاحوال ویجملک
 مستیقماً علی ہذا الامر الذی انھنم منہ العجائب
 لا تحزن من شیء انہ معک وقد رک ما ہو خیر عسما
 خلق فی الاکوان کذلک تموج بحر عطاء ربک
 اذ کان مطلع امرہ بین ایدی لفتاق وں
 عبادی بکلمہ من عندنا یا امرک منطلوم البلاد
 قل لا تسمعوا ما لا ینبغی ان یرتفع ولا تنظروا ما جری
 من قلم الا شرار دعوا ما عند الناس خذوا
 ما عند ربکم مالک الرقاب انشاء اللہ بعینک
 رحمن لم یزل ولا یزال در ظل محسوب غنی متعال
 میترج باشید واز ما سواشس فارغ و آزاد
 مکتوب انجناب در بجن اعظم وارد فی المحتیفہ
 سبب فرح قلب محزون این مسجون واقع
 کشت چه کہ اصل سدرہ اطوار اققان و نفحات
 ان را دوست داشته و دارد لہ الحمد کہ از جذب

بیان حسن و اثر کلک محبوب امکان کل شرعیه
 باقیه الهیه فائز و ارضی و ضیاء امطار رحمانیه
 است فیض هذا ما ازناه من قبل و نزلناه فی الالواح
 ان رنگ لهو علم انجیر و اینکه مرقوم شده
 بودید عریضه نگاری مزید و سیاهی و کناهِ است
 لیس الامر کذلک بل اصل صواب و حقیقت بود
 خواهد بود هر چه میخواهی بنویس و هر چه میخواهی بگو
 انه یحب ان یسمع کلامکم و یجد عرف جنکم محبوب
 العارفین امری که از انجناب و کل الیوم محبوب
 استقامت بر حباته بوده بشا اینکه احدی قادر بر القاء
 او با مات متوهمین و کلمات شرکین نباشد و
 این مقام بسیار عظیم است چه که شیاطین در کین
 و جنود شرکین بجال کین ظاهر نفسی نخواهد
 با این مقام فائز شود باید تمامه از دون حق منقطع
 کرد و تا با استقامت کبری که اصل کل خیر است

فائز شود این امر از جهتی بسیار عظیم است و از جهتی
 بسیار سهل عظمت آن معلوم و مشهود و در الواح
 الهه مذکور و سهل و آسانی آن کلمه واحد بوده اگر
 ناس موفق شوند بان کلمه الهیه که جامع کلمات متشابهه
 ربانیه است جمیع را کفایت نماید و بر صراط امر مستقیم
 دارد بشأینکه در کل احوال از بد عطاء رحمن حسیق
 حیوان بنوشند و بنوشانند و آن کلمه اینست که میفرماید
 انظر و بعینه لایعینکم این بیانیست که هر نفسی کجوش
 قلب از اصغرا نماید ابد از صراط مستقیم منحرف نشود
 و از محبوب عالمین دور نماند اکثری از ناس مع یومئذ
 قبل و قصص اولین از مقصود عالم محروم مانده اند
 باید از آنچه در دست ناس موجود است از حکایات و کلمات
 و اشارات منقطع شد و بقلب جان بجوی رحمن توجه
 نمود اگر نفسی با و با م قبل ناظر باشد ابد از لالاکوثر
 بیمال نخواهد نوشید این ریحق اطرر مثل و شبهه نه

تا امثال بآن پی برد مشاهده در اهل مشرقان نمایند
 که کلر اقصی قبل و او با هم از سبیل مالک انام دور نمود
 اگر از علامات و اخبار و شرائط موهوم که در دستشان
 بود چشم می پوشیدند و بعین او مشاهده می نمودند البته
 با نور وجه الهیه و ظهورات تجلیات ربانیه فایز می گشتند
 امر آن نفوس سهلست در اهل بیان گفتگونیست مع
 آنکه مشاهده نمودند آنچه از قبل در دست داشتند موهوم
 صرف بوده و یک بیان از بیانات الهیه را از ذکر
 قیامت و ساعت و صراط و میزان و حشر و نشر
 و قائم و ظهور آن کما هو حشر ادراک ننموده چنانچه
 قرنها و عهود با عابد موهوم من عین شعور بودند و
 خود را اعظم و اکبر و از هد و اتقای کل من علی الارض
 می شردند مع ذلک بحجیات اخیری الیوم بعضی از
 کوشیوان رحمانیه و بحر علم صمدانیه محروم مانده اند
 اف لهم و لو فاتحهم و اگر بکلمه الهیه که ذکر شد عمل می نمودند

ابد آنچه منبسیانند بگوای دوستان حق بچشم
 او ملاحظه کنید چه که بغیر چشم او او را نخواهید دید
 و نخواهید شناخت اینست کلمه حق که از مطلع
 بیان رحمن ظاهر مشرق گشته طوبی للعارفين
 و طوبی للتاظرين و طوبی للستقيمين و طوبی
 للمخلصين و طوبی للفائزين اليوم اقباب
 جهات حقیقت در کمال ضیاء و نور مشرق
 و ظاهر و سماء عرفان با نجم حکمت و بیان مزین
 و مشهود طوبی از برای نفوسیکه ببصر خود توجه
 نمودند و بان فائز گشتند و ما اردت من شمس عطاء
 زینک این بسی معلوم و واضحست که شأن عینی
 متعال اعطاء بوده و خواهد بود بجهت قسم انجبا
 بخواهند عطا میفرماید آسمان و زمین و آنچه
 در اوست مخصوص اجزای او خلق شده کنایه
 جری من لست الا علی اذ تحرك علی الارواح بالان

زنبک المخرک لعیدم الحکیم مطمئن باشید که تحت
 کحاط الطاف مالک انام بوده و انشاء الله خواهد
 بود و آنچه مصلحت داند البته معمول دارد چه که
 از او محسوبید و با و غسوب اگر در امثال این امور
 تعویق رفته و یا تاخیر شده نظر بکمت بالغه الهیه بوده
 و خواهد بود از بعد محزون مباشید چه که لدی
 الوجه از اهل قسرب محسوبید و آنچه کند کوش و صالح
 در مطلع ایام ازید مالک انام آشامیدید و بیان
 فائز شتید قد کتبا لمن استقام علی الامر ^{نقطع}
 عما سواه اجر من قام لدی الوجه فی العشیق الاشرق
 نسئل الله ان یسقیک یحوق لهرور و یبغفک
 الی مقام تطیر فی کل الاجیان با جنته الروح و
 الریحان الی هو آء مجتبه زنبک الرحمن انه لهو المقدر
 القدر این مناجات را مداومت فرمایند قل
 سبحانک یا الهی و مقصودی و رجائی و محبوبی

ترى ان نفحات وحيك جذبتني الى لفق الطافك و
 فوحات الهامك قلبتني الى شطرمواهبك ونداء
 مطلع امرك يقطيني في ايامك اذا ما الهى اقبل ليك
 بتمامي منقطعا عن سويك وقائما لدى باب فضلك
 الذي فحمة على من في الارض والسماء اسئلك
 بكلمات التي بها سحرت الكائنات وتحرك بها
 الممكنات وبها سعت الموحدين كوثر لقائك
 والمخلصين حريق وصالك ثم ما بسك اعين
 اذ ظهر لغير المكنون والكمز المخزون ان تجعلني
 في كل الاحوال ذا كرا بذكرك وناطقا بشنائك
 وطائر في هوآء عسرفانك وسائر في ممالك
 امرك واقدارك اي رب قد سرعت الى ظلك
 وتوجهت الى وجهك لا تمنعني عن فرات حمتك
 ولا عن بحر عطائك يشهد كل جوارحي بهمنتك
 على الاشياء وقد رمت على من في الارض

والسماء قد رلى ما يحبلى فارغاً عن دونك
 لا شا به نفسى اية تجريدك فى مملكتك وبرهان تعديك
 فى بلادك ثم اقض لى يا الهى ما اردته من سماء
 جودك وسحاب كرمك انك انت الذى احاط
 احسانك من فى الامكان وفضلك من فى
 الاكوان ثم اختر لى يا الهى ما ينفعنى فى الدنيا و
 الاخرة انك انت المقدر على ما تشاء وانك
 انت اعلم الخبير واسئلك يا مالك الوجود
 ومرتبى الغيب والشهود ان تغشى فى كل الاحوال
 فى بحر رضائك لاكون مریداً بارادتك ومحرماً
 بشيئتك وناظراً بارادتك لى من يدافع اقصاك
 اى رب قد تمكيت سبل حبك انك ان كنتى
 من الذين طافوا حول عرشك بدوام جبروتك
 وملكوتك وعزتك يا اله العالمين ومقصود
 العارفين بذا مطلبى ورجائى واملى ومنامى

انت الذی امرتني بالدعاء وضمنت الاجابه فتجب
 لی ما اردته یجودک و کریمک و فضدک و احسانک
 انک انت المعطى الباذل لم تمنع المتعالی الغفور
 الرحیم ای رتب صل علی ابیسان من اهل البهائم الذی
 استقروا علی فلک الاستقامه بامرک و
 سلطانک و سفینه البشوت بقدرتک و اقدارک
 و ایدتم علی اظهار امرک بین برتیک و ابرار بطنتک
 بین عبادک انک انت المقدر لعلم حکیم
 باسم محبیبی عالمیک

یوم یوم الله است وکل ما سونه برستی و عظمت و اقدار
 او کو اه بعضی شناخته و کو اهی داده و برخی کو اهی
 سد بند و لکن او را شناخته اند شکی بنوده و نیت
 که کل در حقیقت اولیه لعرفان الله خلق شده اند
 من فایز بهذا المقام قد فایز بکل ما یخیر و این مقام بسیار
 عظیم است بشا سیکه اگر عظمت آن بتامه ذکر شود

اقلام امکانیه و اوراق ابداعیه کفایت ننماید و ذکر
 این مقام را با بنحوا نرساند طوبی از برای نفسیکه
 در یوم الله بعد رفان منظر امر و مطلع آیات و مشرق
 ظهورات الطافش فائز شد او ست از مقدسین
 و مقربین و مخلصین اگر چه بنفیتام در خود او بشانی
 مستور باشد که خود او هم ملتفت نباشد و لکن
 طهور آن را وقتی مقررات مشاهده نماید بسیار
 از ناسیکن که از رب العالمین محروم مانده اند و چه
 بسیار از تارکین که باین فیض عظیم فائز گشته اند
 چنانچه در اعصار قبل شنیده اید مثلاً تار بقا
 مختار فائز شد و عالم که خود را از اخبار و اجبار
 میدانت محروم ماند قدری نقتدر کلیات
 منزل آیات نماید تا از حسیق صافی که در آن
 مکنونت بیاشامد چه بسیار از عصاة که اراج
 رحمت رحمن مرور نمود و ایشان را طاهر و مقفل

فرمود چه مقدار از عالمین و آملین که بهوایان فحشیه
 تمسک جستند و از شرط احدیه ممنوع و محروم مانند
 امر در قبضه قدرت سلطان مقدر راست مثل تمام
 ان یوفق الکل علی ما یحب و یرضی مشاهد در علمای
 فرقه شیعیه نمایند که خود را اعلی و اعظم و جل و کل
 از سایر امام میسر دهند و بعد از هبوب اریح
 امتحان و ظهور جمال حسن هوی از من قرب
 و لقا بعید مانند و از کوشش و وصال نمایند
 خود را بهترین خلق میسر دهند و پست ترین آن
 نزد حق مذکور و مع ذلک شاعر نشده و نیستند
 نیکوست حال کسیکه از اراده و رضا و مشیت خود
 بکلمه الهیه ظاهر شد و باراده مراد عالیمان پویست
 اوست از جواهر خلق نزد حق متعال ای
 مقبل الی الله بعضی از عباد عبده هوی بوده و
 هستند و بعضی عبده اقوال چنانچه مشاهده شد

که چه مقدار از کتب در اثبات حق نوشتند و لیالی
 و ایام بگذرا و مشغول بودند مع ذلک حرفی از بیانات
 حق را در آن ننمودند و بغرض از بحر علم رحمن فائز
 نشدند قدر این ایام را بدان عصری ما زرات
 عین الابداع شبهها و حق را متقدس از کل
 مشاهده کن اوست مجلی بر کل و متقدس از کل
 اصل معنی توحید اینست که حق و حده را همین
 بر کل و مجلی بر مریای موجودات مشاهده نمایند
 کل را قائم با و مستمدا از او دانند اینست معنی توحید
 و مقصود از آن بعضی از مومنین با و با هم خو جمیع
 اشیا را شریک حق نموده اند و مع ذلک خود را
 اهل توحید شمرده اند لا و نفسه الحق آن نفوس اهل
 تقلید و تقیید و تحدید بوده و خواهند بود توحید
 آنست که یک را یک دانند و متقدس از اعداد
 شمرند نه آنکه دو را یک دانند و جوهر توحید

انکه مطلع ظهور حق را با غیب سیع لایدرکن یک
 دانی باین معنی که افعال و اعمال و او امر و نوا
 او را از او دانی من عنیه فضل و وصل و ذکر و اشاره
 اینست سی مقامات مراتب توحید طوبی لمن فاز به و
 کان من الرائخین در این مقامات بیانات لایخص
 از قلم اعلی جاری و نازل باید انشاء الله در صد
 آن باشد که بیانات عربیه و فارسیه که در این
 ظهور احدیه از مطلع آیات الهیه نازل شده بقدر
 قوه جمع نمایند و مشاهده کنید لغری بفتح من کل
 کلمه علی قلبک باب علم و الحکمة ان ربک لہو لعلم
 الحکمم لذا در این لوح مختصر نازل شده بدین
 فضلہ علیک اشکر ربک فی ایاک بہذا الفضل
 انیسع نفوسیکہ از این کاس آشامیده اند
 و باین مقام اعلی و رفرف اسنی فائز گشته اند
 کلمات ناس در ایشان تأثیر نماید و اشارت

نفسانینه آن نفوس را از شاطی بجز احدیه منع نکند
 و اینکه بعضی از افتنانات و امتحانات لغزیده
 و میگذرد آن نفوس فی الحقیقه با بنی مقام فائز شده اند
 مثلاً اگر شخصی ندای ورقارانی الحقیقه استماع نماید
 البته بیستوی حیوانات از او ممنوع نشود در این مقام
 کلمه از مصدر فضل و مطیع رحمت کبری بر تو الفت
 میسمایم تا از اعراض و اعنماض عباهن فی
 البلاد و امتحانات قضائیه و افتنانات محدثه
 از صراط احدیه بازمانی و بدوام ملک و ملکوت
 بر امر و حب مالک جبروت ثابت و مستقیم مانی
 و آن کلمه کلمه ایست که لم یزل و لایزال در کتب الهیه
 ظاهراً و باطناً بوده و آن ایست که میفرماید یفعل الله
 ما یشاء و یحکم ما یرید اگر نفسی بجز فانی حق فائز شد
 و او را یفعل ما یشاء و یحکم ما یرید فی الحقیقه و نیست
 دیگر از هیچ فتنه ممنوع نشود و از هیچ حادثه مضطرب

نکرد اوست شارب کاس طمینان و اوست
 فائز بمقام ایقان طوبی لمن شرب و فاز و یل
 للمبعدین قدری تفت کرمانا تا از زلال سسال
 بیان مالک ببدء و معاد بیا شامی و چون طیر
 روحانی خنیف شوی و بهوای قدس سنوی
 پرواز کنی و اگر نفسی با نیت تمام فائز نشود از اهل
 حق محسوب نبوده و نخواهد بود و فوز با نیت تمام
 بغایت حق سهل و آسان بوده مع ذلک اکثری فائز
 شده اند الا من شاء ربک المقدر استدیر
 چنانچه مشاهده شد بعضی از نفوس ادعای عرفان
 نموده اند و در ظاهر با ایمانند و عرفان آن
 فائز و مع ذلک با امری از امور ما بخل با خلیقین
 راجع شده اند عسری من سمع ندانی و وجد سر
 صلاوة بیانی لمن تمنع سلوة الملوک و لا اشارت
 من علی الارض و لا حجابات العالمین فضل را

مشاهده کن مقامی رسیده که تو در محل خود ساکنی و حق
 در بطن عظمی مع بلا یای لا تخصی بذكر تو مشغول تا
 از عنایاتش محروم نمائی و از الطافش ممنوع نشوی
 و بعد از عرفان حق عظم امور استقامت بر امر اوست
 متکب بها و کن من الراسخین هیچ عملی عظم از این
 نبوده و نیست اوست سلطان اعمال و رب تک
 العلی العظیم و آنچه از اعمال خواسته بودید در مثل
 این الواح ذکر آن جائزه لاجل ضعف و لکن اعمال
 و افعال حق مشهود و ظاهر چنانچه در جمیع کتب
 سماویة نازل و مسطور است مثل امانت و راستی
 و پاکبازی قلب در ذکر حق و بردباری و رضای با قضی نعم
 له و القناعة بما قدر له و الصبر فی البلا یا بل الشکر
 فیها و التوکل علیہ فی کل الاحوال این امور از عظم
 اعمال و اسبق آن عند حق مذکور و دیگر باقی احکام
 فروعیه در ظل آنچه مذکور شد بوده و خواهد بود

انشاء الله بانجاب میرسد و بما نزل فی الالواح عامل
 خواهند شد حال زیاده بر این ذکر آن جائز نه و آنچه
 از احکام از موثقیین شنیده اید و یاد در الواح الهیه
 مشاهده نموده اید عامل کردید تا بمانقی آن فائز شوید
 باری روح قلب معسرفه الله است و زلفت او قرار
 بانه یفعل یا یشاء و بحکم مایرید و ثوب آن تقوی الله
 و کمال آن استقامت کذلک سبتین الله لمن اراده
 انه یحبت من توجس الیه لا اله الا هو الغفور الکریم الحکیم
 الله رب العالمین جناب اخوی علیه بآئین
 تکمیر منیع از قبل مظلوم برسانید قل غیب ما لک بما
 اقبلت الی قبله العالمین قد قدر لکم اجر من و ناز
 بلقاء و حضردی عرشه العظیم در این صورت
 رجوع بوطن حسن است که شاید از رجوع شما
 نفحات حبیبه بر بعضی مرور نماید و انشاء الله بتباید
 حق تبلیغ امرش مؤید خواهند شد قلب که بحر

اعظم متصل شد البته از او انحصار جاریه بطور
 خواهد رسید نظر باضطراب این ارض و شتوای
 و غفلت اهل آن بر حسب ظاهر اذن رودند ایتم
 ولكن قد كتبنا لكم اجر الواردين قل الحمد لله

رب العالمین

بنا هر چند او نزدیک

ای کریم انشاء الله بعنایت کریم در ظل سدره رب
 العالمین تیرج باشی و بعضی مواضع مترانه از شما
 فضل فائز ذکر ت لدی العرش بوده و خواهد بود
 و این از اعظم عنایات الهیه محسوب ای کریم
 که نعمت را محکم کن که شاید نفوس ضعیفه از ذکر لک
 برتیه بکمال حب و قدرت قبلتیه ظاهر شوند بشانیکه
 دنیا و مافیها آن نفوس را از حق منع نماید کل
 ما خلایق الهیه در این ایام نورانیته ظاهر شوند
 ای کریم باده روحانیته مستویه آماده و ساقی اجیده

موجود و لکن کثیر برزیه ممنوع و محروم مشاهد
 میشوند حق بجمال ظهور ظاهر و خلق در نهایت
 اشتیاق مشتاق مع ذلک عشاق از معشوق
 محروم و در تیره سراق در احراق لذایادی منحل
 و معلم لازم دارند تا بدانند که سبب منع چیست
 و علت بعد چه بعضی از عباد بتجسیم محتاج نیستند
 ایشان بمنزله عیسون مشاهده میشوند و عین را
 دیدن نباید آموخت و همچنین کوشش رسانیدن
 چنانکه با عانت روح مغفوت روح شد خود مشاهده
 مینماید و لکن در کل احیان باید بطلعت رحمن بنابه
 برد که مباد در مد و با علت اخیری حادث شود و
 حایل گردد ایشانند عبادی که بعد از ارتقاء
 مذاباق اعلی توجه نموده اند و بشانی مستقیمند که
 احدی قادر بر انحراف آن نفوس مطمئنه از شرط
 احدیت نیست از سبب بیان رحمن در کل احیان

نوشین و می نوشند و بکلمات الهیه مانوس و شتاقند
 و مادون این نفوس بمواعظ حسنه و نصایح
 شفقانه محتاج لذا باید اجبای الهی بکمت و بیان
 برای این خطیر اقدام کنند بعضی را با قوال و بعضی را
 به مثال و اعمال و بعضی را با خلاق و بتلیغ نمایند
 و بشر احدیه کسانند اعمال حسنه و اخلاق روحیه
 بنفسها مبلغ امرند بعضی از این محزون نباشند
 که عالم نیستند و کسب علوم ظاهره ننموده اند
 ملاحظه در زمان رسول نما که بعد از ظهور آن شیر اعظم
 جمیع علماء و اولیاء و حکماء از آن شریعه عرفان رحمن
 محروم ماندند و ابو ذر که راعی عنتم بود بجز در اقبال بعضی
 متعال بجز حکمت و بیان از قلب و لسانش جاری
 و حال جمیع علماء را نزد ذکرش خاضع مشاهده
 میسمنائی و حال آنکه در اقول امر احدی با و اعتنا
 نداشته تعالی اهتدیم ذو الفضل العظیم انه هو الحاکم

علی ما اراد وانه نهو لهقت در القدير لذا هر يك
 از اجزای الهی که بافق باقی فی الحقیقه اقبال نمود
 با و افاضه میشود آنچه سبب هدایت بر تیه باشد
 بگوای اجزای من شما اطبای معنوی بوده و سینه
 باید بحول و قوه الهیه بدریاق اسم اعظم امراض طنبیه
 امم و مردم عیسون اهل عالم را مداوا نمایند و شف
 بخشید تا کل بشاطی بجز اعظم در انایم ما نک قدم توجه
 نمایند و باید کل به تبصیر مانت و رداء دیانت
 و شعار صدق و راستی ظاهرو باطن خود را برین
 نمایند تا سبب علو امر و تربیت خلق گردد این ظهور
 از برای اجرای حدودات ظاهره نیامده چنانچه
 در بیان از قلم رحمن جاری بلکه لاجل ظهورات
 کمالیه در نفس انسانیه و ارتقاء ارواحهم الی
 المقامات الباقیه و ما یصدق عقولهم ظاهر و مشرق شده
 تا آنکه کل فوق ملک و ملکوت مشی نمایند لیسر

لو اضرق الجحاب فی هذا المقام لتطير الارواح الی
 ساحة ربك فالتق الا صباح ولكن چون بگفت
 امر نمودیم لذا بعضی از مقامات را استورداشتیم
 تا جذب مختار زمام اختیار را اخذ ننمایند و کل
 با آداب ظاهره مابین برتیه مثنی نمایند و سبب
 هدایت ناسس شوند بعضی عقول شاید که بعضی
 حدودات مذکوره در کتب الهیه را لاجل عدم طذراع
 بر مصاحیح مکتوبه در آن تصدیق ننمایند و لکن آنچه
 از قلم قدم در این ظهور عظیم در اجتماع و اتحاد
 و اخلاق و آداب و اشتغال ببا نیستفیع به التا
 جاری شده احدی انکار ننموده و منین نماید مگر آنکه
 بالمره از عقل محروم باشد اگر اجبای الهی بطراز
 امانت و صدق و راستی مزین نباشند ضربت
 بخود آن نفوس و جمیع ناسس راجع اولاً آن نفوس
 ابداً محل امانت کلمه الهیه و اسرار مکتوبه ربانیه

نخواهند شد و ثانی سبب ضلالت و اعراض
 ناس بوده و خواهند بود و عن و رآکھا
 قرآن و غضبه و عذاب الله و سخطه ای کریم
 ندای رحمانی را از قلم روحانی بلسان پاری
 بشنو عمری اتی بجز بک الی مقام لائری فی
 الملک الی تجلیات هذا الامر الذی اشرق من
 افق الطاف ربک لعظیم حکم اگر جمیع بر حجی
 مانع را خرق نمایند و صریقلم اعلی را که در بقعه
 نور ابا ذن مالک اسما ترفع است اصفا کنند
 کل بجان بشر رحمن توجه نمایند قد منعتهم امواتهم
 و هم الیوم منصفون ای کریم شمس کلمه الهیه
 که از مشرق اراده مشرق و طالع شد هر حساب
 بصری ادراک مینماید و آن کلمه مشابه شمس ظاهره
 روشن و مضمی است باین کلمات عالمین الیوم
 یومی نیست که قلم اعلی باین اذکار مشغول شود

ينسبني لكل نفس في هذا اليوم اذا سمع النداء من
 الافق الاعلى يدع الوري عن ورائه يقوم بحول نفسه
 مقبلاً الى مولده ويقول بسببك يا محبوب من في
 السموات والارضين لسان حمن درر وضمه
 بيان باينكلمه مبارکه ناطق ميفرمايد لا زال ذکر
 آن نيز اعظم لا اله الا انا ان يا خلقی آياي فاعبدون
 بوده و خواهد بود و آنچه در ان مقام از قلم مبدع اسما
 و صفات جاری شده نظر بر حمت سابقه بوده
 که جمیع ممکنات را احاطه فرموده که شاید اهل امکان
 از کثرت حیوان که از زمین رحمت رحمن جاریست
 محروم مانند آنه لهُوَ غَفُورٌ رَحِيمٌ بعد از کان
 غنيتاً عن لعالمين بعضی از اهل فقران و
 بیان که در عقبه و قوف و یا عقبه ارباب و امثال
 آن توقف نموده اند این نظر بر توهمات که از قبل
 با این قوم بوده بکوی عباد امروز روزیست که باید

خرق نسیمع احجاب نمایند و جمیع او را مرامی کنید
 و بجمال اقبال بافق جمال قسماً توجه نمایند چه که
 بسیل جل بابا کتیببت ایدی الظالمین ممنوع شد
 و با مری جز با طهر من الظهور ناظر نباشید چه
 که مابین ناس کلمات مو هو مه لا تعنی بسیار و
 همان مو هو مات بعضی از اهل بیازرا از نیز حرم که
 از افق امکان طالع شده ممنوع نموده و محروم
 ساخته و آن نفوس بغایت بنی درایت و عقل
 مشاهده میشوند بکوا ای کما شتکان وادی ضلالت
 کدام یک از مو هو مات محققه نزد شما صدق بوده
 و راجحه صدق از او است شام نموده اید لا و نفسی بگفت
 کلها رجعت الی حقاً فکلم الموهومته و بعضی الامر المیهمن
 الیقوم هزار سنه او ازید نفس مو هو میرا در شهر مو هو
 با جمعی از نساء و اولاد معتز داده بودید و بان
 او را م معکت تفکر نما که در آن الف سینه چه متمتک

بودند فوالذی نطقنی با بحق قلم شرم سینما یازدگر
 آن نفوس مو هو مو محسبه آنچه در ذکر آن نیز اعظم
 یعنی قائم مابین آنقوم بوده حسرتی از آن تحقق
 نداشتند و عند الله مذکور نبوده چنانچه بعد از ظهور
 بر کل معلوم و مبرهن شد این یکی از مو هو مات
 آن نفوس بوده بعد از آنکه یدت درت الهی خرق
 حجاب نمود بعضی مطلع شدند و همچنین مو هو مات
 دیگر که مابین آنقوم است و تا حال خرق نشده
 باید بجهان قسم مشاهده نمایند عسی الله ان یخیرنا
 لمن یشاء صدر مژده و قلب سیر باید مقدسنا عن
 کل الاشارات و الکلمات بشطرا م توجه نماید
 بگو ایوم یوم ریب و ارتیا ب نیت احر قوه
 بنا رکله ربکم العزیز الوهاب ای اجزای من
 آخر بصر انصاف مشاهده نمایند انیظنلوم
 در خم شعبان و در جمیع اعیان بلا یانی بر او وارد

که احدی غیر الله مطلع نه نفسش را انفاق نموده که
 شاید از افاق نقطع طالع شود تا مالک ابداع
 و اختراع از شمار روشن و مینر گردد و در خود را بداند
 و از اموراتی که سبب تبصیر امر شود با بین ناس
 احراز نماید قل یالیت عرفتم متوجبات هذا البحر وما
 ستر فیمن لثالی حکم ربکم العیزرا یحمده ای کریم
 اگر چه تعشیات قلم اعلی را انتهانه و لکن بلجن دیگر تو جسم
 نمودیم سبحانک لا تعظم ما الی سماءک سمک الذی
 بهزلت امطار رحمتک و ظهرت آیات قدرتک
 و طلعت شمس شیتک و احاطت رحمتک من فی
 ارضک و سماءک ان تلبس الذی یختم امنوا الثواب
 الالمانه و الا نقطع ثم اجذبهم الی المطلاع الذی
 منه اشرق شمس الامتناع لیظهر بهم تقدیس امرک
 بین عبادک و تنزیه احکامک فی ملکک ای برب
 انت الغنی و هم لغنقر آء لانا خدم با غفلوا فارهم

ثم اغفر لهم لا تخم حملوا الشداً في سبيك ان غفلوا
 عن بعض او امرك ولكن سرعوا بقلوبهم وارجلهم ليك
 لا تنظر الى خطيئنا ثم فانظر الى الانوار التي اشرفت
 من افاق وتلو بهم والبلايا التي وردت عليهم في سبيك
 ثم اجمع بعد ذلك على ما يرتفع به اعلام امرك في
 بلادك ورايات عظمتك في ديارك انك انت المقدر
 على ما تشاء في قبضتك ملكوت الانشاء لا اله الا
 انت المتعالى المحيى من اهل العظيم اى كريم وصالح
 البقية را از برای همه نفسی ذکر نمایند و تلاوت کنید که
 شاید بباراد الله عال شوند ذکر من قبلی من معك من كل امة
 و ذكورك لانت بحمد يا ربني العزيز لغفور
 با سیر در و سیت یکتا

ای پر عزم حمد کن خدا را که این نسبت کبری قطع شد
 و سبقت گرفتی از جمیع ذوی الهت بر بی تا آنکه در محراب عظم
 بزیارت جمال قدم فائز شدی این فضل را غنیمت شمار

چه که باو معادله مینکند آنچه در آسمان و زمین
 خلق شده بحول و قوه رحمانی و اذن و اجازه
 الهی بوطن راجع شو و بگذرد دست ذاکر باش
 باید بشانی رفقا رنمایی که رانجه تسمیص مختار را
 جمیع اهل دیار از تو بیا بند نسبت خود را حفظ کن
 و در وعاء توکل و انقطاع و صدق و صفا منقو
 دار بجایای الهیه مابین برتیه ظاهر شو تا جمیع
 ناس از تو مشاهده نمایند آنچه را که لدی الحق
 محبوبت از دنیا و امورات محدثه در آن محزون
 مباش چه که باقی نبوده و نخواهد بود و ما هو الذا
 لایلفت الیه عباد مکرمون بسا از اهل عزت که
 انی بذلت مبتلا شدند و بسی از صاجان
 غنا که بفقرا رجع گشتند پس امری طلب کن که
 عزت او را ذلت از پی نباشد و غنای او را
 فقر ادراک ننماید عسری نه هو الهمشکتابسی

والشَّيْبَةُ بِذِي الْمَقْدَسِ لَمِيرِ اجْتَابِي حَقِّ اَنْ
 ذَوِي اَهْتَرِي وَدُونِ اَنْ كَلَرِ اَنْ قَبْلِ اِنْ مَسْجُونِ
 تَجْمِيرِ رِيسَانِ وَ اَكْرَجِيَابِ اِسْمِ مَعْرُوفِ رَا مَلَا قَاتِ
 مَوْدِي تَجْمِيرِ رِيسَانِ قَلِّ لَمْ مَنَعْتَ عَنِ الَّذِي فَدِي
 فِي سَيْلِ الْمَلَأِ الْاَعْلَى بَارِ وَ اَحْمَسِمْ وَ قَرْتِ بَعِيُونِ
 الْمُقَرَّبِينَ چَهْ شَدَهْ شَمَارَا كَهْ بِكَمَالِ خَوْفِ وَ اضْطَرَابِ
 مَشَاهِدَهْ مِشْوِيدِ تَفْسِكِرِ دَرِ حَالَتِ نَفْسِي نَهَا كَهْ بَرُوحِ
 الْقَدَسِ اَمْرِ مَبْعُوثِ شَدِ وَ فَرْدَا وَ اَحْدَا بَلُوحِ الْهِي
 بِمَقْرَمِعُودِ تَوْتَبَهْ مَوْدِ وَ بِكَمَالِ قَدْرَتِ وَ اِطْمِينَانِ
 رَسَالَاتِ رَحْمَنِ رَا تَسْلِيغِ مَوْدِ وَ اَبْدَا سَطُوتِ
 وَ غَضَبِ اَوْ رَا مَضْطَرَبِ نَسُودِ بَلِ تَخَافِ مِنْ نَفْسِكَ
 اَوْ عَمَّا عِنْدَكَ اَسْتَمِعْ نَدَانِي مِنْ شَطْرِ الْبَلَاءِ وَ لَا تَمْنَعْ
 نَفْسِكَ عَمَّا قَدَرْتِ فِي مَلُوكِ الْبَقَاءِ اِهْتَسَلِ بِكَلْمِ
 الْمَلِكِ اَنْ تَحْفَ مِنْ الَّذِي ظَنِمُوا اَوْ لَوْ تَرِيدِ اِبْقَاءِ
 نَفْسِكَ فَاسْئَلِ اللّٰهَ رَبَّكَ اِنَّهُ يَحْفَظُكَ لَوْ تَكُونُ

في قطب البحر او في اودية النار او في منبج الشمس او من
 سيوف الظالمين تامة التي لا تحرك ورقة الا بعد
 اذنه ولا تقرأ الا بريح الا بارادته ولا ينفس ذو نفس الا
 ببدده ودع الا واهام وتمسك بربك العزيز العليم
 انا نضحناك خالصا لوجه ربك لاننا لا نخت ان
 يقطع جبل نسبتك الي الله لعشرنا بحكمه واذكر
 اذ كنت في السجن ونصر الله بالحق وحفظك بجنود
 الغيب والشهادة الى ان اخرجك بسطانية جعلك
 من الصالحين انا كنا معك في السجن ووجدناك
 رائحة الاقبال على قدر لذي نجتنا كما نجتنا
 من اردنا اذ كان بين ايدينا فليمن فكر فيما
 القينا عليك لعناك تشببه بذكرى وتذكر فضل
 ربك بين العباد انه لهو اعليم الخبير كن على شأن
 لا يشغلك المال عن المال لا الاسباب عن
 مسبب الاسباب استمع قول من يحبك ويريد

لك ما اراد لنفسه ضع الدنيا كلها وخذ ما اوقيت
 من لدن مقتدر قد يرث كل رخصت يا حيوة الهانئة
 وتركت ايجوة الباقية لعسرى هذا لا ينبغي لك
 لو كنت من لعارفين فيا ليت فديت في حثنتهم
 مرة بعد مرة وصبغ كل ان كل ارض يدى في سبيل
 ربك ورتب العالمين آخره تفكرت من اينما يدايام
 گذشت و عمر با بهتار سيد حال خود انصاف ده
 در آخر ايام انسان در فراموش بر حمت امراض و شدت
 او جاع جان بد بهت است يا انك آن چند يومى كه
 از عمر باقى مانده در سبيل الهى فدا نمايد قسم بجال قدم
 الاول خسران والاخر روح و ريجان زهى حسرت
 و ندامت كه نفس انساني چند نفسى كه از جان عارى
 باقى مانده در ره دوست فدا نمايد و در فراموش غفلت
 بعد از آشاميدن دواهاى مكر و بهتنة رذيه تسليم نمايد
 فاصدقنى اتى الامر من احق قل الكلمة الاولى و رثى الاعلى

و مالک العرش و الرئی مقصود آنکه اجای حق نباید
 مضطرب و خائف باشند بلکه باید شهادت را
 در سبیل دوزخ عظیم شمرند اگر واقع شود نه آنکه خود را
 در مهاکت اندازند چه که در این ظهور کل حکمت مأمورند
 بشوند ای مظلوم را که در منتهای شدت و بلا
 و هموم و غموم ترا بخی خواند از عالم و عالمیان ^{منقطع}
 شود در ظل رحمتش مأوی گیر ثم اعلم بان حضرت لقاء الوجه
 احد و ادعی بانه رءاکن و قال انک قلت باننا لارسل
 الیک لوحاً من بعد اذ ابکت عین شفقتی لفسک
 فوالذی انطقنی ثناء نفسیه بین الارض و السماء لو وجد
 عرف لتیمص و قرأت لوحاً من الواح ربک الی
 ارسلناها الیک لغدت بفسک و ما عندک لکلمة منها
 و ضیبت بان تقفل فیکل صین الف مرة و لا ینقطع
 عنک عرف تیمص القدم و نعمة الله الی من شطر
 اسمه الا عظم لم ادرباتی شی منعت عن هذا الفضل

الاكرم و شركت من لظنون والاوام تدارك
 يا اخي ما فات عنك و قبل الى قبله لعالمين
 و قل اقبلت بكلى اليك يا فاطر السموات والارضين
 فاعف عني ما غفلت في جنبك انك انت
 مولى لعالمين اياك ان تمنعك بحجة عن مالك
 البرية دع الهوى و متمك بزنبك لا بهى هذا خير لك
 و كان الله على ما اقول شهيدا و ديكرا اهل قسرية
 هر كه را مقبل الى الله ديدى من قبل الله ذاك رشو و بگو
 محزون مباحشيد از آنچه بر شما وارد شده چه كه
 بر جمال قدم عظم از آن وارد و حال در بطن عظم
 ساكن و بشانى امر شديد است كه باب خروج و
 دخول امد و د نموده اند و لكن در كمال روح و رجا
 بذكر حرم مشغوليم محزون مباحشيد از آنچه بتاراج
 زود است كه جسيم من على الارض بذكر شما ذاك
 شوند اجر و روح نفسى ضايع نشده و نخواهد شد آنچه

از زخارف دنیوی در سبایش از شما اخذ شد البته
 در دنیا عطا خواهد فرمود و در عیبتی مقاماتیکه اگر یکی
 از آنها بر اهل ارض ظاهر و هویدا شود نفس
 خود را در بسیل دوست فدای نماید رجای آنکه بان
 مقرر اقصی فائز گردند بشنوید وصیقت جمال قدم را که
 از شرط سجن عظم شماراندا میسر باید بغی و طغی را
 بگذارید و بتقوی متمسک شوید نفس خود را از
 اعمال شیطانیه مقتس نماید و بطراز الهیه
 دارید فساد و نزاع شان اهل حق بنود و نخواهد بود
 از اعمال شنیعه اجتناب نماید و در مسالک
 تقدیس و تسیم و رضا سالک شوید جهد نماید
 تا صفات و اخلاق الهیه از شما ظاهر شود و
 بحال استغنا و سکون مابین بریه مشی نماید
 و با بحال عدل و انصاف با یکدیگر معامله کنید
 حیانت را با مانت و غیبت را بترکیه نفس و ظلم را

بعدل و غفلت را بذكر تبدیل نمایند اینست نصیح حکما
 که از فم بیان مشیت ربانی ظاهر شده سعی نمایند
 که بلکه با عانت الهیه آنچه در ملکوت تقدیر مقدر شده
 باعمال شنیعه تغییر نیابد و تبدیل نشود در کل احیان
 از مقصود عالیمان اعلی و سائل باشید که شمارا
 از فضل و عنایت خود محسوس فرماید و در ظل شجره
 اثبات و سدره اسماء و صفات منزل به و اسلام
 علیکم من لدی الله مولیکم القیم و الحمد لله العظیم

یا علی اشکر الله بمازین رأسک با کلیل لثنتنا
 فی ایام ربک مالک الاسماء و سیکلک بطراز خدمت
 فی الامکان قد عرفنا تو جهک الی بعض الجهات و هجرک
 فی سبیل الله منزل الآیات بذایب معنی لک و لکل
 مقبل انقطع فی جبهه عماسونه ای علی در کل احوال
 در اشقاد قلوب و اجتماع هم بر شریعه امریه الهیه سعی

بلوغ مبذول دارید اگرچه بفضل الله بطر از اخلاق مرتبی
 ولکن هرچه بر آن سفینه رانی عند الله احب بوده تا کل
 باخلاق حسنه انجنا ب شطروهاب توجه کنند و کل
 احیان مراقب امر باشید چنانچه در الواح قبله از قلم
 امریه نازل شده مشاهده در فضل و عنایت و الطیف
 حق مناسبهاست که یکی از عباد که تو آن عارفی مع
 انکه در تیر سیر او و تبعه او بکلمات نالایقه و نفحات
 مستعنه و شئونات نفسانی مشغول بوده اند و حق بکل
 مطلع و محیط است فرمودیم و چون در ظاهر با هم شهر
 و ذکر او ناطق تعرض نمودیم و در سنین معدودات
 از مطلع آیات الواح منبیه مخصوص او نازل و ارسال
 شد و در جمیع احوال تضرکها و تلویحها او را بمقام پاک
 که مقدس از شایبه نفس و هستی است دعوت نمودیم
 که شاید بمقامات عالیه مستنعه فائز شود کل ذلک
 من فضل ربک و رحمته و عنایتی چه که دوست نداشته

و ندایم که نفسی از ما خلق له محروم ماند و از ما قدره
 بی نصیب کردد مع این عنایات متواتره و الطاف
 متتابعه کانه حق را غافل دانسته و سبب این تشریح بوده
 قل روحی و نفسی لک الفداء ما یشتر العالمین
 ای علی مشاهده در امر رسول الله نما که اول امر در کمال
 ترقی و استعدا بوده و بعد توقف نموده یکی از نسبتا
 مانعه آنکه نفوسی برخاستند و بدعوی اینکه ما اهل
 باطنیم تاس بیچاره را از شریعه الهیه و مکام عزت ربانیه
 ممنوع نمودند قل تا نه کل ظاهرا علی من باطنکم
 و کل قشیرا نور من لبکم قد ترک المخلصون بواطنکم کما ترک
 العظام للکلاب این ایام احکام الهیه از مشرق ربانیه
 ربانیه مشرق انشاء الله از بعد ارسال میشود و این
 دوایه بهار که در آن لوح امع افدس نازل من اناس
 من یقعد صف النعال طلبا لصدر الجلال قل من
 انت یا ایها الغافل لغتار و منهم من یدعی لها بطن

و باطن الباطن قل یا ایها الکذاب تانت ما عندک
 اتین القشور ترکناها لکم کما تکرک العظام للکلاب
 ملاحظه نمایند هر نفسی از نفوس موهوم که یافت
 شد خلیجی از بحر عظم خارج نمود و بتوهمات نفسانیه
 و شئونات هواییه تمام مکر و خدعه قیام کرد و فرقه
 اسلام را متفرق ساخت قل یا ایها الموهوم
 ان الباطن و باطن الباطن و الباطن الذی
 جعله الله مقدسا عن الباطن و لظن به الی مالا
 نهلیه لها یطوف حول هذا الظاهر الذی ینطق
 بالحق فی قطب العالم قد ظهر الاسم الاعظم و مالک
 الامم و سلطان القدم لیس لاحد مفروضا مستقر
 الا لمن تمتک بهذه العروة النوراء الی بحب
 اشرفت الارض و السماء و لاح العرش و الیری
 و اضاء ملکوت الاسماء و انار الافق الاعلی تقوا
 یا قوم و لا تشبعوا هوآء الذین اشبعوا الهوی و لا

اولام الذين قاموا على المكر في ملكوت الانشاء توهموا
 بوجه بيضاء و غرر عتراء الى مطلع ايات ربكم مالك
 الاخرة والاولى كذلك قضى الامر في القلوب الذمى
 جعله الله اتم الا لواح ومصباح الفلاح بين التهورات
 والارضين اى على تفرق امتت بسبب وعلت
 ضعف كل شده ولكن الناس اكثرهم لا يفقهون
 بعضى از ناس كه اذعائى شوق و جذب و شغف
 و انجذاب و امثال آن نموده و ميسنمايند كاش
 بدار السلام ميرفتند در نيجه قادريه ملاحظه ميسنمودند
 و متنبته ميشدند اى على جمعى در آن محل موجود و مجتمع
 نفسى الحى كه مشاهده شده نفسى از آن نفوس زياده
 از اربع ساعات متصدا خود را بجز و مد و جدار ميزد
 كه بيم هلاكت بود بعد منضعت بر ارض ميا فاد و مقدا
 دو ساعت ابد اشعورند داشت و اين امور را از كرامات
 ميشمرند ان التبرئى منضم و نحن برآء ان ربك لهو

العیلم الخبیر یعلم خائنه الاعین و ما فی صدور العین
 و همچنین جمعی هستند برفاعی معروفند آن نفوس بقول
 خود در آتش میروند و در احوال جان جذب به سیف بر یکدیگر
 میزنند بشانیکه ناظر چنین بجان میکنند که اعضای خود را
 قطع نموده اند کل ذلک جیل و مکرو خدع من عند
 انفسهم الا انهم من الاخیرین جمیع این امور برای
 العین مشاهده شده و اکثری از ناس دیده اند
 بسیار مجربست که یکی از آن نفوس مو هو مبهان
 ارض توجه نماید و تکایای مذکوره و ما یحدث فیها
 مشاهده کند که شاید بخطر ات نفسانیه و توهمات
 نفس خادعه از شرط احدیه و مالک برتیه ممنوع
 نشود ای علی جمعی در جزائر هند بوده و هستند
 که خود را از اکل و شرب منع نموده اند و با و جوش
 انس گرفته اند و لیالی و ایام بر ایضات شاقه
 مشغولند و با ذکار ناطق مع ذلک احدی از آن

نفوس عند الله مذکوره با اینکه خود را از اقطاب
 و اوتار و افراد ارض میسرند ایوم رد آء افعال و
 اکیس اعمال ذکر اسم اعظم در ظاهر و باطن بوده انه
 لکل به افضل من کل حنرب و نف کل جبل و سقط
 کل نجم و کسف کل شمس و خسف کل قمر و انفطر کل
 سماء و انشق کل ارض و غیض کل بحر و ارتعد کل قشر
 و انفعر کل جذع و اضطرب کل مهضب و ارتعش کل
 بطح الامن شاء ربک المقدر لتدیر من اقرب
 اقره الله و اعترف بما اعترفه الله انه من اهل البهاء فی
 ملکوت الانشاء کذلک نزل من افق الوحی امر ربک لہرم
 العزیز بحکم اگر چه لایق نہ کہ سلم علی ہا بن بیانات
 مشغول شود و لکن نظر بفضل و سبقت رحمت سلم
 رحمن بامثال این بیان ناطق است این الاقویاء و
 این مظاہر الاستقامتہ فی ملکوت الانشاء و این
 مطالع الاقدار فی جبوت الانقطاع ای علی

تا حال صبح اقدار خرق استار ننموده ان رنگ
 لهو استار از خدا بطلب که آن نفوس را ماست
 تمام منقطعین سخن سینه بر امر مالک انام و سلطان ان آیات
 و راسخ فرماید لعسری بذکک ترخ اذکار هم و شست
 اسمائهم و تحقق مقاماتهم و فتح علی و جوهم ابواب عرش
 الذی کان اصل الامر و مبدئه و اسس المقام و سلطان
 طوبی لمن نبذ الدنیا و ما یدکر فحیبا و توجه بالقلب الانوار
 الی منظر ربہ المتعالی المقدر علی العظیم زحمت شما
 بسیار است حامل کما حمل فوقها هذا القلب الارق الادق
 الاشفق لطیف البیع المنیر چه که باید نامس را
 بحکمت چنانچه در کل الواح بان امر شده از اولیات
 نفیة و شئونات غیر مرضیة نبصیح بالغه و حکم
 ربانیه مقدس نماید و بشر اقدس کشانید اول
 امر و اعظم آن استقامت بر امر بوده انشاء الله باید
 در کل احوال بخدمت مشغول باشید چنانچه مستید

انما البهائم عليك وعلى من احبك خالصا لله ربك

ورب العالمين

یکی از اجزای الهی مکتوبی بجای محمد کریم خان نوشته
و در آن مکتوب سوالات چندی نموده و از قرار یک استماع
شد خان مذکور از معانی غافل شده با الفاظ متشکک

جسته و اعتراض نموده لیدحض الحق با عنده و لکن

غافل از اینکه تحقیق الله الحق بکلماته و یقطع دابر المشرکین

اول آن مکتوب با اینکلمات مزین الحمد لله الذی کشف

القلع عن وجه الاولیاء خان مذکور اعتراض نموده که

این عبارت غلط است و صاحب این مکتوب کو یا

بحرفی از علم و اصطلاحات قوم فایز شده چه که

قتل مخصوص رؤس فناء است باعث اعتراض

بر الفاظ مشغول شده و غافل از اینکه خود از علم

و معلوم هر دو بی بهره مانده اصحاب الهی الیوم این

علمی را که او علم دانسته تنگ میداند علیکه محبوب

آن بوده که ناس را بحق هدایت کند بعد از آنکه نفسی
 بآن فائز شد آن علم حجاب اکبر بوده و خواهد بود و
 اعتراضات او دیده شد مگر همین یک فقره که آنهم
 شنیده شد و آن فقره بمنظر اکبر رسید لذا از منظر
 امر در جواب اعتراض او این لوح ابدع اقدس ظهر
 نازل که شاید ناسس یا مثال این اعتراضات
 از مالک آسمان و صفات محروم نمانند و کلمه علیاً
 از کلمه سفلی تمیز دهند و بشرط الله العلی الاعلی توجیه
 نمایند من اهتدی فلنفسه و من اعرض ان الله لغنی جمید
 بسم الله العلیم الحکیم

یا ایها المعروف بالعلم والقائم علی شفا حرة بجهلنا
 بانک عرضت عن الحق و اعترضت علی احد من اجبانه
 الذی ارسل الیک کتاباً کریماً لیهدیک الی الله ربک
 و رب العالمین انک اعترضت علیه و اتبعته من
 الجاهلین و بذک ضللت صرمتک بین عباده

لانا باعتراضك وجدناك على جهل عظيم اناك
 ما اطلعت على قواعد القوم و اصطلاحاتهم ما دخلت
 روضة المعاني و لبسيان و كنت من الغافلين
 و ما عرفت الفصاحة و البلاغة و لا المجاز و لا حقيقتها
 و لا التشبيه و لا الاستعارة لذا انلقى عليك ما تطلع
 به على جهلك و تكون من المنصفين اناك لو سلكت
 سبل اهل الادب ما اعترضت عليه في لفظ القناع
 و لم تكن من المجادلين و كذلك اعترضت على
 كلمات الله في هذا الظهور البدع اما سمعت
 ذكر المقتنع و هو المعروف بالمقتنع الكندي و هو محمد
 بن طغر بن عيسى بن فرعان بن قيس بن اسود
 و كان من اشرافهم انا لو زريديان نذكر آباءه
 واحدا بعد واحد الى ان ننتهي الى البدع الاول
 لقد ربنا علمني ربتي علوم الاولين و الاحسنين
 مع انا ما قرنا علومكم و الله على ذلك شهيد و عليم

وانه اجل الناس وجناواكلهم خلقا واعلام
قواما فانظر في كتب القوم لتعرف تكون من العارفين
وكان اذا استنزلت اعم عن وجهه اصابته لعين
فمرض لذلالميشي الا مقنعا اى مغطئا وجهه كذلك
تذكر في كتب العرب التراباء والادباء وانحصرتنا نظر
فيها السئل تكون من المثلعيين وانته هو الذي يضرب
به المثل في الجمال كما يضرب بزرقاء اليمامة في حدة
البصر وبابن اسمع في سعة الرواية وكنت من
العالمين وكذلك في طلب الثار بالمجاهل والوفاء
بالتمويل وجودة الراى لقبس بن زهير وابدحود بحاتم
والحلم بمعن بن زائدة والفضاحة لقبس بن صاعدة
والحكمة بليمان وكذلك في الخطبة بسجبان وبل ونهرته
بعامر بن طفيل والحدق باميس بن معوية بن القرعة
والحفظ بحاد هؤلاء من مشاهير عرب الذين ترسل
بهم الامثال طالع في الكتب لعل لا تدحض الحق بما

عندك وتكون من المتشبهين وتوقن بان علماء الادب
 استعملوا لفظ القناع في الرجال كما ذكرناه لك مبين
 ظاهريين ثم اعلم بان لفظ القناع مخصوص بالنساء
 ويسترن به رؤسهن ولكن استعمل في الرجال والوجه
 مجازا ان كنت من المطليعين وكذلك اللثام مخصوص
 بالمرءة يقال لثمت المرءة اى شدت اللثام على فيها
 ثم استعمل في الرجال والوجه كما ذكر في الكتب الادبية
 اسفل اللثام عن وجهه اى كشف النقاب اياك ان
 تعرض بالكلمات على الذي خضعت الايات لوجهه
 المشرق المنير خف عن ابنته الذي خلقك وتواك
 ولا نسيت الذين امنوا وانفقوا انفسهم واموالهم
 في سبيل ابنته الملك الحسن بن القدير قل ما كان
 مقصودنا فيما ارسلناه اليك الا بان تكون متذكرا
 فيما فرطت في جنب ابنته وتخذ لنفسك اليه سبيلا
 انا اردنا هدايتك وانك اردت ضرتنا واستهزئت

بنا كما استهزء قوم قبلك وهم اليوم في سفل البحيم
 انك من الذين اذ نزل الهنراقان من لدى الرحمن
 قالوا ان هذا الااساطير الاولين واعترضوا
 على الكرايات فانظر في الايقان ثم في كتب اخرى
 لرى وتعلم ما اعترضت به من قبل على محمد رسول الله
 وخاتم النبيين انا عرفناك نفسك تعرفها وتكون
 على بصيرة من لدى بصيرة قل عند ربى خزائن العلوم
 وعلم الخلاق جمع بين ارفع راسك عن فراش
 الغفلة لتشهد ذكر الله الاعظم مستويا على عرش
 الظهور كما استواء الهاء على الواو ثم عن رقد الهوى
 ثم اتبع ربك على الاعلى دع ما عندك وراكم وخذ
 ما اناك من لدى الله عزير ايجكم قل ما ايتها ابحال
 انظر في كلمات الله بصيرة لتجد من مقدسات عن اشار
 القوم وقواعدهم بعد ما كان عنده علوم العالمين
 قل ان آيات الله لو تنزل على قواعدكم وما عندكم

انها تكون مثل كبرياي معشر المحججين قل لها
 نزلت من مقام لا يذكر فيه دونه وجعله الله مقدسا
 عن عرفان العالمين وكيف انت وامثالك يا ايها
 المنزه لم يجسد انها نزلت على لسان القوم الاعلى
 قواعدك الجعولة يا ايها المعرض المرب انصف
 بالله لو توضع وتدرة العالم في قلبك هل تقدر
 ان تقوم على امر عيسى عرض عليه الناس عيونهم
 الملوك واستلاطين لا وربتي لا يقوم احد ولكن استطيع
 نفس الامن اقام الله مقام نفسه وانه هو هذا
 وينطق في كل شان انه لا اله الا هو الواحد الصمد
 المقدم لعيسى الخبير لو يتكدر منك قلب احد من خدام
 سلطان في قلبي ان تضطرب في الحين وانك
 او شكرني في ذلك يصدقني عباد الله المخلصون ومع
 ذلك تعرض على الذي اعرض عليه الدول في سنين
 معدودات وورد عليه مانح به الروح الامين الى ان

سجن في هذا التجن بعيد قل ان فتح ابصر ان لا
 علما و ظهروا لشجر ينطق ما بسر القدر هل ترى لنفسك
 من مقر ما لله ليس لا حد مفرو ولا مستقر الا لمن توجه الى
 المنظر الاكبر في هذا المقام الاطر الذي اشتهر ذكره بين
 العالمين قل تعرض البقناع على الذي امن
 بسطان الابداع والاختراع والذي تعرض
 اليوم انه من مسج رعاع عند الله فاطر السموات و
 الارضين قل يا ايها الغافل اسمع تغني الورقاء
 على افنان سدره لمنتهى ولا تكن من الجاهلين ان
 هذا هو الذي خبركم به كاظم واحمد من قبهما
 الثبیتون والمرسلون اتق الله ولا تجادل باياته
 بعد انزالها انها نزلت لفظرة من جبروت الله تك
 ورب العالمين وانها تحجة الله في كل الاعصار ولا
 يعاقبها الا الذين هم قطعوا عما عندهم ووجهوا
 الى هذا البناء العظيم يا ايها البعد لوان ربك

ارحمن نظير على حدود انك لتنزل آياته على القاعدة
 التي انت عليها تبالي الله وقل سبحانك اللهم
 يا الهى انا الذى فرطت فى جنبك واعترضت على
 ما نزل من عندك ثم اتبعت لهنس والهوى وغفلت
 عن ذكرك اعلى الابى يا الهى لا تأخذنى بحسرتى
 طهرنى عن اخصيان ثم ارسل على من شطرتك
 رواح الغفران ثم قدرلى مقعد صدق عندك
 ثم احقنى بعبادك المخلصين يا الهى ومحسبى لا تحرمنى
 عن نجات كلاناك لهيما ولا من فوحات تبيصك
 الابى ثم ارضنى بما نزل من عندك وتدر من
 لذتك انك فعال لما تشاء وانك انت الغفور
 الجواد المعطى الكريم اسمع قولى دع الاشارات
 لاهلها وطرق قلبك عن الكلمات التي تورث سواد
 الوجه فى الدارين اطلع من خلف البحبات و
 الاشارات وتوجه بوجه يسير الى مالك الاسماء

والصفات تجده نفسك في اعلى اعلى اذنى انقطعت
 عنه اشارات المرئيين كذلك نضحك لعلم الاعلى
 ان اقبلت لنفسك وان اعرضت فعليها ان رثبت
 الزحمن لغسنى عما كان وعسما يكون وانه لهو لغسنى اجمد
 بلسان پارسی ذکر میشود که شاید عرف تیسر رحمانی را از
 کلمات منزله پارسیه ادراک نمائی و منقطعاً عن الاضطراب
 بشر احدیه توجه کنی اگر چه هر طبری از کدس رحمت
 رحمانیه و حسر من حکم صمدانیه نصیب نبرده و قادر
 بر التقاط نه طیر بیان باید در هوا قدس رحمن طیران
 نماید و از خرمنهای معانی قسمت برد تا قلوب افنده
 ناس بذر این و آن مشغول از عرف روضه رضوان
 محروم بشنو نضح این مسجون را و بازوی یقین بند
 محکم نیستی بنا کن شاید از با جوج نفس و هوی محفوظ مان
 و بنایت خضر آیام بگوثر ثبث فائر شوی و منظر اکبر توجه
 نمائی دنیا را بقائی نه و طالبان آنرا و فانی مشهود

لا تطمنن من الدنيا فكري تعبيرها و انقلابها اين من نبي
 انخورتق و السدير و اين من اراد ان يرتقى الى الاثير كم من
 قصر استراح فيه بانيد في الاصيل بالعاية و انخر و عند
 ملكه اغير و كم من بيت ارتفع في العشي فيه تقهقهته و
 ارتزقاء و في الاشراق نجيب البكاء اتي عزيزا ذل
 و اتي امر ما بدل و اتي روح مارح و اتي ظالم شرب
 كأس لصلاح و سچين بعلوم ظاهره افتحار منها و فوق
 كل ذي علم عليم فاعلم لكل صارم كلال و لكل فرح مل
 لكل عزيز ذلة و لكل عالم زلة تقوى پيشه كن و بدستان
 علم الهی وارد شوا ثقوا الله بعلمكم الله قلب را از اشارات
 قوم قدس نماتا تجليات اسماء و صفات الهی
 منور شود چشم اعراض بر بند و بصرا نصاب بكشا
 و بر اجنای الهی علمت اعراض مكن قشم شمس افق ظهور
 كه اگر از علوم ظاهره هم كجا هو حتما نصيب يري
 هر آينه از لفظ قلع بردوستان مالک ابداع و

و اختراع اعراض منینمودی صد سالانک عن الاولیاء
 یا اینها الهائم فی مسماء اجهل و اعسی مصحت در
 است که قدری در کتب بیان و بدیع ملاحظه کنی شاید
 از قواعد ظاهر مطلع شوی چه که اگر بر حقیقت و مجاز
 و مقامات تحویل نهاد و استعاره و کنایه مطلع میشد
 اعراض منینمودی که قناع در وجه استعمال نشده
 بیصر شرکین در کلمات مجتبی رب العالمین نظر کن
 و اما القناع و القنعه دو جامه اند که نساء رؤس خود را
 بآن میپوشانند مخصوص است از برای رؤس نساء
 و لکن در رجال و وجه مجازا استعمال شده و چنین
 شام آنست که نساء بآن دهان خود را میپوشانند
 چنانچه اهل فارس و ترک بیشاق تعبیر مینمایند و
 در رجال و وجه مجازا استعمال شده چنانچه در کتب
 ادبیه مذکور است فانظری کتب القوم لتجد ما غفلت
 عنه و آن نامه رایگی از اجای الهی بشانوشته و مقصود

او انك شمارا از ظلمت نفسانیه نجات دهد و بشر حدیثه
 كشاند و تو انجا را فضل نمودی و لكن اخطا سهمك
 و عند اهل علم شأن و معتدات معلوم شد اسمع
 قولى لا تعرض على من يذرك و لا تضجر من يعظك و لا
 تعقب العطاء بالادى و عليك ما بخضوع عند حاشية
 رب الاخرة و الادلى دع لعلوم لانها منعتك
 عن سلطان لعلوم اثر من يذرك عليك في قدمه
 على نفسك لو مشى بلا حذاء و تنام بلا و طاء و تنوح
 فى العراء و يخبرك من ان تحزن من ان و هدى
 يا ايها المتفاض لا تجعل على الاعراض و لا تكن كالارتم
 اللضلاض ^{عجل} فى التمسقطى التدم امسك اللسان
 و اقلع عن رد مالك القدم لا تجعل نفسك مستحقا
 للثقم سوف ترجع الى مالك الامم و تسئل عما كتبت
 فى ايجوة الباطلة فى يوم تقلب فيه اقلوب و الابصار
 من سطوة الله المقدر القهار الى م تسلك سبل الغشاة

و تعرض علی ما نکت الاسماء نسبت مرجعک و ماونک
 او غفلت عن عدل مولیک ان امننت اللی فاشیع
 ما یا امرک بنفسک و هو نکت و الا اسرع الی الذی
 الی الله دعاک و تدارک ما فات عنک فی اولنک
 قبل اخرنک خف عن الله الذی خلقک و سونک
 تب الیه ثم اذکره فی صباحک و مساءک و ان
 الیه مرجعک و مشونک و از آن گذشته که بر کلمات
 اجزاء الله اعتراض کرده و می کنی در غفلت مبتدی
 رسیدن که بر کلمات نقطه اولی روح ماسونه فذاه الذی
 بشر الناس بهذا الظهور هم اعتراض نموده و
 در کتب در رد الله و اجزاء نوشته و بذک حطبت
 اعمالک و ما کنتم من شاعیرین تو و امثال تو
 گفته اند که کلمات باب عظم و ذکر اتم غلط است و
 مخالف است بقواعد قوم مسنوز انقدر ادران ننمود
 که کلمات منزله الهیه میزان کلت و دون او میزان او

نمیشود بریک از قواعدی که مخالف آیات الهیه است
 قاعده از درجه اعتبار ساقط و از ده سنه در بعد
 توقف شد و آنچه خواستیم که در مجلسی جمعی از علما و ^{منصفین}
 عباد جمع شوند تا حق از باطل واضح و برین شود احد
 اقدام نمود باری آیات نقطه اولی روح ماسویه فراه
 مخالف بنوده تو از قواعد قوم نجیبی از آن گذشته
 در آیات این ظهور عظمی میگوئی فتح ابصر لتعرف بان
 القواعد تو خذ من کلمات الله ليقدر لیه من لیتوم
 اگر احزان و آمده و امراض جدیدیه مانع بنود الواحی
 در علوم الهیه مرقوم میشد و شهادت میدادی که قواعد
 الهیه حیط است بر قواعد بریه نسل الله ان یفک
 علی جبه و رضاه و آینه مجیب لمن دعاه فکر کن در آیاتیکه
 فرقان از سماء شیت رحمن نازل شد اهل طغیان
 چه مقدار اعتراض نموده اند کویا از نظر شما محو شد
 لذا لازم شد که بعضی از آن ذکر شود شاید خود را

شناسی که در زمین اشراق شمس محمدی از افق
 عرض مدانی چه مقدار اعراض نمودی غایت است
 که در آن ایام با بسم دیگر موسوم بودی چه اگر تو از آن
 نفوس نبودی هرگز در این ظهور برحق اعراض نمی نمودی
 از جمله اعراض شرکین در این آیه مبارکه بود که میفرمایند
 لا نفرق بین احد من رسوله اعراض نموده اند که حدیث
 ما بین نه و بیانجهت بر کلمه محکم الیه اعراض استهزا نمود
 و همچنین بر آیه مبارکه خلق لکم مافی الارض جمیعاً
 ثم استوی الی السماء فتوینن کسب مع سموات اعراض
 نموده اند که این مخالف آیات دیگر است چه در اکثر
 آیات سبقت خلق سما برارض نازل شده و همچنین
 بر آیه مبارکه خلقناکم ثم صورناکم ثم قلنا للطنک اجعدوا
 لا آدم اعراض نموده اند که سجود طسک قبل از تصویر خلق بود
 و اعراضاتیکه در این آیه مبارکه الیه نموده اند البته
 استماع نموده اید و همچنین بر آیه مبارکه غافر الذنب

قابل الثوب شدید العقاب اعراض نموده اند که شدید
 العقاب صفت مضاف بفاعل است لغت معرّفه واقع
 شده و مفید تعریف نیست و همچنین در حکایت زلیخا
 که میفرماید و استغفری لذنبک انک کنت من اهل الجنة
 اعراض نموده اند که باید خاطنات باشد چنانچه از
 قواعد قوم است در جمع مؤنث و همچنین بر آیه مبارکه
 و کلمه منه اسم ایح اعراض نموده اند که کلمه تائید دارد
 و ضمیر راجع بکلمه باید مؤنث باشد و همچنین در احدی لکبر
 و امثال آن مختصر آنکه قریب سیصد موضع است که علمای
 آن عصر و بعد بر خاتم انبیاء و سلطان صفیاء اعراض
 نموده اند چه در معانی و چه در الفاظ و کفته اند این کلمات
 اکثر آن غلط است و نسبت جنون و فساد بآن معدن
 عقل داده اند قالوا انما هی السور و الایات مفتریات
 و بهمین سبب اکثری از ناس متابعت علما نموده
 از صراط حق متیقم منحرف شده و مابین حجیم توجه نموده اند

و اسامی آن علماء از یهود و نصاری در کتب مذکور و از آن
 گذشته چه مقدار از آیات را که نسبت با مرء نقیص دادند
 و گفته اند که آنحضرت سرق نموده مثل سوره مبارکه
 اذ از زلزله و اقربت الساعة و مدت ها قصاصندیرا که معروف
 بمعلقاتست و همچنین بجهرات التي كانت فی الطبقة
 الثانية بعد المعلقات بر کلمات الهی ترجیح میدادند
 تا آنکه عنایت الهی احاطه فرمود جمعی باین اعتراضات
 ممنوع نشده با نوار بدایت کبری متمادی گشتند و حکم
 سیف میان آمد طوعاً و کرهاً ناس در دین الهی وارد
 شدند آیه استیفاء تحویة الجمل و بعد از غلبه امر الله بصبر
 انصاف باز شد و نظر اعتراضات مقطوع و محبوب و
 همان معرضین که آیات الله مفریات مینامیدند در بعضی
 از آیات منزله بقناد محتسبات فصاحتیه و بلاغیه ذکر
 نمودند چون بیان در ذکر اعتراضات مشرکین بود
 دوست نداشتیم بیش از آنچه ذکر شد مذکور دارم حال

قدری انصاف و بسینک و بین الله حکم شکنی
 بوده که قرآن من عند الله نازل شده و شکنی هم نیست
 که کلمات الهیه مقدس بوده از آنچه تو قسم نموده اند
 چنانچه بعد معلوم و واضح شد که آن اعتراضات
 از غیل و بغضا بوده چنانچه بعضی علما جواب بعضی از آنها
 بقواعد و ادعیه اند و لکن علیهم عندنا فاسئل لتعرف
 النقطة التي منحنا فضل علم ما كان وما يكون شاید
 متنبه شوی و بر اجزای الهی اعتراض تمامی جمیع
 علوم در قبضه اقتدار حق بوده و خواهد بود و آنچه
 از فطرت نازل بر طسرت اصلیه الهیه نازل شده
 و میشود و این اعتراضات نظر بانست که این امر
 بحسب ظاهر قوت نکرده و اجاب الله قلیلند و اعداء الله
 کثیر لذا هر نفسی با اعتراضی متشبث که شاید با بیخه
 مقبول ناسس شود ای بیچاره تو بزود در فکر عزت
 و ریاست مابیش کجا میستوانی در عرصه این قدم

گذاری یعنی نفوسیک از کل ماسویه منقطع شده اند و چنانچه
 از ثروت و جاه و تنک و نام و مال و جان گذشته اند
 چنانچه دیده و شنیده او لکن عباد قالوا الله ربنا
 ثم انقطعوا عن اهلین عن قریب نفوسی در علم ظاهر
 شوند و بکمال نصرت قیام نمایند و در جواب هر عزیزی
 ادله محکمیه مقتضیه مرقوم دارند چه که فتلویشان ملهم
 میشود با لها مات غیبیه الهیه بشنودای داعی الی القبر
 ولا تکن من المحجین شاید از نجات ایام الهی در این ظهور
 غرر حمانی محروم نمائی و السلام علی من اتبع الهدی
 اگر کسی صاحب شامه نباشد بر کل بستان چه تقصیر
 راجع بی ذائقه در غسل از حطل شناسد صورت
 مکتوبی از شیخ احمد مرحوم در ذکر قائم ملاحظه شد
 حال از شما خواهم سبب نمایم که با بضاف آنرا
 معنی نمائی و اگر خود را عاجز یافستی از بحر اعظم الهی
 سؤال کنی که شاید از فضل و رحمت واسعه الهیه در

ظل سدره ربانیه در آئی و تفصیل آن سبب که در ایام قوت
 در عراق میرزا حسین فی تزد این عبد آمده مع صورت
 مکتوب و مذکور داشت که حضرات شیخیه استند عاونه
 که این کلمات معنی تفسیر نمایند و این بعد نظر بانکه نلسین با
 طالب کوثی علم الهی نیافت متعرض جواب نشده چه که لؤلؤ
 علم الهی از مشابده اعیان غیر حدیده مستور به اگر چینی اجمله
 ذکر شد و لکن بتیوح و اشاره و صورت آن مکتوب بعینه
 در این لوح نقل شده بدون زیاده و نقصان و هذ صورت
 مکتوبه اشخ الاجل الافضل ظهرا لاسلام و کعبه الانام
 اشخ احمد الاحصانی الذی کان سراج العلم بین العالمین
 فی جواب من قال ان لغت آئم فی الاصلاب اثنا ترکنا اوله

و کتبنا ما هو المقصود

بسم الله الرحمن الرحيم

اقول روى الله بعد انقضاء المص بالمر يقوم المهدي
 عليه السلام والالف قدامي على خسر الضاد والضاد

عندكم اوسع من الفخذين فكيف يكون احداهما ايضا الواو
 ثم اعرضتته والفاء وتته وقد منضتته الايام
 والالف هو الثمام ولا كلام فكيف تته والايام الخ
 والاما حصل العود لانه ستر تكيس لفر الرئيس فان
 حصل من لعنير الاقرار بابتته الباقية تم الامر بالحقبة
 وظهر الاسم الاعظم بالالفين القائمين بالحرف
 الذي هو حرفان من الله اذ هما احد عشر وبهما
 ثلثة عشر فظن في الواو الذي هو ماء فاين لفصل ولكن
 الواحد ما بين تته وتته مقدر ما بقضاء المصنوع بالبر
 فظهر تته وتته في سدسها الذي هو ربعها وتمام
 السدس الذي هو الربع بالالف الهند مجين فيه وستره
 تنزل الالف من النقطة الواسعة بابتته وتته وتزل
 الثاني في اليلة المباركة بالاحد عشر وهي هو الذي هو
 الترة والاسم المستتر الاول الظاهر في ستر يوم الخميس
 فيستم التير يوم الجمعة ويجري الماء لعين يوم تاتي السماء

بدخان مسبین هذا والكل في الواو انكوستر من الهاء
 المهموسه فاين الوصل عند مشبت لفصل ليس في الواحد
 ولا بسينه غير والا لكان عمنه واحد وتلك لا مثلك
 نضر بها للناس ولكن لا يعقلها الا العالمون حتى
 تشهد بان كل كلمة من هذه الكلمات الدريات كبرية
 فيها ماء احسب ان وتر فيها غلام المعاني والبيان
 وما ورد عليها سيطرة لطلب ليد لو ادلوهوم ويخرجوا
 بها غلام اعلم ويقولوا تبارك الله الذي في قبضته
 ملكوت اعلم وانه على كل شيء محيط وكذلك تشهد بان
 كل حرف منها لزجاجة فيها اضاء سراج اعلم
 والحكمة ولكن با استضاء منه احد الا من شاء الله
 انه على كل شيء قدير باري مقصود انك اين كلمات
 بيان واضح مسبين تفسير شود و السلام على من اتبع
 الحق و انك انك استمع امر موليك حسي الله ان نظر
 منك من يتوجه الى مولد و يقطع عما سوا الله هو اعلم بحكم

بِسْمِ الَّذِي يَذْكُرُ يَجِي قُلُوبَ الْمَلَأِ الْأَعْلَى
 سَجَاكَ بِفَضْلِكَ يَا إِلَهِي تَشَهُدُ وَتَرَى كَيْفَ ابْتَلَيْتَ بَيْنَ عِبَادِكَ
 بَعْدَ إِذَا مَا أَرَدْتُ إِلَّا أَنْخَضُوا لَدِي بِأَبِ رَحْمَتِكَ الَّذِي فَتَحْتَهُ
 عَلَيَّ مِنْ فِي أَرْضِكَ وَسَمَاوَاتِكَ وَمَا أَمْرُكَ إِلَّا بِمَا أَمَرْتَنِي
 وَمَا دَعْوَتُهُمْ إِلَّا بِمَا بَعَثْتَنِي بِهِ وَعِزَّتِكَ مَا أَرَدْتُ بِأَنْ أَسْتَعْلَى
 عَلَيَّ أَحَدٌ بِشَأْنٍ مِنْ أَشْيَاؤُنَّ وَمَا أَرَدْتُ أَنْ أَفْتَحَهُ عَلَيْهِمْ بِمَا
 أَعْطَيْتَنِي بِجُودِكَ وَأَفْضَالِكَ لِأَتِي لَأَجِدَ يَا إِلَهِي لِنَفْسِي
 ظُهُورًا تَلْقَاءَ ظُهُورِكَ وَلَا أَمْرًا إِلَّا بَعْدَ إِذْ نَكَرْتُ أَرَادَتِكَ
 بَلْ فِي كُلِّ حِينٍ نَطَقَ فَوَادِي يَابَيْتِ كُنْتُ تَرَا بَاتِقِعَ عَلَيْهِ
 وَجُوهَ الْمُخْلِصِينَ مِنْ أَجْبَانِكَ وَلَمَقْتُ بَيْنَ مِنْ صَفِيكَ
 لَوْ يَتَوَجَّهُ ذُو أذنٍ إِلَى أَرْكَانِي لِيَسْمَعَ مِنْ ظَاهِرِي وَ
 بَاطِنِي قِبَلِي وَلِسَانِي وَعَسْرُوقِي وَجَوَارِحِي يَابَيْتِ
 يَنْظُرُ مِنِّي مَا تَفْسِرُ بِهِ قُلُوبَ الَّذِينَ ذَاقُوا صَلَوةَ ذِكْرِكَ
 رَبِّي لِعَسَلِي الْأَعْلَى وَيَصْعَدُ بِنْدِ آتِي أَحَدًا لِي جَبْرُوتِ
 أَمْرِكَ وَمَلَكُوتِ عَرَفَانِكَ يَا مِنْ سَبْدِكَ مَلَكُوتِ الْبَقَاءِ

وما سوت الا نشاء وان قلت الى اتى يا ملا الانشاء
 ما اردت بذلك الا امرك الذي به اظهرتني وبعثتني
 ليتوجهن كل الى مقروص حديثك ومفعد عزف وفتيك
 وانت تعلم ما يحسب البهاء ومقصود البهاء انه ما ارا
 الا جنات ورضاك ويريد ان يطر قلوب عبادك من
 اشارات النفس والهوى ويلتغم الى مدينة البقاء المشجدا
 في امرك ويحتمسوا على شريعة رضائك وعزيمك يا مجي
 لو تعذبني في كل حين بسبلاء جديد لاحت عندي من ان
 يحد شين اجنائك ما يكد ربه تسلوبهم ويفرق اجتامهم
 لانك ما بعثتني الا لاشاءهم على امرك الذي
 لا يقوم معه خلق سمائك وارضك واعراضهم عما
 سواك واقبالهم الى افاق عزك برأيك وتوجههم الى
 شطر رضائك اذا انزل بالهوى من سحاب عنايتك
 الخفية ما يطرهم عن الاحزان وعن الحدودات
 البشرية ليجدن منضم الملائكة الاعلى رواح القدس

والافتطاع ثم ايقم يا الهى على التوحيد الذى انت
 اردته وهوان لا ينظر احد احد الا وقت ينظر فيه
 التجلى الذى تجليت له به هذا الظهور الذى اخذت عهده
 فى ذرئ سببان عمن فى الاكوان ومن كان ناظر الى هذا
 المقام الاعز الاعلى وهذا الشان الاكبر الابنى
 لن يستكبر على احد طوبى للذين فازوا بهذا المقام ثم
 يعاشرون محمدا بالروح والريحان وهذا من التوحيد
 الذى لم تنزل احبته وقدرته للمخلصين من عبادك
 والمقرئين من برتيتك اذا اسئلك يا مالك الملوك
 باسمك الذى منه شرعت شريعة الحب والوداد
 بين العباد ان تحدث بين اجنابى ما يجعلهم متحدين فى
 كل اشئون لتظهر من هذه آيات توحيدك بين برتيتك
 وظهورات التفريد فى مملكك وانك انت المقدر على
 ما تشاء لا اله الا انت لهي القنوم فلم اعلى ميفر ما يد
 اى دوستان حق مقصود اجسمل اين رزايماي متواتر

او بیا یا می مستتابعه آنکه نفوس موقفه بابتها بکمال اشحاد
 بایکدیگر سلوک نمایند بشانیکه اختلاف و آشنیت و غیرت
 از ما بین محو شود الا در حدودات مخصوصه که در کتب الهیه
 نازل شده انسان بصیر در هیچ امری از امور نقضی با او
 وارد نه آنچه واقع شود دلیل است بر عظمت شان او و پالی
 فطرت او مثلاً اگر نفسی تنه خاضع شود از برای دوستی
 الهی این خضوع فی المحبت حق را جست چه که ناظر با یک
 دوست بابتها در این صورت اگر نفس مقابل مثل او حرکت
 نماید و یا استکبار از او ظاهر شود شخص بصیر بعمل خود
 و جزای آن رسیده و میرسد و ضرر عمل نفس مقابل بخود او را
 و همچنین اگر نفسی بر نفسی استکبار نماید آن استکبار بر حق را
 نفوذ بابتها من ذلک یا اولی الابصار قسم باسم عظم جفت
 این ایام نفسی بشئونات عرضیه ناظر باشد بایستید بر امر
 الهی و بایکدیگر بکمال محبت سلوک کنید خالصاً لوجه
 المحبوب حجیات نفسانیه را بنا را حدیه محرق نمایند و با وجود

ناضره مستبشره با یکدیگر معاشرت کنند کل سجایای
 حق را بچشم خود دیده اند که ابداً محسوب نبوده
 که بشی بگذرد و یکی از اجزای الهی از این غلام آرزو
 باشد قلب عالم از کلمه الهیه مشتعل است چنانست
 باین نار مشتعل نشود انشاء الله امیدواریم که لیله
 مبارکه را لیله الاتحادیه قرار دهید و کل با یکدیگر
 متحد شوید و بطراز اخلاق حسنه ممدوحه مزین گردید
 و همشان این باشد که نفسی را از غرقاب فنا شرعی
 بقا هدایت نمایند و در میان عباد بختی رفتار کنید
 که آثار حق از شما ظاهر شود که شما یقیناً اول وجود
 و اول عابدین و اول ساجدین و اول طائفین
 فوالذی انطقنی بما اراد که اسماء شما در ملکوت
 علی مشهورتر است از ذکر شما در نزد شما کجا
 مکنید این سخن و هم است یا لیت انتم ترون باری
 ربکم الرحمن بمن عبوتوا انکم و عظیمه قدرکم و ستوا مقامکم

سهنل الله ان لا تمنعكم انفسكم واهواءكم عما قدر
 لكم اميد وارينم که در کمال الفت و محبت و دوستی
 با یکدیگر رفتار نمایند بشانیکه از اتحاد شما علم
 توحید مرتفع شود و رایت شرک منهدم گردد و سبقت
 بگیرد از یکدیگر در امور حسنه و اظهار رضایه الخلق و الامور
 بفعل ما بشاء و یکدیگر مایرید و اناه لاهو لمقتدر لغیر تقدیر

قولہ تعالی

بحر حجی که در قرا علی سستی ستم بصوتی سیکل ان شیخ و
 ای جمال بقرا قدس وارد شدی و منظر اکبر فائز گشتی
 امواج بحر معانی الهیه را بچشم ظاہر مشاهده
 نمودی و کلمات نامات که هر یک مخزن لسانی حکمت و
 و بیان بود بکوشش خود اصفا کردی و فیوضات
 منبعه رحمانیه و رحمت و اسعه الهیه را نسبت بکل بریه
 بقدریکه عرفان آن ممکن است علی ماینبغنی لک ادراک
 نمودی ای خلیل الیوم باید محبت و رحمت و خضوع و خشوع

و تقدیس و تنزیه ظاهر شود که احدی از عباد و از اعمال
 و افعال و اخلاق و کفایت شمار و احوال و لغت
 امم قبل است تمام نماید که بمجرد استماع کلمه
 یکدیگر را سب و لعن مینمودند اما خلقنا الکفور
 اطوارا بعضی در اعلی مراتب عرفان سازند و بعضی
 در آن مثل انقی غیبی مع لایدرک را در هر یک
 ظهور مشاهده مینماید من غیر فضل و وصل و بعضی هر یک
 ظهور را ظهور الله دانسته و او امر و نواهی او را نفس
 او امر حق میدانند این دو مقام هر دو لدی العرش
 مقبولست و لکن اگر صاحبان این دو مقام در بیان
 این دو رتبه نزاع و جدال نمایند هر دو مردود بوده و
 خواهند بود چه که مقصود از عرفان و ذکر اعلی مراتب
 جذب قلوب و الفت نفوس و تبلیغ امر الله بوده و
 از جدال و نزاع صاحبان این دو مقام نصیب
 امر الله شده و خواهد شد لذا هر بار را چند اگر چه

بزعم خود با علی اقی عرفان طائرند ای جمال غیبی بیع
 لایدرک یوح و یسکی چه که استشام منینماید آنچه را که الیوم
 محبوبت المل حق باید با حسلاق او ظاهر شوند ان الله هو
 شمار العیوب و عظام الغیوب و غفار الذنوب
 امروز روزیت که بحر رحمت ظاهراست و آفتاب غیبت
 مشرق و سحاب جو در تفرغ باید نفوس پر مرده را بنام
 محبت و مودت و میاه رحمت تازه و خسترم نمود چنان
 الهی در بحر جمع و محفل که جمع شوند باید بتسبیح حضور
 و خشیع از هر یک در تسبیح و تقدیس الهی ظاهر شود
 که ذرات تراب آن محل شهادت دهند مخلوص آن جمع
 و جذب بیانات روحانیه آن نفس زکیه ذرات آن
 تراب را اخذ نمایند آنکه تراب بلسان حال ذکر نماید
 انا افضل منکم چه که در حمل مشقات فلا حین صابرم
 و کل فی روح اعطای فیض فیاض که در من و دینه
 گذارده نموده و می نمایم مع همه این مقامات عالیه

و ظهورات لا تخصی که جمیع مایحتاج وجود از من ظاست
 با حدی فخر نموده و منینمایم و بکمال خضوع در زیر
 قدم کل ساکنم ملاحظه در علماء و عرفای قبل نمایند
 مع آنکه در هوای توحید طائرند و بذکر مراتب تجرید
 و تحمید ناطق کلمه از آن نفوس لدی الکلمه مقبول نیفتاد
 و نفی که از تکلم لفظ کلمه توحید عاجز بود چون مقتر
 ظهور موقن شد اعمال نکرده اش مقبول شد و شنای
 نکته اش محبوب افتاد فاعبته و ایا اولی الالبصا
 قسم با مواج بحس معانی که از ابصار مستور است که
 احدی قادر بر وصف این ظهور اعظم علی ما هو علیه
 نبوده و نیست لذا باید کل بایکدی بکبر فرق و مدارا و محبت
 سلوک نمایند و اگر نفسی از ادراک بعضی مراتب عاجز
 باشد نیارسیده باشد باید بکمال لطف و شفقت
 با او تکلم نمایند و او را متذکر کنند من دون آنکه در خود
 فضلی و علوی مشاهده نمایند اصل الیوم اخذ از بحر

فیوض است و یکر نباید نظر بر کوچک و بزرگی ظروف باشد
 یکی کفی اخذ نموده و دیگری کاسی و همچنین دیگری کوبی
 و دیگری قندری امروز نظر کل باید باموری باشد
 که سبب انتشار امر الله کردد حقش باید و گواه است که
 ضری از برای این امر ایوم عظم از فساد و نزاع و جدال
 و کدورت و برودت باین اجاب بنوده و نیست
 اجتنابوا بقدره الله و سلطانہ ثم اتفوا باین القلوب
 باسمه المؤلف لعیلکم بحکم از حق جل جلاله بخواهید که
 بلذت اعمال در سبیل او و خضوع و خشوع در حق او
 مرزوق شوید از خود بگذرید و در سائرین نگرید منتهای
 جهد را در تربیت ناس میبذول دارید امری از حق پوشیده
 بنوده و نیست اگر برضای حق حرکت نمایند بیوضاحت
 لا استناهی فائز خواهند شد اینست کتابیست که از قلم
 امرت العالمین جاری و ظاهر شد تفکر و افیما نزل فیہ
 و کونوا من العالمین نفوسیکم الیوم من عند الله

ما مورد تبلیغ امر و تخصیص داده شده اند بعنایات
 مخصوصه او کل باید نسبت با ایشان خاضع باشند
 چه که آن خضوع تته واقع میشود چون بامر حقست بحق
 راجعت و لکن آن نفوسیکه تخصیص داده شده اند
 باید کمال اتحاد ما بینشان برهن و ظاهر باشد
 دیگر در ایج عرفان و مراتب آن نفوس عند الله شود
 بوده و خواهد بود کذک او قدنا سراج لبسیان
 بین الامکان طوبی لمن اقبس من مشکاته و استضاء
 بانواره اتمه من لهن آثرین المکرهین الحمره رب العالمین
 بنا هر یکا خداوند مهربان

کتابت لدی الوجه حاضر و بلحاظ عنایات مالک السلام
 مشرف طوبی لنفسی حضر لدی العرش کتابها بعد انیت
 عن التوجه الیه بما کتبت ایدی الظالمین کلمه
 در کتابت مشاهده شد که فی الحقیقه کلمه تاته بوده
 و هست اگر نفسی موفق بر عمل ما و شود کل خیر را در آن نماید

و آن اینست یا مولای ما مقتدای مقاصدی رضا ک
 از خدا بخواه بر اینکله ثابت باشی طوبی لمن شرب من هذه
 الکاس و کان من لهما رفین کرم حق لایحیی و فیض
 فی منتهی ابد تعطیل در فیض فیاض نبوده و نیست
 حوائج کل را اجابت فرموده و خواهد فرمود اینکدر
 بعضی اعیان تاخیر شده لاجل مصلحت آن نفس بوده
 البته با حسن از آنچه خواسته فایز شود و لکن از برای یقین
 فی الحقیقه بر ضایعش تمت کند مقامی دیگر مقدر است
 طوبی لهم ثم طوبی لهم و کان فی کتابک اری السماء
 و الارض و البحر الی آخره کلهما اثار قدرتك کخطب
 من ستمک فلا حاجة ان استدعی بک لارسال خطک
 انتهی بلی در یک مقام اطلاق این شأن بر کل اشیاء
 شده و میشود یعنی در کل حرکت قلم صنعتیة الهیه ظاهر و
 و اولوالابصار بیده ظاهر و باطن مشاهده نمایند
 و لکن وجود کل ب حرکت قلم علی معنی و شرافت کل

نسبت به الیه بوده لذا کل محتاج بوده و خواهند بود خود
 آنت که کل را مظاهر آیه اولیه حق داند و در کل
 ظهورات اسمائیه و صفاتیته او را مشاهده نماید
 و آن آیه را مقدس از کل و حاکم بر کل مشاهده نماید
 تا چه رسد بنفس حق تعالی تعالی من ان یقین بخلق
 او یعرف با سونه اگر نسبت را از وجود بردارم معدوم
 صرف خواهد بود چه جای آنکه مظهرت بر او اطلاق شود
 کل با وجود و قائم و او از کل مقدس و منزله لا اله الا
 هو یعنی المتعال ذکر مقام ابوبین در در آخرت نموده
 بود دید یکی از فضاهای مخصوصه این ظهور آنتست که
 هر نفسیکه مطلع امر اقبال بود ابوبین او اگر چه بایمان
 بظهور فائز نشده باشند پر تو آفتاب عنایت الهیه
 ایشانرا اخذ نماید هدامن فضل علی اجتهاد شکر
 و کن من اکامدین او صیکم یا اجتهاد الله بالامانه
 الکبری بین عبادی و خلقی لان یحب یرفع امر الله

فما سؤه و نظیره تقدیس امره بین عالمین کونوا مهتاء
 بین لعباد کذلک وصیتنا بهم فی الالواح ان رتبت
 لهو عیلم بحکم کل توکلوا فی کل الامور علی آنچه عفو
 انه بعلی من شاء ما شاء و مینع عن من شاء ما اراد انه لهو
 المقدر له تدیر لا تخزنکم شئوننا الذی اقد قدرکم
 ما لا یعاد له شیء فی الابداع ان کنتم من العارفين
 استقیموا علی الامر علی شأن لا یزکم اریاح المضلین
 بنا مرد و سبیلینا هر

کتابت لدی الوجه حاضر آنچه مستور مذکور آمد شنیده
 شد انشاء الله همیشه ایام بذكر مالک انام مشغول
 باشید و آنچه سوال شده بود از آیه منزله در سبیل
 که بلوک خطاب شد صحیح همانست که نازل شد
 کلمه ترک نشده حرکت قلم علی در میادین الواح با طوار
 مختلفه مشاهده میشود در مقامی مطلب با بجا نازل
 این بیان موسوم است به سهل متنوع و در مقامی جمع

مابین مقامین لذا در سوره ملوک آیات مذکوره بختصار
 ذکر شده و این افسح است اذ قبل ما بی حرم حبس
 قالوا انهم ارادوا ان یحبسوا الذین کفروا
 اینست اگر گفته شود بچه حرم و عصیان نیز امکان
 حبس نموده آید کوسیند این قوم اراده نموده اند که
 دین را تجدید نمایند از مصدر اعلی جواب نازل
 اگر قدیم را اختیار نموده آید و او تسلیم شده نزد
 شما چرا شرایع قبل را ترک نمودید در اول این آیه
 قل مقدر است که چنین میشود قل لو کان اهتدیم
 هو المختار الی آخر و چون از بیان جمیع معنی قل
 مفهوم میشود لذا ذکر نشد و این مقام ظهور کمال فصاحت
 باری این آیه ترک نداشته و صحیح است و آنچه در آیه آخری مذکور
 داشتید قوله تعالی اطلع من افق الانقطاع بوده و اینکه
 از آیه منزله در لوح پاپا سوال نمودید این عبارات
 تلویحات کلمات اینست که ذکر شده در مقامی مفید

و اتول لكم ان كثيرين سياتون من المشرق والمغرب
 ويكفون كعب ابراهيم واسحق ويعقوب في ملكوت
 السموات واما بنو الملوك فيطرحون الى الظلمة الخارجية بل انك
 يكون البكاء وصرير الاسنان ودر مقام ديكر مذکور
 ان التوراة قد جاء الى العالم و احب الناس الظلمة
 اكثر من النور لان اعمالهم كانت شريرة لان كل من
 يعمل سيئات يبغض النور ولا ياتي الى النور لهذا
 تخرج اعماله واما من يفعل الحق فيقبل الى النور لكي تظهر اعماله
 انها بالتمه معسولة انتهى از دو فقره مذكوره تلوح
 بيان مالک آسماء در آيه منزهه معلوم ميشود بعضی
 بیانات در بعضی از الواح راجعت بکتاب قبل و ماسطر
 فيها در این ایام مخصوص از برای ملت زردشت الواحی
 نازل و آنچه در کتب ایشان تا امروز مستور بود مذکور
 آمد و لکن تا ما عند هم معلوم نشود احدی بر تلویحات
 کلمات منزل آیات مطلع نخواهد شد و اما ما سئلت

من الارواح وطلعت على بعضها على بعض بعد صعودها
 فاعلم ان اهل الجحيم الذين استقروا على تفتيته احمراء
 اولئك يعاشرون ويوانون ويجالسون بطيرون
 ويقصدون ويصعدون كأنهم نفس واحدة الا أنهم
 هم لم يطلعون هم الناظرون وهم لعمارفون كذلك
 قضى الامر من لدن عليم حكيم اهل بهيمة در سفينة الهية كتند
 كل از احوال يكديكر مطلع و باهم مانوس و مصاحب و
 معاشر اين مقام منوط با بعتان و اعمال نفوس است
 نفوسيكه در يكدرجه واقفند مطلعند از كميات و كميات
 و در انج و مقامات يكديكر و نفوسيكه در تحت اين نفوس
 واقفند كما هو حقه بر مراتب و مقامات نفوس عالیه
 از خود اطلاع نيابند لكل نصيب عندك طوبى
 لنفس توجه الى الله و استقام في حبه الى ان طار روحه
 الى الله الملك المقدر لغفور الرحيم و اما ارواح كفا
 لعمرى حين الاحضار عيرفون ما فات عنهم و ينوون

و تضرعون و کذلک بعد خروج ارواحهم من ابدانهم
 این بهی معلوم و وضاحت که کل بعد از موت متعلق بافعال
 و اعمال خود خواهند شد قسم بآفتاب افق اقتدار که اهل
 حق را در آن صیغ سرجمی دست دهد که ذکر آن ممکن همچنین
 اصحاب ضلال را خوف و اضطراب و وحشتی رونماید که
 فوق آن متصور نه نیگوست حال نفسی که جمیع لطیف باطنی
 ایماز ازید عنایت و الطاف مالک ادیان گرفت و آشاید
 چون از قبل و عده جواب شد لذا این مختصر در حسنی که
 ضوضاء مفترین مرتفعست و صیلاح غافلین صوت
 وصیت رعد را منع نموده نازل و ارسال شد
 ایوم باید اجای الی ناظر بطور و مای نظر مننه باشند
 بعضی روایات قبلتیه اصلیه انداشته و ندارد و آنچه هم
 مثل قبل ادراک کرده اند و در کتب ذکر نموده اند اکثر آن بهوا
 نفس بوده چنانچه مشاهده نموده اید که آنچه در دست
 ناس موجود است از معانی و تاویلات کلمات

الهیة اکثری بغیر حق بوده چنانچه بعد از خرق حجاب
 بعضی معلوم و واضح شد و تصدیق نمودند که کلمه از کلمات
 الهیة را ادراک ننموده بودند مقصود آنکه اگر اجتناب الہی
 قلب و سمع را از آنچه از قبل شنیده اند طاهر نمایند
 و بتمام توجه بمطلع امر و ما ظہر من عنده ناظر شوند عندئذ
 اجتناب بوده مع این بلا یای وارده و قضایای نازله سلم
 اعلی دوست نداشته و نذار دالآ ما نطق با سخن از لا
 الہ الا انا المحیی من القیوم چه که نفعی اینکلمه مانع است از
 ورود احزان و لکن اگر تیاویلات کلمات قبل مشغول
 شود معین بر احزان خواهد بود تا بعد خدا چه خواهد
 و وقت چه اقتضا نماید حال بانقدر اکتفارف احمد
 و کن من شا کرین کبر من قبل اجتنابی الذین اختصهم اللہ
 بحبہ و جعاهم من الفائزین و الحمد لله رب العالمین
 بسمہ المقتدر علی ما لیشاء
 ہذا کتاب من لدی المظلوم الی من تمسک بالعلوم لعلہ

يحرق الحجاب الاكبر ويتوجه الى اقد مالك القدر ويكون من
 المنصفين لو سمع نغمات الوراق التي تغن على اقدان سدر
 اسيان لتجذبك على شان تجد نفسك منقطعاً عن
 العالمين انصف يا عبد هل الله هو الفاعل على ما يشاء
 او ما سوية تبين ولا تكن من الصامتين لو تقول ما سوية
 ما انصفت في الامر شهد بذلك كل الذرات وعن
 ورائها ربك المحكم الصادق الالين ولو تقول انه هو
 المختار قد اظهرني ما بحق وارسلني وانطقني بالآيات
 التي فزع عنها من في السموات والارضين الامن
 اخذت نغمات الوحي من ليدن ربك انفسور الرحيم قل تعويم
 مع امره امر وهل يتدران يمنعه احد استما اراد لاؤ
 لو كنت من بعسارفين فكر في ملا التوراة لم اعرضوا اذ
 اتى مطلع الآيات بسطان مسين لولا حظ ربك لقتله
 العلماء في اول يوم نطق باسم ربه العزيز الكريم ثم ملا
 الانجيل لم اعرضوا اذ اشرق شمس الامر من اقدان الحجاب

بانوارها اضاءت افذة لعالمين كم من عالم منع
 عن بعلموم وكم من جاهل فاز بسبل العلوم تفكر
 وكن من الموقنين قدام من براعي الاغنام واعرض
 عنه علماء كذلك قضى الامر وكنتم من استامعين
 ثم انظر اذا تى لميح افقى على قتله اعلم علماء العصر وان
 بين اصطاد الحوت كذلك ينسبك من ارسل الله
 بامرهم المبرم لهتسين ان العالم من عرف بعلموم
 وفاز بانوار الوجه وكان من المعتمدين لا تكن من
 الذين قالوا الله ربنا فلما ارسل مطلع امره بالبرهان
 كفروا بالرحمن وحبتموه على قتله كذلك ينصحك قلم
 الامر بعد اذ جعله الله غنيا عن عالمين اتانكرك
 لوجه الله ولفى عليك ما يشبت به ذكرك في الواج
 ربك العزيز الحكيم دع العلوم وشؤوناتها ثم تنك
 باسم هيتوم الذى اشرق من هذا الافق المنير
 تالله قد كنت راقدا هتترنى نفحات الوحي كنت ضالما

انطقني ربك لمقتدره سدير لولا امره ما انظرت
 نفسي قد احاطت مشيئة مشيتي واقامني على امره
 ورد على سهام المشركين اقرء ما نزلناه للذلوك
 لتوقن بان المسوك ينطق بما امر من لدن عليهم خبير
 وشهد باننا ما منعنا السوء عن ذكر مالك الاسماء في
 ابنجن دعا الكل الى الله وما خوفه سطوة الظالمين استمع
 ما يناديك بمطلع الايات من لدن عزيز حكيم قم على الامر
 بحول الله وقوته منقطعاً عن الذين عترضوا على الله
 بعد اذ اتى بهذا التبيين العظيم قل يا معشر علماء خذوا
 اعنته الافتراءم قد ينطق لهتم الا على بين الارض
 واستماء ثم اصمتوا التسموا ما ينادى به لسان الكبرياء
 من هذا النظر الكريم قل خافوا الله ولا تدحضوا الحق
 بما عندكم اتبعوا من شهدت له الاشياء ولا تكونن
 من المرابين لا ينفعكم اليوم ما عندكم بل ما عندنا
 لو كنتم من المثقين قل يا ايها الضالون قد اتى

الموعود الذي وعدتم به في الكتاب انتم والله ولا تتبعوا
 كل مشرك اثم انه ظهر على شان لا ينكره الا من غشته
 احجاب الاولام وكان من المدحفين قل قد ظهرت
 اليك التي بها فرت نقباتكم وعلما تكم هذا ما خبرناكم به
 من قبل انه لهو العزيز لعليم ان العالم من شهد للعلوم
 والذي اعرض لا يصدق عليه اسم العالم لو ياتي
 بعلوم الاولين وعارف من عرف المعروف و
 الفضل من قبل الى هذا الفضل الذي ظهر بامر يدع
 قل يا قوم اشربوا الرحيق المختوم الذي فكلنا ختمه
 بايدي الاقترانه لهو القوتى لتدير كذلك فصحا
 لعلم تدعون الهوى وتتوجهون الى الهدى وتكون من
 الموقنين بلسان پارسی شنوید که شاید نفحات
 قبض رحمانیه را که ایوم ساطعت بیاید و بکوی دست
 یگانه بشتاید تفکر فرمایند که سبب چه بوده که درازنده
 ظهور مظاهیر رحمن اهل امکان دوری میبستند و بر

اعراض و اعتراض قیام می نمودند اگر ناس در این سفره
که از قلم امر جاری شده تفکر نمایند جیسع بشریة مبتدیه
الهیة شتابند و شهادت دهند بر آنچه شهادت داده و
لکن حجیات او با ما نامراد در ایام ظهور مظاہر احدیة و مطالع
عرضه دانیته منع نموده و می نمایند چه که در آن ایام حق با آنچه
خود اراده فرموده ظاهر میشود نه بارادۀ ناسر چنانچه
فرموده افکلوا مما حکم رسول باللاتهوی انکم استکبرتم
ففرقیما کذبتم و فرقیما تقتلون البتة اگر با ما ناس
در ازمنه خالیه و اعصار ما ضیبه ظاهر میشوند احدی
آن نفوس مقدسه را انکار مینمودند مع آنکه کل لیبالی
و ایام بذکر حق مشغول بودند و در معابد بعبادت قائم
مع ذلک از مطالع آیات ربانیه و مظاہر بتینات
رحمانیه بی نصیب بودند چنانچه در کتب سطور است
و آنجناب بر بعضی مطلعند مثلاً در ظهور مسیح جمیع علمای
عصر مع آنکه منتظر ظهور بودند اعتراض نمودند و چنان

که اعلم علمای عصر بود و همچنین قیافا که افضی القضاة
 بود حکم بر کفر نمودند و فتوای قتل دادند و همچنین
 در ظهور رسول روح ماسویه فنداه علمای مکه و مدینه
 در سنین اولیه بر اعراض و اعتراض قیام نمودند
 و نفوسیکه ابد ال اهل علم نبودند بایمان فائز شدند و
 تفکر فرمایند بلال حبشی که کلام از علم نخوانده بود بسماء
 ایمان و ایقان ارتقا نمود و بعد الله ابی که از علم
 بود بنفاق برخاست داعی غنم بنفحات آیات بقره دست
 پی برد و بالک امام پیوست و صاحبان علوم و حکم
 ممنوع و محروم اینست که میفرماید حتی بصیر اعلیٰ
 اعلمکم و احکمکم اعلکم و مضمون این فقره در الکتاب
 الهیه و بیانات بسیار و اصیفا بوده برستی میگویم
 امر ثبانی عظیم است که پدرا ز پسر و پسر از پدر فرار
 مینماید در حضرت نوح و کنعان مشاهد کنیم
 انشاء الله باید در این ایام روحانی از نسایم بسنج

و فیوضات ربیع رحمانی محروم نمایند بسم معاصم
 منقطعاً عن بعلموم بر خیزید و ندانید قسم بافتاب
 افق آمد در آن صین فسرات علوم الهیه را قلب جاری
 مشاهده نمایند و انوار حکمت ربانیه را بی پرده بینند
 اگر صلاوت بیان رحمن را بیابی از جان بگذری
 و در سبیل دوست انفاق نمائی این بسی وضحت
 که این بعد خیالی نداشته و ندارد چه که امرش از شئون
 ظاهره خارجست چنانچه در سخن عظیم عزیز و مظلوم
 افتاده و از دست اعداء خلاصی نیافته و نخواهد یافت
 الا آنچه میگوید لوجه الله بوده که شاید ما سر از حجاب
 نفس و هوای پاک شوند و عبرت فانی حق که اعلی المقام
 فائز گردند لایضرتنی اعراضهم و لایبغضنی اقبالهم انما
 مذموم لوجه الله الغیبتی عن عالمین انما
 باید از نار محبت ربانی که عین نور است در این ظهور
 صمدانی شبانی مشتعل شوی که جمیع آفرینش از حرارت

آن بمرکت و اهتر از آید و بحق توجه کنند انما الیه
 علی من فاز بانوار الهدی و اعترف الیوم بانته افرد
 الواحد لعلم بحکم قل سبحانک یا فاطر السماء
 و مالک السماء اسئلك بظهورات آیاتک و خفیات
 الطافات ان تجبلی من الذین قبلوا الیک و اعرضوا
 عما سوک و اعرفوا بفردانیتک و اقرؤا بوحدهک
 و طاروا فی هواء قربک الی ان جعلوا اسراء فی دیارک
 و اذلاء بین بریتک ای رب قد تسکت بحبل موید
 و تثبت بذیل عطاءک اسئلك ان لا تطردنی عن
 بابک الذی فحتمه علی من فی ارضک و سماک ثم
 ارزقنی یا الهی ما قدرته لاصفیائک و کتبته لاجتبابک
 ثم آیدنی علی خدمتک علی شان لا یمنعنی اعراض
 المعرضین عن اداء حقک و لاسطوة الظالمین عن
 تبلیغ امرک بل تمنعنی یا الهی عن قربک بعد اذ نادیتنی
 الیک و هل تطردنی عن مطیع آیاتک بعد اذ دعوتنی

الی افق فضلك ای رب هذا عطشان اراد فرات
 مكرتک و جاہل استترب الی بحر علمک علمنا الہی
 من علمک المکنون الذی حیثیت ما کان مع ما یکون
 ثم جعلنی طاقاً حول رضائک و خاضعاً لامرک
 و خاشعاً لاجتنابک الذین قصدوا القاتک و فازوا
 بانوار و جہک و دخلوا المدنیۃ التی فیہا فاحت فحی
 و جیک و سطعت فوحات الہامک انک انت
 المقدر علی ما تشاء اشد انک انت المہیمن علی
 من فی الارض و السماء و المقدر علی الاشیاء
 لا الہ الا انت المتعالی المقدر لہیمن لقیوم
 الافئدین الالاع علی

اکھدندہ از تجلیات انوار تیر اعظم افق عالم روشن و میرا
 و فیوضات رحمانیہ از سماء مرحمت و مکرمت جاری
 و نازل طوبی از برای نفوسیکہ بوساوس نفس
 خبیثہ از شاطی بجر احدیہ محرم نمانندہ اند و جہات

و همینه را بعنایات ملک برتیه خرق نموده اند ایشانند
 نفوسیکه خمر رحمت را از ایادی فضل من غیر تامل گرفته
 و نوشیده اند ان لهم حسن ثواب ای طائران هوای
 رحمن و طائفتان کعبه عرفان بشنوید ندای این مظلومرا
 که در نتهای شدت و بلا شمارا فراموش ننموده و در
 کل حیان اجبای رحمن را امرینماید با آنچه خیر است
 از برای ایشان عما خلق فی السموات و الارضین
 اعظم از کل امور استقامت و اتفاق بر کلمه جامع الهیه است
 انشاء الله از فضل رحمانی و عنایت جانی کل آن
 فائز شوید این بسی واضح و معلوم است که آنچه ذکر میشود
 مقصود خلاصی نفوس است از بجن نفس و هوای ارتقا هم
 الی الافق الاعلی انشاء الله باید کل مهتک بجبل محکم
 استقامت شوند و متشبث بذل اتحاد و اتفاق
 گردند باید بشانی بر امرستقیم باشند که نفحات آن مضطربین
 و متزلزلین را مستقیم نماید پس هذا علی الله عزیز

ان را يتم بحسب قولوا لباي حجة اقبلت و باي برهان
 اعرضت عن الله المقدر لعنيزا بحكم انك شعبت
 اهوآء الذي ما عرف اليه من عن شمال الا انه من الاخير
 والذي اغونك قد اخذناه بذنبه اذا في بحر الناقول
 ثبت اليك ما محسوب العالمين ضرب على فنه
 من يد القدرة و قيل اصمت يا ايها المشرك لهجيد
 انك دعوت الناس الى الذي ما رايته و ما عرفت
 و ما اطلعت على امره و انت تصدقني في ذلك لو تكون
 انصيفين يا عبد ارحم نفسك و نفس الناس و لا تتبع
 الذين اتبعوا الا و اثم و جعلوا لا نفسهم اربابا من
 دون الله دع ما عندهم ثم استقم بالاستقامة لكري
 على ربك فاطر الارض و السماء كذلك يا امرك تلك
 الاسماء لو كنت من العالمين بلسان پارسي
 القا كنيد كه شايد كلمات نصحية زبانية را ادراك
 نمايد و بشاطي بحر عظم راجع شود عجب در زيت كه بعد

امواج بدیعہ سیمعہ بحر الطاف الہیہ و اشہاقات
 کلمات ربانیہ با اشارات عمیقہ خلقہ بالیہ خلافت
 و امثال آن از شاطی بحیر احدیہ ممنوع و محروم
 مشاہدہ میشوند قل اللہ بعلم ما فی قلوبکم و ما انتم
 بہ ناطقون و تنکلمون در این ایام روحانی بابدل
 بطراز بدیع رحمانی فائز شوند مقدساعن کل ما فی ابدا
 الناس و عن کل ما سمعوا ما چه رسد بخلافت
 مجہولہ کہ از ناجیہ کذبہ ظاہر شدہ امثال این
 اذکار سبحات مجلدہ بودہ کہ کثر برزیہ از خرق آن عاجزند
 و لکن از برای حق عبادیست کہ بقدرت الہیہ کل را
 خرق نمودہ اند و بدوست پیوستہ اند الیوم آل نبتہ
 نفوسی هستند کہ جمیع من فی السموات و الارض را
 معلق بارادہ حق دانند بشانیکہ اگر بخوابد بکرت
 اصبع ارادہ ذرہ تراب را با علی ذرہ ابداع رساند
 و همچنین اعلی ذرہ را با دنی ذرہ راجع فرماید کل

ما يقول هو حق وما يحكم به نبي سبغى ان يكون محبوبا رفيا
 بديع حسن جميع ابجاث در اين ظهور ظاهرا هر لو كان
 الناس فيه تفتكرون باری بعضی اهل بیان
 باقوال ارا اهل اهل سرفان ناسرا از شر بغير حسن
 منع نموده اند بجز فحیم و امثال او بگویند بعین
 بصیرت مشاهده کنید هزار سال او ازید جمیع
 فرق اثنی عشریه نفس موهوم میرا که اصلا موجود نبوده مع
 عیال و اطفال موهومیه در مد آن موهومیه محل معین
 نمودند و سا جدا بودند و اگر نفسی انکار او بینمود
 فتوای قتل میدادند الا انهم من عبدة الاوام
 فی کتاب رنگ تعبیلیم انجیر و بعد از تولد نقطه در
 ارض معروفه نزد صاحبان بصیرت واضح شد که
 آنچه در دست قوم بوده کل باطل و تبعیسی بوده بهمین
 قسم در جمیع مطالبی که نزد آن قوم است مشاهده
 کنید انی لا احب ان باخرق بعض الاحباب طیبی

تقویٰ بخرق بانامل لہقیس لیری ماہو المراد عند ربہ
 مالک الایجاد کل در اینظہور نامور تذکرہ در نفس ظہور و آثار
 او مقدساً عن الكل مشاہدہ نمایند و این فضل
 مخصوص این ظہور بودہ و همچنین مسفر باید اذ انظر تبدل
 النور بالظلمة و الظلمة بالنور مع ذلك ينبغي ان
 ومنتہای او مطلع نیستند از مطلع انوار احدیہ و شرق
 آیات الہیہ محسوس ماندہ آید بگویند قدری بیان فارسی
 ملاحظہ کنید لعنکم تدعون الموموم و ترون شمس
 اسم ربکم اہتیتوم مشرقین آسموات و الارضین
 بشنودند ای ناصح این را و قطع نظر از آنچه
 استماع نمودید در آیات الہیہ نظر نمایند و در ما ظہر
 فی الظہور تفکر کنید لعنکم تدعون الہوی و تتوجہون
 الی اللہ لعلکم یحکم ان تکفروا انتم و من علی الارض
 جمیعاً انہ لہو الغنی العجید انتم یا اجابی فی القاب
 دعوا بہولاء ثم استلوا بالقلوب الی شطر اللہ المقدر

المعزير المحبوب كونوا على شأن تستضيءون بحكم الايمان
 وتوجه بحكم الوجوه الى شطر ربكم لعزير الودود احمدوا الله
 بما جرت اسمائكم من قلم الوحي ونطق باذكاركم
 لسان المبسوط نسئل الله ان يؤيدكم على الاتحاد في
 امر ربكم ما نال يوم المعاد ويجعلكم من الذين لا خوف عليهم
 ولا هم يحزنون اشهدوا كاس احيوان بالروح و
 ارتجان عسما للذين كفروا بالرحمن وكانوا عن لقاءه
 هم معرضون طوبى لكم بما ذكرتم من لدن مالک القدم
 في السجن الاعظم وتوجه اليكم طرف الله المقدر لهم من
 القوم بايستيد بامر الله بشايتكم مضطربى مستقيم
 شود و هر عطسه رمی بجرکت آید و جهد نماید تا طلعت
 امکان از انوار ذکر رحمن ستیغ شود انشاء الله کل بما
 یدلیق لشونکم و نسبتکم الی الله قیام نماید سدره نستی
 تکلم میفرماید بکوش جان بشنود لسان رحمن در نطق است
 باصغای آن فائز شوید کذلک بذر کریم و حکم المتکلم اعلم

یا آمائی هناک افرحن بما ذکرتن من بعثتم الاعلیٰ علی شتمقرن
 علی امر الله مالک الاسماء کذکک بعظمتک ربکین فی
 هذا اللوح الذی طرز بطراز بیان الله العزیز المحمود ای اماء
 من انشاء الله لم یزل ولا یزال از کوثر محبت غنی بی نوال
 بیاشامید و بذکروثنایش ناطق باشید انما البهائم
 علیکم یا اجتاء الله و علی الذین یسمعون قولکم فی هذا

الامر الابدع العظیم

هو الله تعالیٰ شیاندا العظمت و الاقتدار

ای ایمن بغایت رب العالمین با فوق تبیین فائزندی
 و با شرافات انوار جمال قدم در این نیز انام
 موفق کشتی امر در قبضه قدرت حق بوده و خواهد بود
 بسا از نفوس را بعد از اقبال از ادنی مقام با علی
 ذروه استنعا که مقرر تجلی انوار و جبهت کشاند و بخت
 ابھی رساند و بعضی را از اعلیٰ علو بما اکتسبت ایدیم
 به پست ترین مقام مشرد هدایته یفعل ما یشاء و یحکم ما یرید

نیکوست حال نفسی که از کاس انقطاع در ایام کهن
 ابداع نوشید و بخلوص تمام بخدمت سلطان انام
 قیام نمود چنانچه مشاهده میمانی که بعضی از اوقتی قطع
 بشانی طالع شده اند که خرقه رفق و معدوم
 شمرده اند و از ما عندهم لما عند الله گذشته اند
 این نفوس اگر چه اقل از کبریت احمر بوده و خواهند بود
 و لکن در این ایام بفضل رحمانی و عنایت ربانی
 معدودی مشاهده میشوند که بحال همت در خدمت
 امر گریسته اند قدر این نفوس ایوم معلوم نه و لکن
 و نفسی الحق سبحانه و تعالی الظاهر و الباطن
 مرجع کل ذکری خیرة لهو الهت را القدر من قبل المظنوم
 جمیع اجبار را تکبیر برسانند و صیتت مینمایم جمیع
 برتیه را بر استقامت بر امر و دیانت و امانت که
 لم یزل و لایزال محسوب بوده طوبی لمن یزین بیکه
 تقیص الامانة باید کل ما بین تسمیص منبر فائز شوند با جمیع

من علی الارض از عمل اجبای حق مهتدی کردند نفس عمل
 خیر مادی عباد بود چنانچه مشاهده شد که از بعضی از
 اجبای الهیه که بعضی اعمال حسنه ظاهر نفس آن اعمال
 از اقبال نمودند و بشاطی بجز احدیه متوجه شدند
 شستی بی رانجه خلق شده از برای کل اشیا عرفی بوده
 و خواهد بود طوبی لنفس متضوق منحصرا عرف متیض التقدیس
 انها من خیرة المخلوق لدی الحق ان ربک لہو العظیم
 ابیر نعیمالک یا این بما اقبلت و دخلت و حضرت
 ذفرت و رایب و سمعت ذاء ربک لعسل العظیم باید
 بحرارت محبت الهی در هر بدی چنان ظاهر
 و شتعل باشی که کل از آن حرارت بکرت آیند و نقل
 بشیر بر ب توجه نمایند چه که بسیل حل مقطوعست
 بما اکتبت ایدی الظالمین ای این علت حرک
 حرارت بوده و علت حرارت کلاما شد لذا باید اجبای
 بنا رکله الهیه عباد را از شمال ظنون بمین بعضی کشند

و از حرارت کله ربانیه چنان بجزکت آیند که از عوالم غیبیه
 قانیه بمعارج منبسطه باقیه عروج نمایند ای امین اگر
 ناسر آداب و اخلاق ربانیه که در الواح منزه مثبت
 شده عامل میباشند هر انیه مشاهده می نمودی من
 علی الارض محبت لالی الله ربک و رب العالمین
 و مقام تقدیس و تنزیه و اقبال و قرب و لقاء اموات
 ظاهره منافات نداشته و نخواهد داشت در این ظهور
 اعظم کل کجب و اقراف و صنایع متوکل علی الله من
 ایتوم ما مورند و این حکم در الواح موکد انازل
 طوبی لفرقانبا امر من لدن رب حکیم العیلم افرح یا امین
 بازیتناک بتسمیص الامانه ثم احفظ هذا المقام قل
 لک الحمد یا الله العالمین نسئل الله ان یوفقک
 فی کل الاحوال و یؤتیک علی ما ارادته ولی الخنین
 بعضی از بلایای این مسجون مطلع شده بر هر ذی
 بصری مبرهن است که در بحر بلا غریقیم و تحت ابادی

ظالمین جالبی است که با احدی از اعلیٰ اجساد من اهل
 الظاهر و ماد و مخمس مداهنه در امر الله ننسودیم
 چنانچه از الواح منزه که بر وسای ارض ارسال
 شده استفاد میشود لذا بر منصف بصیری واضح
 و معلوم است که جمیع آن نفوس ترا با بحال
 کین در مقصد این ناطق بسین بوده هستند و مع
 این امور در کل احیان نفس را بحق خوانده و میخواهیم
 اگر اقل من آن بس در ظاهر نظر نماید بیقین میداند که این
 امر بقدره الله ظاهر شده و بحال سلطنت و اقتدار
 الهیه با هر گشته و ابد آبا سایش و راحت و خلاصی
 خود ناظر نبوده و نخواهد بود مثل او مثل عنیدی است که
 تحت محالطنم گرفتار شده ای اهل ارض شنید
 ندای منظمی را که خالصا لوجه الله ندای منماید و قدر
 در دنیا و حوادث و عواقب آن گفتگونیست و همچنین
 در اشرق من افق الامر و ما ظنیر فی آیات شایسته تقدیر

ادراک نمایند که صاحب مذاقند میفرماید و با برانته تکلم
 میسزاید تا از فراق غافلین و ظنون متوهمین
 چه نفوسیکه با بسم حق مذکورند و چه دون آن از مقامات
 باقیه ممنوع و محروم نمایند این مسجوزاتش هرف
 مشاهده نمایند و از جمیع اطراف سهام متوالیای متواتر
 بر او بیاید و لکن از عنایت الهیه تا حال محفوظ مانده و بعد
 الامبریده انی احب با حبه و ارید ما اراده و اشتاق
 ما قضی القدر لی لان ما یظهر من عنده هو محبوبی و محبوب
 قلبی انی خیر لی ان الله العزیز الرحیم ای این انچه
 در حضور القاشد باید بجمال حکمت معلول داری
 اذا تم علی لیسلاذ قل یا الهی و سیدی و محبوب
 فوادی و رجاء قلبی و المذکور فی ظاهری و باطنی
 استلک با بسمک الذی نفق نفسی فی سبیلک
 و حمل لیسلاذی فی جنتک و اظهار امرک ان ترسل علی
 هذه الدیار فحاشا تبصر حمتک و الطافک

اى ربه هو لآء عبادك وهذه ديارك ولو انهم
 احتجوا بابها هو انهم وبها منعوا عن التوجه الى شطر
 فضلك والاقبال الى كعبته عرفانك ولكن انت
 الذى سبقت رحمتك الكائنات واحاط فضلك
 بالممكنات استئذ بك باسمك الباطن الذى ظهر
 بسطانتك وجعلته حيب منا على من فى ارضك وما انك
 ان لا تدع هو لآء بابها تختم انزل عليهم ما يجعلهم مقبلين
 الى شطر عنايتك وناظرين الى وجهك فانظر اليهم
 يا الهى بلججات رحمتك ونذايا دهم بقدرتك
 وسلطانتك اخرج يا الهى من حيب عنايتك يد قدرتك
 وبها اخرج البججات التى حالت بسينهم وبنيت ليس عن كل
 شريعة قربك ويطوفن حول ارادتك ومشتيتك لو
 نظر دهم من بخلصهم من النار يا نو راسوات الارضين
 وحسب الامر بركت ازاجتاي الهى را ملاقات مؤذى
 شوقنا الى هذا الشطر البعث من قبل الحق امر يرجوع كما سيد چه

امرا این ارض بسیار صعّب شده و بی اذن جسم حاصلی
 نخواهند برد اینست حکم محکم امرتیه که از قلم اراده باذن لکن
 بر تبه جاری شده و البهائم علی من اشبع الحق و سمع ما امر به
 هو اللّٰهُ

عاشق را نزد معشوق اظهار هستی و خود بینی جائز نیست از خطا
 از این بسبب تجاوز نماید از عشاق محبوبه نگیرد عشق
 نفس زنده بقول نگیرد باز موش مرده شکار
 بلی بعضی از عاشقان اظهار صدمات و شدائد خود را
 در پیشگاه محبوب امکان نموده اند و مقصود از آن
 اشتغال با محبوب و اصفای حضرت مقصود بوده
 نه ذکر نفس و همی حال قاصدی از اعلی مقاصد
 عرف مقصود نازل و بکلماتی ناطقین بیهید که میگوید و چه میگوید
 مانته لو عرفتم و علمتم ما و رأء ستر الکبریا یمن اسرار
 ربکم اعلى الاعلى لقد یتیم بانفیکم حثانته مالک السماء
 باری قاصد معهود حکایتی ذکر نموده که دستش در بطور شوق

بودیم و محبوب آفاق بقصد حبس با بیرون تشریف بردند و بجز
 تمام از مدعیان محبت رجا فرمودند که این سفر و هجرت
 اگر چه بطا سهرل و آسانت و لکن در باطن شدید و باب
 امتحان و اگر بصورت بسطنت و اقتدار مشهود لکن معنی
 محبت و اضطراب را لایحسی مکنون عرض خود میرید و محبت
 بر خود میدید و بگذارید تا نفس خود هجرت نماید آنچه
 کلمات محبت آینه و شفقت نکیز بود تا بحال و نصیح
 فرمودند مفید نیفا د این بنده و جمعی با دعای انکه زادی
 بجز رضای دوست نخواهیم و مقصودی جز وجه محبوب
 نداریم بجان خود معتکف و از نصوح و بقدر دوست غافل
 غم سفر نمودیم و با طلعت محبت بوب هم سفر و هم سیر شدیم
 قدری که بادیه سپیدیم نار حبت محمود و جمال شوق محبوب
 تا انکه از آن معتام تجاوز نمودیم حسنا ترا سیتات شدیم
 و سیتات را عین حسنا ت دانستیم تا انکه وارد جزیره خضرا
 شدیم فلک الهی در آن ارض روحانی بر جودی امستوی

گشت و بعد بر اکب هوی در بیداری غسول و او نام در صبح
 و شام ساز بودیم گاهی مجتمع و گاهی متفرق و گاهی محب
 و گاهی بغضات ایام دلیالی ببری بر دیم سلسبیل بیان
 در کل احوال از کوشش و زحمات جاری و لکن عطش مفقود
 و انوار و جود از افق جلال مشرق و لکن اقبال غیر موجود
 هر چه بودیم و کجا این فنس زدیم و از توجه بچی کاستیم
 در این احوال بجز برضیه و شئونات غیر لائقه چنان
 در غمات غفلت و هوی غرق شدیم که از احوال خودیم
 غفلت نمودیم و در جمیع احوال طلعت محبت بربا با کمال
 شفقت و ملاحظت ملاحظه مینمودیم بعضی از ما متحیر
 که اگر احاطه علمیه الهیه موجود چگونه میشود با این افعال
 ردیه محسوب شویم بالاخره حق را غافل و خود را عاقل
 و عالم شدیم غافل از آنکه رحمت کبری ملغ است
 از بهتک استار و اگر خدمتی نمودیم اتبعناه بالحق
 و الاذی و بعد از آن ارض اراده هجرت فرمودند

و مجدداً کل را از حضور منع نمودند مستشرق شدیم و متنبت بخشیدیم
 که علت منع چوینست بجهت مرتبه آخری هجرت نمودیم و با
 حضرت مقصود بادیه ناپس نمودیم تا آنکه وارد ارض آخری
 شدیم و بادوست در یک محل آرمیدیم و سترابو اس
 نفس مشغول گشتیم تا آنکه آتش هوی غلبه نمود و از نظر اهی
 ممنوع شدیم و از کثرت لقا قدر وصال از نظر افتاد
 و پرده حیا از هم درید و حال محسوس برادر محلی صبر نمودیم
 و در کل صین از هم نام طنون و رماح او نام بقدر وسع قوه
 بر او دینغ نمیداریم چه که مجوس و مسجون و فریدش باقیم
 غفلت بمقامی رسید محلی را که بیسمع ملا اعلی با و نظرد
 و از او مستند آن محل مبارک جهره فبشج کلمات ناطقیم
 و باضل اعمال و اخر آن عالفتبنا لانا ما اثرت فینا
 کلمات الله و مع ذلك متنبت نشدیم و اقل اگر وفا نمودیم
 ننماییم نشی بدگری ذاکرونه بتوجهی مشنول حکایت
 کنند که فضیل خراسانی کان من اشقی از باد و یقطع نظیر

انه عشق جابریه و اما با لیله قصد احدی را اذا سمع احد غیر
 هذه الایة الم بیان للذین امنوا ان تخشعوا له لعلکم ترحمونه
 و اثر فی وقت بله فقال بی یارب قبی ان و جان من رج و تابع
 قصد بیت الله الحرام و اقام فیہ ثلاثین سنه الی ان صعد
 روحه الی الافق الاعلی عجببت که کلمه الله را از لسان یکی از
 عباد شنید چنان مؤثر افتاد که در یک آن از حنیض مکان
 باقی رحمن راج شد و این عباد در لیالی و ایام متتابعه
 ایات نفیات نفس رحمانی را از لسان قدرت عظمت
 استماع نمودیم و نفیات تاثیر شنوده که اقلان بعض
 افعال و اعمال و ظنون و اوایام خود مطلع شویم چنانکه
 کاینکه تمام رسید فلک بیان بر جودی لسان منصف و مدبر
 و قیام زبان منقطع و بهوش لب بصیبننا الا ما کتب الله
 لنا نسئل الله ان یفتح ابصارنا و یعرفنا نفسنا
 و اعنائنا ان لم نوفق علی معرفه نفسنا سبحانه نوفق علی
 معرفه نفسنا الغافله و یخفف عننا و جونا بحجبات المانع

لذاه مشرقاً عن افق الفضل والعیایة و تنقطع عن منیة
 الامکان والا کوان و نتوجه الیه بکلنا انه هو ربنا الرحمن
 وسند ان یوقفتا علی التوبة والانابة فی کل صباح
 و مساء و یحفظ مشرق انوار وجهه عن رماح اجتابة لانه
 ما اراد معینا سونه و انه مبدئه و مشوئه و یقول لا اله الا الله
 بنا مرخدا و نذکینا

ذاء الله از شرط عکام تفع و میسر ما ید طوبی از برای
 نفوسیکه الی الله توجه نموده اند و ندای الهی را بکوش
 سر و سر اصفا کرده اند آن نفوس از اهل منظر که بر بند
 و از شاربان حسیق اطهر مخصوص نفوسیکه در این
 ایام که ظلمت او بام کشر اتام را اخذ نموده از تو بچشم
 احدیه ممنوع نشده اند ایست که لم یزل و لا یزال مظان
 قبل ذکر این نفوس را در الواح فرموده اند در این فتنه
 مشاهده میشود که مقبلین خالص اقل از کبریت احمدند
 اگر عباد لذت ندای الهی را ادراک میکنند و بعبادت

محل نزول کلمه پی میسردند جمیع بحجاب بطررت الارباب
 توجه می نمودند لم یزل و لایزال بر مظاہر الهیة ظلم لانهایه از
 مطالع فرعونیه وارد و با کمال قدرت و اقتدار جمیع را
 تحمل میسردند که شاید نفوسی چند از کدورات ظنون
 و او هام مقدس شده بمعارج عسرا حدیه عروج نمایند
 مع آنکه جمیع مشاهده می نمودند که آن مصداق امریه مخصوص
 نجات برتیه تحمل شد آند می نمایند فعلوا ما فعلوا الا لغتہ
 علی القوم الظالمین کل عالمند بانیکه دنیا را بقایست
 و اذ جاء رسول الموت لا یحجبه حجاب و لا یمنعه حصره
 قادر و لایروده سطوة ظالم با علم و عیتان با ین مقام درین
 ایام معدوده که معلوم نیست که یوم دیگر فوق تر باشند
 یا تحت آن کل در سبیل نفس و هوای سالک و از حق صل و علا
 غافل و بجان خود اراده نموده اند که سراج الله را بین
 ما سونه اطفا نمایند و سدره الله را انما جنبته قدسینه
 منع کنند این مثل آنست که قطره طح اجاج با بحر ضد متواج

مقابله نماید و در دفع آن بر آید بل معششس الجحار من سبحان
 اهل الحجاز تالله قد شقت انامل القضاء الجحاب الذی
 حال و اشرف عن افق الاجلال لم یزل صاحبان
 حکم ظاهری منس از توجه بشر احدیه منع نموده اند و جمیع
 عباد را بر بحر عظمی دوست نداشته اند چه که این اجتماع
 سبب علت تفریق اسباب لطنت داشته و میدهند
 و حال آنکه فوالذی زمام کل شیء فی قبضه قدرتیه که نظر
 اجبای حق لازال معشس از توجه باین امور بوده و خود
 بود این امور را هم معنی در انتشار داده اند و حال
 اکثری را تو هم چنان که نغیب اراده حکومت کلیته
 در ارض دارد مع آنکه در جمیع الواح عباد را از قبول
 این شبه منع نموده ایم چه که حسرت زخمت و ابتلاء حاصلی
 نداشته مگر آنکه نفسی قبول این امر کند که نصرت امر الله
 نماید طوک مظاہر قدرت الهیه اند و آنچه مقصود است
 عدالت ایشانست اگر بآن ناظر باشی بدین فسوسند

زود است که حجیات خرق شود و تجلی اسماء و صفات
 اکثری از عباد را اخذ نماید و کل بتقدیس و تترتیه مقربان بارگاه
 حق شهادت دهند تا چه رسد بنفسه تعالی المنسل الله ان یوفق
 عباده و یؤیدهم علی جبه و رضائهم و یفتح عیونهم لیسروه
 و یعرفوه و لا یمنعهم عن هذه الشمس الّتی اشرقت و عن هذه
 اسماء الّتی ارتفعت و عن هذه النعمه الّتی نزلت و عن هذا
 السراج الّذی اشرقت الارض بنوره انه علی کل شیء قدير
 و اما ما رایته فی النوم انه حق لا یریب فیه و الامر کما رایت
 سوف ینظر الله من هذا الافق نورا و قدره و بهما
 تقلم الشمس و تنوار من استبکر علی الله و تستضی و جوه
 الخالصین و سوف تحیط انوار وجه ربک من علی الارض انه
 علی کل شیء قدير اگر چه تقصیل ذکر نشد و لکن بانچه از مصدق
 امر نازل مقصود مفهوم نفس نوم تعبیرش ظاهر است بعد از کل فطن
 الاعظم لا قدر الاعلی
 ذکر من لدنا لمن انار من انوار وجهه لیسیر الوتاب

الذى اذا سمع النداء توجه واذا دعى اجاب ان انى
 وفوا ميثاق الله اولئك من اعلى الخلق لدى الحق سبحانه
 ان الذين عفتلوا اولئك من هبل النار عند ربك
 العزيز المختار قل قنظلم لهين ان الاعظم وتوزن اعمال
 وانه لصراط الله لمن فى الارضين واستسوات به اقبل
 كل مقبل ونطق كل شىء بذكر الله فالق الا صباح ؛
 طوبى لك بما وجدت حلاوة لبيسان عما نزل من
 لدى الرحمن وعرفت مولتك فى بذالته ميص الذى منه
 اضانت الديار قد ارسلنا اليك من قبل كتابا فى
 فاحت نجات عناية ربك لعزيز الغفار ثم من قبله
 كتابا اخر الذى به اشرق شمس لفضل من افق رحمة ربك
 على من فى الابداع اياك ان يحزنك شىء او يمنعك طغيان
 الذين بغوا على الله اذا اتى فى ظلال عنمام اذا اخذك
 حزن فانظر فى امرى وتفكر فيما ورد على هذا المظلوم
 اذا تبلى بين يى الحسين الذين اعرضوا عن الله بعد اذ جلم

ملكوت الايات طوبى لقوى ذم على امر ربه ولنا ديننا
 بهذا الاسم بالحكمة والبيان قل يا قوم اين الذين
 ظلموا في الارض معبوسين واين الهة الالهة والشيطان
 واين الذين حاربوا الله ورسوله قد اكلوا ايمانهم
 ايمان القاس بالباطل ان ربك لشديد العقاب
 ما يبقى انه ما قدر للمقرئين كذلك قضى الامر في الاول
 لعمرى سيفنى ما عند الناس ويبقى العزة والاقدا
 من قبل الى مطلع الانوار تالله لو يسمعون صير ربك
 الا على ياخذ تخم جذب الله على شان يضعن الملك
 عن وراهم هيتبلن الى الملكوت كذلك نزل من سماء
 البحر في هذا الحين الذى ينطق لسان لعنت الملك
 لله المقدر لعنيز التوار مثل مثل الذى ركب البحر
 واخذته الامواج من كل الجهات انه في تلك الحالة
 ينادى لهسرية ويدعوهم الى العذرة الارباب
 قبل اهل هذا البحر من بين النساء او بعضاء فانصفوا

یا اولی الاغضآء و لا تمکونوا کالذین رأوا قدرۃ الله و
 انکروا الا انهم من اصحاب التیسیران کل یظنون انهم
 علی امر من الله لا و مالک الایجاد قد عجز الا و ما من فی
 الفسنة و لما جاء الیققات و اتی مطلع الایات فرغوا
 و صاحوا ان هذا الا فسنة کذاب قل اتقوا الله و لا تقابلوا
 الذر بالصدف و لا الجوهر بالجسرف کذلک یا مرکم بکم کتاباً
 لعباده الذین خلقوا بامرہ المصیبن علی الافاق ای نظر
 الی الله حمد کن محسوب عالمیانرا که بحیث فائزی و بذکرش
 ذاکر و بشرش ناظر این از فضل عظیم بوده و خواهد بود
 انشاء الله در جمیع احوال مراقب امر الله بوده چه که آنچه
 منسوب بحق است باقی و دائم و ثابت و مادون آن فانی
 و معدوم تقوی ضعیف الیوم شاعر نیستند بعضی در تبه
 غفلت مبتسلی و بعضی بکلمات عتیقه بآلیه خلقه از بشر
 احدی ممنوع هزار سنه او ازید آن نفوس مو هو مہ شخص
 مو هو میراد بدینہ مو هو مہ معین نموده و باو عاکف و بعد از

ظهور نیز عظم قلیلی خرق حجیات او دام نمودند و ما بقی بهمان
 او دام باقی طوبی لقوی خسرق الاحجاب سلطان ربه العزیز
 القدیر آنچه در دست اهل فرقان از قبل بوده جمیع را بیان
 فقره مذکوره قیاس نماید همیشه متوهمین بوده هستند
 چنانچه حال مشاهده میشود شرک با نعت و اتباعش بذكر
 خلافت مجعوله ناس را از مالک بر تیه منع نموده اند انهم
 الا فی ضلال و ربك لغنی المتعال مع انک کل عالمند
 مطلع بر امر او بنوده نیستند مع ذلک یہیون فی ہیما
 الضلال و لا یسعون باری از این امور هم مخفی
 نباشید چه که از برای حق عبادت یحرقون حجیات
 الا و دام و یحرقون سبحات الانام اولئک لا ینعم فی
 ایدی الناس و لا ینطق به استتم الکاذب انهم انوار
 التوحید فی البلاد و انجسم التجرد بین لعباد سوف ینظر
 معاهم علی بن علی الارض انه لہو المقدر لتدیر و اگر
 از احوال این ارض بخوابید فی خطر اسبین آنچه در الواح

قبل اخبار آن نازل حال ظاهر آن رتبت لهو
 اعلم انجسیر بالیت لم یدرک البناء الالفی فی سبیل
 رب العالمین در جمیع احوال شاکر بوده و هستیم
 و بذکر و شنایش ناطق الله لایمنه شیئی لو بعیت رض خلیه
 الملوک و بعرض عن کل عبد ملوک نسل الله ان
 یوتفک علی خدمته و طاعته و نصیرک بفضل عنده
 انه هو ارحم الراحمین اقا زاکبیر منیر و رفیع برسانید
 و کذک من فی حوکت من عباد الله الخالصین اما
 البهآ علیک و علی من معک من اجآء ربکنا قائم علی
 بنا خداوند یکجا

بجوای دوستان کذب قبل محبوب بعد را آویخت و
 بر صاص ظلم شهید نمود تفکر در نفوس کا ذب خانه
 که ما بسم صدق و امانت و زهد و ورع ما بین ما
 ظاهر بودند نمایند تا از سنز ع این یوم که بر محفوظ مانید
 یکی ذکر جا بجا نمود و دیگری بجای بعضا اشاره کرده کا ذ

دیگر هیچکس موهمی ترتیب داد و بر عرش ظنون مجتهدین
 نمود بی انصافی ناجیه مقدم ذکر کرد و بی انصاف دیگر
 کلماتی با نسبت داد و این امور منکره کاذبه سبب
 و علت شد که سلطان مدینه احدیه را بتمام ظلم شهید نمود
 اگر چه قدرت الهی جمیع حجاب را خرق نماید امور تازه پیش
 نماید و کلمات بدیع اصفا کنید حال یک کلمه میفرماید که
 شاید آن کلمه سدی شود ما بین صدق و کذب و آن
 کلمه اینست طهروا اذ انکم عتمة تکلم به الین نیبون
 انفسهم الی لبیان و یکم خون بنزل و سلطان و مرسله
 چه که این نفوس محجبه بعینه بر قدم آن نفوس حرکت نمایند
 طوبی از برای چشمیکه ببینند و ادراک نماید او از اقوی
 الناس و اقدر هم لدی الحق مذکور است استمعوا
 ما نطق به بشری من قبل قال و قوله الحق نطقه یکساله یوم
 ظهور و اقوی است از کل بیان محض عنایت و شفقت
 این اذکار از مسلم مختار جاری احتفظ و قل ملک اکمل الیه

العالمین حزب شیعه که خود را فرقه ناجیه مبرحومه میسرند
 و فضل اهل عالم میدانستند بتواتر روایاتی نقل نمودند که هر
 قائل شود باینکه موعود متولد میشود کافر است و ازین خارج
 این روایات سبب شد که جمعی را من غیب تقصیر و جرم شهید
 نمودند تا آنکه نقطه اولی روح ماسومه فداه از فارس از
 صلب شخص معلوم متولد شد و دعوی قائمی نمودند
 اذ احرار الدین اتبعوا الظنون والاوامام و امریشا به
 آفتاب بر عالمیان ظاهر شد مع ذلک آن حزب غلبه
 مردوده اعراض نمودند و بر تمل آنجو هر وجود قیام کردند
 ای الملحبا مالک السماء میفرماید در این امور تفکر نمایند
 که شاید صنام ظنون و اوامام رافی الحقیقه بشکنند و باوامام
 نازه که معضیسن بیان بآن متمسک و مثبتند مبتلی نشوید
 بقوت و قدرت الهی بر امر قیام نمایند و عباد را از ظلم
 نفوس مشرکه و ظنون نفس کاذبه غافله حفظ کنید
 در اسرار ستوره تفکر نمایند تا حین ظهور اسرار فرقان

یعنی حزب شیعه از یوم القدر و کیفیت ظهور مطبلع نبودند
 گو یا از بحر آکا بی بالمره بی نصیب بودند و از شرافات
 آفتاب معانی محروم و ممنوع آنچه رطبت بنون و او لام خود
 ادره اک نمودند و آن متمسک بودند امر الهی بر غیر آن جاری
 و نظا هر شد و آن نفوس موهومه که خود را تقای خلق و از
 عالم میسر دهند بظلمی قیام نمودند که طلاء اعلی و ابله اسما
 و ملکوت انشاء کل متحیر مانده اند که نکند نطق استم الا علی فضلا
 من عندہ لتطلعوا علی ما ستر عنکم و تشاهدوا ما کان خلف
 الحجاب بما کتبنا ید الذین یا موانی مبیسما
 الظنون و الال و نام و فتوا علی الذی اتی باحش من لدی
 الهمین ایستوم ای شاربان حسیق مخموم اسم قوم میفرماید
 در فرقه که خود را ناجیه و مرحومه می شنند ملاحظه کنید که عند
 ظهور امتحان از فرقه طایفه باغچه منکره مردود و محسوب
 شدند و در کتاب الهی از قلم اعلی از منظر حسنی مذکور
 و مسطورند انشاء الله اهل حجاب که از اصحاب سفینه همراء

در قیوم اسما، مذکورند باستقامتی ظاهر شوند که لایق این
 امر اعظم و یوم مبارک است امروز روز خدمت و استقامت است
 اگر طفلی بر این امر مستقیم ماند و اقوی از کل بیانت بشهاده است
 و شهادت من ظهیر من قبل و بشر اناس هذا النبأ العظیم
 در اوج عراق و ارض سیر و عین عظم دوستان الهی را
 آگاه نمودیم و بنظر عجل و ناعصتین و طیور لیل و کتاب سجین و
 الواح نار اخبار دادیم تا کل شبانی مستقیم شوند که اهل عالم
 و ما عند هم قادر بر تحریف آن نفوس ثابته مستقیمه شدند
 باید بشایه اجبال مشاهده شوند مانند اوراق که بهر ریجی متحرکند
 و باندک نسبی منقلب گذرک علمک اعلیم و عرفکم العارف
 انخیر و هدکم الی صراطه المستقیم جدا نمایند و بحال عجز و استمال
 از قوتی قدیر سئلت کنید تا شمار را مویده و سیر مایه بر امریکه بظرف
 رضامتین است و همچنین موفق دارد بر عملی که ذکر آن بدوام
 ملک و ملکوت در کتاب الهی باقی و پاینده ماند فرصت را از دست
 ندهید و وقت را ضایع نگذارید قسم بدریای علم لدنی که آنی

از این ایام فضل است از قرون و اعصار یشهد بذلك
 ربکم المختار فی هذا المقام الکریم انشاء الله بنا رجعت رحمن
 حجابات مانعه را بسوزانند و بنور و جشش قلوب را منور دارید
 امروز روز اینکلمه محکمه مبارکه است که از قبل لسان احدیه
 بآن تکلم نموده کل شی مالک الا وجهه امروز یوم الله است
 وحی و صده در او ناطق لایذکر فیسم الا هو این الالبصار
 الظاهرة الخدیة و این لهتلوب لمیزة الفارغة امروز
 روز ابصار و آذان و فتلوبت از حق نخواهید تا این سه را
 مالک شوید و از حجابات مقدس دارید چه که حجاب رقیق بل
 ارق بصر را از مشاهده و آذاز از اصغاء و قلب را
 از تقه منع نماید باینکلمه علیا که از قبل از قلم علی نازل شده
 نظر نماید ای پسران جهان الش
 چشم سر را پلک بآن نازکی از دیدن جبهان و
 آنچه در اوست بی بصره نماید دیگر پرده آزا کر
 بر چشم دل فرود آید چه خواهد نمود

ای دوستان امروز باب آسمان مفتوح بهم الهی
 گشوده و بجز وجود امام و جوه ظاهر و موانع و آفتاب عنایت
 شرق و لایح خود را محروم ننمایید و عمر کرانمایه را قبول
 این و آن تمام نکنید که محبت محکم نماید و در تربیت
 اهل عالم توجه کنید دین الهی را سبب اختلاف
 و ضعیف و بغض نماند لسان عظیمت میرماید آنچه
 از سماء مشیت در این ظهور را منع اقدس نازل مقصود
 اتحاد عالم و محبت و داد و اسل آن بوده باید اهل بها
 که از حریق معانی نوشیده اند بکمال روح و ریجان
 با اهل عالم معاشرت نمایند و ایشانرا متذکر دارند
 آنچه که نفع آن کل را بصحت اینست و صیت مظلوم
 اولیا و اصفیای خود را عالم محبت خلق شده و کل
 بوداد و اتحاد ما مورند باینکلمه مبارکه که از افق قسم
 سلطان احدیه اشراق نموده ناظر باشید و ذکر نمایند
 کنت فی قسم ذاتی و از لایحه کینوتی عرفت حتی

فیک خلقک والیقیت علیک مثالی وانظرت
 لک جمالی ای اهل بحب شما در او طمان و تمظیم
 در سخن اعظم در حینیکه در دریای حیران منفس است
 هر یک از شما را بکلمات و بیاناتی ذکر مینمایید
 که اگر حریفی از آن کلمات بر مریای وجود ممکنات تجلی
 نماید در کل کلمات لاجوب ظاهر شود بشاینکه جمیع
 بیانید و قرأت نمایند این فضل منبتهی از دست
 مدهید و آنچه در سبیل الهی بر این مظلوم و شما وارد شده
 از آن غافل نشوید قدر خود را بدانید و مقامات
 خود را با نسیم حق حفظ نمایند چه که مشرکین و منکرین
 و خائسین بلیاس توجید و اقبال و امانت ظاهر شده
 و بکمال جد و جهد در ضلال نفوس مشغولند ان بکم
 الرحمن یعول الحق و یخبرکم بالفضل و یدیکم صراطه
 استقیم سبل ناس را بگذارید و راههای فلهین را
 معدوم شمارید و بگویند آنه لایمشی فی طرفکم ولا

بعمل ما عندكم قد ظروا و انظر صراطه المستقيم و عرف الكل
 منهجه القويم طوبى لنفس سرتتالى بجر رحمة ربها و
 لا اذان سمعت صرير قلبه الا على و لعين رأت آياته
 الكبرى و للسان نطق بشنانه الجليل قل ان ارجعوا
 على انفسكم و لا تشبعوا الذين كفروا بائنه و آياته و انكروا
 حجة و برهانه و قاموا على الاعراض بظلم مبين اتنى لتعجز
 دعا الملوك و الملوك الى الاسم الام العظيم ان كان مكنونا فى علم الله و مذكورا
 فى صحف المرسلين اى دوستان ذكر جميع در كتب
 الهى بوده و خواهد بود و اگر بعضى از اولياى حق
 بلوح عليه فائز شوند بيقين پس بدانند كه اسمشان
 و تو جهشان و اقبالشان على مراتبهم از قلم اعلى در
 كتاب مذکور و سطور است از حق تا بيد بخوابيد تا با مرى
 كه سبب علت ذكر پاننده باشد فائز گرديد انبى
 و يسمع و هو اعلم الخبير دنيا را شانى نبوده و نيت
 عنقریب من على الارض عبور راجع شوند فالله

انطق کل شیء بشنآء نفسه کما ین دنیا و آنچه در او مشهود است
 نزد صاحب بصیرت کلمه از کلمات الهی معادله نیستیم
 چه که او زائل و فانی بوده و خواهد بود و این بدوام اسماء
 و صفات اتم و باقی خواهد ماند هیچ عاقلی بدلا خطه یوم
 او یومین نعمت باقیه الهیه را از دست نمیدهد برآستی
 میگویم جان لم یزل و لایزال جهنگ کاشن مکاشفه و لقا
 داشته و دارد و لکن او هم و آمال لا تغنی او را از طرک
 قرب منع نموده باید بنا را یقان و نور ایمان حجابات را
 بسوزانند و تسلوب و افنده را منور و ارید جهد نمایند
 تا از کوشش ایشان که از زمین عرش الهی جاری است
 بنوشید هر نفسی آن فائز شد او از اهل بیت در صحفه
 حمراء مذکور است آنحضرت عنایت حق و الطافش
 مقبلین را بصراط مستقیم راه نموده و بعبطیه کبری و
 موهبت عظمی فائز فرموده و در مقام خود را بدین
 و در کل احوال آگاه ما بشید چه ککرا ان در گمین

نادیان بوده و خواهند بود ان ربکم الرحمن بعلم
 الحکیم آیا در ارض طالب صادقی مشاهده شد که فاضل
 فیاض محروم شود یا قاصدی دیده شد که بصدق
 تمام مقصد اقصی اراده نماید و از او ممنوع گردد لا
 و نفسه الحق و اگر بعضی از موحیدین مهتربین و مخلصین
 بر حسب ظاهرا میرا طلب نمودند و آن فائز نشد
 این نظر بکجهتای بالعرض الهی بوده باید مخزون
 نباشند چه که از برای ابرامری میستانی مقرره و مقدر
 اذا جاء الحین یخبر بالحق من لدی الله رب العالمین
 افروا یا اولیاء الله واصفیانہ بما یدکرکم قلمی الاعلی
 فی هذا الیسئل الذی ینطق لسان العظمه انه لا اله
 الا هو المؤمنون الناصحون له عزیرا حمید طوبی لمن
 فاز بالاستقامه الکبری انه من اهل الفردوس
 الاعلی فی کتاب الله مالک الاسماء و فاطر السموات
 الذی ظهر بالحق بسطان مسین ایاکم ان تمنعکم حجبت

الاسماء عن سلطانها و منزلها و مبدعها تستكفيل
 عناية ربكم الرحمن تشتبوا بذيله لمنبر من عمل امر
 يصلين عليه الملائكة الاعلى و اهل الجنة العليا و الذين
 سكنوا في قباب لعظمة امرأ من الله العزيز الحميد
 كذلك ذكركم لمنظوم اذ كان في سجن لعننا فليين و
 علمكم ما يقتربكم في كل الاحوال الى الله لمقتدر المحييين
 العزيز المنير يد انا نوصي الكل بالحكمة و لبسيان في امر
 ربهم الرحمن كما وصيناهم من قبل انه هو الناصح الاين
 تلك كلمة انزلنا في الواح شتى نبيغى لكل من امن بآيته
 في هذا الظهور ان تيمسك بها و يكون من الراغبين و
 نهينا الكل عن كل ما لا يحبته الله و امرناهم بما تفرح
 به افئدة الامم انه هو المشفق الكريم عاشر و ايا اجابني
 بالروح و الریحان كل الاديان اياكم ان تجعلوا
 كلمة الله علة لا خلا فكم اوسبب الاظهار البعضاء
 بينكم قل اتقوا الله يا ملا الارض لا تكونوا من الظالمين

انه یا مرکم با تجدون من عرف الروح لو کنتم من
 العارضین البهائم علیکم وعلی من معکم ویکفکم وینجدکم
 ویسمع منکم ما رقم من اعلم الا علی فی هذا الامر لهرم الظاهرین
 هذا فانطق بلسان العظماء :-

مقصود از تاویل اینکه از ظاهر خود را محسوم نمایند
 و از مقصود محبت مانند مثلاً اگر از اسماء مشیت فاغسلوا
 و جوکم نازل شود تاویل ننمایند که مقصود از غسل
 غسل صحابین است و باید بآب عرفان او را غسل داد و طهارت
 نمود و امثال آن بسا میشود نفسی باین تاویلات و جهش
 با کمال ذنر و وسخ آلوده میماند و بخمال خود با وصل
 امر الله عمل نموده و حال اینکه در این مقام واضح و مستقیم
 که شستن روست بآب ظاهر بعضی کلمات الهی را
 میتوان تاویل نمود عینی تاویلاتی که سبب علت
 ظنون و او با م نشود و از مقصود الهی محسوم مانند در ما
 انزل الرحمن فی لیسر فان تفکرنا قوله تعالی و من یؤت

الحکمه قد اوتی خیر کثیرا بعضی بر آنند که مقصود از این حکمت
 احکام الهیه است که در کتاب نازل و برخی بر آنند که این حکمت
 علم طب است و هر نفسی آن فائز شد بخیر کثیر فائز است چه که این
 مستغرق باینسانست و علم ابدان و این علم اشرف از سایر علومست
 چنانچه از قبل لسان حکمت باینیکله علیا نطق نموده اعلم
 علما علم ابدان و علم الادیان علم ابدان را در کلمه مبارکه
 عقده داشته و فی الحقیقه مقدم است چه که ظهور حق احکام
 الهی جمیع از برای تربیت انسان و ترقی او و حفظ اهل
 عالم و امثال آن بوده و خواهد بود لذا آنچه سبب علت
 حفظ و صحت و سلامتی وجود انسانست مقدم بوده و
 خواهد بود و این منقره واضح و مشهود است و بعضی
 بر آنند که حکمت معرفت حقائق اشیا است که هر نفسی باین مقام
 فائز شود دارای مقامات عالیه خواهد بود و حسنی
 بر آنند حکمت عمل باینستفیع به الا انسانست هر که باین مقام
 موفق شود او دارای خیر کثیر است و جمهوری بر آنند

که حکمت آنست که انسان را از مایده حفظ می نماید و بما
 یعزّه هدایت میکند و شرذمه برانند که حکمت علم معاش
 با خلق است و مدارای با عباد علی شان لایجا و
 خدا الاعتدال و بعضی گفته اند که حکمت علم الهیاتست
 که از قواعد حکمای قبل است و همچنین گفته اند حکمت علم
 جواهر و اعراض است و همچنین علم هیت و امثال
 آن و برخی گفته اند حکمت علم معاش است در دنیا
 و شرذمه قائلند بر این که حکمت علم با صولست و
 نفوسی بر آنند که حکمت در شئون عدلست و آن
 اعطاء کل ذی حق حقه بوده و خواهد بود و برخی بر آنند
 که علم کسیر است هر نفسی بآن فائز شد بخیر کثیر فایزست
 و بعضی بر آنند که علم هندسه و امثال آنست و هر
 حزبی هم بقدر ادراک خود بر آن و دلیل از برای هر یک
 از آنچه ذکر شد گفته اند که اگر تفصیل این مقامات ذکر شود
 بر کسالت بیفزاید سبحان من نطق بهذه الکلمه عسیبیا

رأس الحکمه مخافه الله چه مخافه الله و خسته افتد انسان را
 منع نماید از آنچه سبب ذلت و پستی مقام انسانست
 و تأیید نماید او را بر آنچه سبب علو و سمو است
 انسان عاقل از اعمال شنیعه اجتناب نماید چه
 مجازات را از پی مشاهده میکند خیمه نظم عالم بدستون
 قائم و بر پا مکافات و مجازات چندی قبل این ایام مبارکه
 بمشرق نم الهی اشراق نمود للعدل جند و همی مجازات
 الاعمال و مکافات و همی سماء ارتفع خباء لنظم فی العالم
 و اخذ کل طاع زمام نفسه من خسته اجزاء کذلک نطق
 مالک الاسماء انه لهو الناطق لعظیم اقبل بعضی
 نفوس خود را الی طریقت نامیده اند چنانچه آثار آن
 نفوس حال در ارض موجود است طوائف مختلفه هر یک
 طریقی اخذ کرده اند اسلام از آن نفوس متفرق شد
 و از بحر اعظم خلیجا خارج نمودند تا آنکه بالاخره بر دین
 وارد شد آنچه وارد شد اسلام با آن قوت عظیمه

از اعمال و افعال منتسبین او بکمال ضعف مبتدل شد
چنانچه مشاهده نموده و می نمایند بعضی از نفوس که
خود را در اویش مینامند جمیع احکام و اوامر الهی را
تاویل نمودند اگر گفته شود صلوة از احکام محکم الهی است
میکنید صلوة بمعنی دعاست و مادر حین تولد بدعا
آمده ایم و صلوة حقیقی را عمل نموده ایم و این بجای
از طاهر محروست تا چه رسد بباطن او مآیات نفوس
غافل زباده از خدا احصا بوده و هست باری از قبلی
و کسالت جمیع اوامر الهی را که بشاید محکم است
از برای حفظ عالم و امنیت آن تاویل نمودند و
در تکالیف ازواجسته جز خورد و خواب شغلی خستیار
نموده اند و در معارف آنچه گفته شود تصدیق مینمایند
ولکن اثر حرارت مجتهدان تا حال از ایشان دیده نشد
مگر معدود قلبی که حلاوت بیانز مایفتند و فی
اجمله بر مقصود از ظهور آگاه گشتند بعضی از این تأویلات

که در بیان حکمت ذکر شد هر یک در مقام خود صحیح است
 چه با اصول احکام الهی مخالف نیست آیاتیکه در او امر و
 نواهی الهیهست مثل عبادات و دیات و جنایات و مثال
 آن مقصود عمل فطریه آیات بوده و خواهد بود و لکن
 آیات الهی که در ذکر قیامت و ساعت چه در کتب قبل چه
 در فرقان نازل شده اکثر ما اولست و لا یعلم تا و بیده الا الله
 این مراتب در کتاب ابقان واضح و مبرهنست هر نفسی
 در آن تفکر نماید آگاه شود بر آنچه از نظر کل مستور بوده
 انظر فیما انزل الوهاب فی الكتاب قوله تعالی لا یشئ من شیء
 لهما ان تدرك القمر ولا اللیل سابق الثمار این آیات مبارکه
 علما از قبل و بعد تفسیر و تأویل نموده اند و هر یک
 با عقاید خود معنی آنرا یافته اند و لکن این مقام بعلم و
 این مراتب نظنون و الا و لام نفی که او را سلطان
 الهیترین مینامند یعنی قاضی بیضاوی گفته این آیات
 رد العبدۃ الشمس نازل گشته مشاهده نمایند چه مقدار

بعید است از منبع علم مع تجره علی زعم الناس
 زمان علوم در تبصنه قدرت الهی است عطا میفرماید
 بهر که اراده نماید در کتب قبل هم آنچه در ذکر این ظهور
 از قلم اعلی جاری شد اکثر ماؤلت مثل میفرماید
 مذوب الودیان کا تشمع قدام الرب و همچنین
 میفرماید خیمه او بر جبال مرتفع میشود چنانچه شده
 و در مقامی دیگر میفرماید خیمه است از برای او که
 طنابهای او بریده نشده و نمیشود و میخهایش کنده
 نشده و نمیشود و از جانی بجایی نفی نمیشود این فقرات
 ماؤلت انسان منصف ادراک مینماید که چه مقام
 مقام تاویل است چه مقام حکم بر ظاهرتنزیل باری
 ایوم آنچه ناس را از آلائش پاک نماید و با سایش
 حقیقی رساند آن مذهب است و دین الله و امر الله
 بوده کذاک انهم غیب لبیان من سماء العرفان
 فضلا علیک اشکر و قل لک الحمد یا محبوب العارفین

و لک لشنآء ما مقصود الحالمین و لک الشکر بایمن
 فی قبضتک ملک السموات و الارضین
 بنا مر خداوند یکجا .

مکتوبی از شمار سید و آنچه در او مذکور بود نزد اهل بصیر
 واضح و میرهن است بشنو ندای مظلوم آفاق را اجرت
 بخواه تا قادر شوی بر محو موهم و صحو معلوم نوشته بودی
 که سالها دینی تحصیل نموده و بان موقنی اگر نفسی از شما
 سوال نماید که بچه حجت و بچه برهان چه خواهی گفت ارجل
 محضه که بین یدی الرحمن ثم انطق بالانصاف انی لک
 ناصح ایمن مطالبی را که ذکر نمودی و علامت حقیقت
 حق فرار دادی این امور نزد حق لم یزل و لایزال مردود بود
 بهتر آنکه خالصا لوجه الرحمن تدری از آیات فرقان
 تلاوت نمایند و در معانی آن تفکر کنند شاید در این
 یوم که سلطان ایام است از حبیب عرقان محروم
 نمایند و از کوثر روحی و الهام بی نصیب نشوید از جمله

در این آیات مبارکه که از قبل بر محبوب عالم رسیدیم
 نازل شده تفکر کنید مفیرماید و قالوا لن نؤمن
 لک حتی تفجر لنا من الارض نبعوفا او تكون لک
 جنة من نخيل و عنب فقبحر الا تخف ارضا لهما تفجیرا
 او تسقط السماء کما زعمت علينا کففا او تأتي بآية
 و الملكة قبيلا او يكون لک بیت من زخرف او
 ترقى فی السماء ولن نؤمن لرقتک حتی تنزل علينا
 کتابا نقریه قل سبحان بی بی بل کنت الا بشرا رسولا
 این آیاتی است که مشرکین بخاتم انبیا روح ماسو
 فذاه گفته اند یعنی مضمون این آیات را شرایط
 ایمان قرار داده اند که اگر آنحضرت ظاهر فرمایند بحق
 موقن شوند حال تفت کرد آن نفوس غافل نمایند که
 عرض کرده اند باید در ارض بطحا چشمه جاری کنی و
 یا یک بیبی از ذهب ظاهر کنی از برای ما یا اینکه آسمان
 صعود نمائی مقابل چشم ما و بیانی بکتابیکه او را

قرأت کنیم یا نستانی ظاهری که در آن نخیل و عنب باشد
 یا اینکه بحج جلاله و قبیلی از ملئکه بیانی اینها اموراتی
 بود که مشرکین حجاز از شنیدن عالم خواستند که ظاهر
 فرماید تا موقن شوند با آنچه بیان فرموده و معانی آن
 مجملی ذکر شد حال بصیر حدید و قلب الطهر و انصاف
 کامل ملاحظه نمایند و تفکر کنند لیس لک الحق و یظهر
 لک صراط الله الذی ظهر بالحق و تجدد نفسک
 علی یقین مبین و بعد از این سوالات ملاحظه کنند که
 حق جل جلاله در جواب چه فرموده میفرماید بگو :
 اهل کنت الا بشر رسولاً و اگر این عرایض مقبول
 میشد و هستعالی سلطانه ظاهر میفرمود آنچه را که
 خواسته بودند بزعم آنها دیگر در ارض احدی منکر
 و معرض بر حسب ظاهر مشاهده نمیشد و حال آنکه در مقام
 دیگر میفرماید اگر مسیتند جمیع آیات را بحق مقبل شوند
 و بافق اعلی توجه نمایند حال آنجناب در آنچه خواسته اند

تفکر نمایند و قسم بنزل کتب که اگر با نصاب و معتمد
از اغراض نقصانیه در آنچه ذکر شد تا اقل نمایند البته
بحق راجع شوید و منقطعاً عن کل ما سوی الله از بیت
خارج و بلبتیک اللهم لبیک ناطق کردید حق
منتظر آن نبوده و نیست که هر نفسی آنچه بخواهد ظاهر
فرماید علم بفعل مایشاء بر افراخته و بکلمه مبارکه حکم
ما ارید ناطق این بسی وضحت که حق جل کبریا به فاعل
مختار است آنچه بگوید و بفرماید همان مصلحت عباد
او بوده و خواهد بود آنچه شما خواستید اعظم از آن
ظاهر شده در کتب الهیه تفرس نمایند تا مطلع شوید
بر علم و حکمت و سلطنت و قوت و قدرت و احاطه
حق تعالی قدرته و تعالی عظمت و تعالی سلطنته
انشاء الله باید از امثال این مطالب و اقوال که
معرضین اعصار قبل آن تکلم نموده اند مقدس
منزه شوید و بخت باقیه الهی و ما ظهر من عنده ناظر و

متمتک با شید قد ظهرا لا ظهرا من قبل شید لیک
 کل حجر و مدر و لکن الناس اکثرهم من لعننا فلیتر
 قل سبحانک یا الہ الوجود و عالم الغیب والشہود
 استک با سمک المخرجون الموعود الذی بہ ماج
 بحر عرفانک و ہاج عرف قیصک و فتح بالقانک
 علی من فی سمانک و ارضک ان تویتنی علی عرفان
 مشرق و حیک و مطلع آیاتک ای ربنا ان الذی
 منعتنی الا و ہام عن افق یقینک و ظنون العباد
 عن بحر فضلک استک بنفسک ان توقفتی علی الاقول
 ایک و الاعراض عن دونک ای رب انت الکریم
 ذو الفضل العظیم لا تطرد هذا الکیں عن با عطا انک
 ولا هذا المحروم عن بحیر احدیتک فاعترف لہ
 بجدک و احسانک انک انت ابواد الکریم و انک انت
 ارحم الراحمین
 بعضی از نامس از بعضی مخصوص ساحت اقدس

زخارف طلب نموده و می نمایند و این بغایت از شرط
 عدل و انصاف بعید است از اول ظهور تا حین ابداً
 بنفسی در چنین امور اظهار زرقه مقدس است ذیل امر
 از این اذکار تا چه رسد بآن بر کل لازمست که بعضی
 از عباد در انصاحت نمایند و من قبل الله اظهار و از دست
 احدیه از شرط الوثیه ندای میفرماید ای اجنادیل مقدر
 بطین دنیا میا لایند و با اراد النفس و الهوی تکلم
 مکنید تم با فاق با فاق امر که از سماء سخن بحال انوار
 و ضیاء مشهود است تبیین قبه وجود الیوم باید غیب
 و شهود مقدس و منزله باشند اگر بیستغ مشغول شوند
 باید توجه خالص و کمال انقطاع و استغناء و علو
 همت و تقدیس فطرت توجه با شطارت بنفحات مختار
 نمایند یعنی لهو لاء ان یكون زاد هم التوکل
 علی الله و لبا سهم حبت ربهم علی الابی تا کلمات
 آن نفوس مؤثر شود نفوسی که الیوم بمشیهات نفیست

و زخارف دنیای فانی را ناظرند بغایت بعید
 مشاهده میشوند در اکثر احوال در ساحت رحمن
 بحسب نظر هر زخارفی بوده و طایفه جلال در عظیم
 بوده اند مع ذلک ابتدا از شرق و سلم اعلی ذکر دنیا و
 یا کلمه که مدال بر آن باشد اشراق نموده و هر نفسی که
 موفق شد و بساحت اقدس هدیه ارسال نمود
 نظر بفضل قبول شده مع آنکه اگر جمیع اموال
 ارض را بنحواسیم تصرف نمایم احدی را مجال لم
 ویم نبوده و نخواهد بود هیچ فعلی اقیح از این فعل
 نبوده و نیست که با حق مابین ناس تکیه ای شود
 بر آنجناب و اصحاب حق لازم که ناس را بتسزیه
 کبر و تقدیس عظم دعوت نمایند تا رانحه مقتضای
 از اجتهای او استنشاق شود و لکن باید اولوا لغنی
 بفرآه ناظر باشند چه که شأن صابریں ارفقراء
 عند الله عظیم بوده و عسری لایعادل شأن الا ماشاء الله

طولی لفقیر صبر و شکر لغنی انفق و اثر انشاء الله بیا
 فقر آه همت نمایند و بکسب خول شوند و این امر است که
 بر هر نفسی در این ظور عظم فرض شد و از اعمال حسنه
 عند الله محسوب و هر نفسی عامل شود البته اعانت
 غیبیه شامل او خواهد شد از یعنی من شیاء بفضل
 انه علی کل شیء قدير و همچنین در حفظ نفوس و تربیت
 اهل ملت و مملکت از مشرق مشیت رحمانی کلماتی مشرق
 که فوائد آن شامل جسمع من علی الارض خواهد شد
 لو یسمعون ما نزل من السماء انما مر حال مصلحت بنود که
 ارسال شود در سماء مشیت معلق تا کی اراده الهیه
 تعلق گیرد و ارسال شود الا مر بیده بسیار در تربیت
 نفوس چند نماید این از آه نسیم امور بوده و خواهد
 بود و البهائ علیک یا من یسمع ند آنک فی ذکر ربک
 المقدر العسیر المختار ای علی بجا جای الهی که اول
 انسانیت انصافست و جمیع امور منوط بآن قدری

تفکر در زیاده و بلا یا ای این مسجون نمایند که تمام عمر درید
 اعدا بوده و هر یوم در سبیل محبت الهی بیلانی بستلا
 تا آنکه امر الله مابین عباد مرتفع شد حال اگر نفسی
 سبب شود و با و نام خود در تفریق ناس ترا و جزا
 مشغول گردد و از اصل انصافت لا و نفسیه الهیه علی
 العالمین لعمری یوح فتبلی وید مع عینی لا امر الله
 و لتذین بقیون مالا یسقمون و یتقسون فی انفسهم
 مالا یسعون الیوم لایق انکه کل با هم متشبه شوند
 نیست مهرب و مغرتی جزا و ناس را متحد نمایند اگر نفسی
 در اعلی علو مقام قائم باشد و از او کلماتی ظاهر شود
 که سبب تفریق ناس گردد از شاطی بحر اعظم و علت تو خج
 بشری جز مقام محسود مشهود که ظاهر است بحد و بشریه
 جهاتیه یشهد کل الاکوان بانه محسود من نجات الرحمن
 قل ان نضفوا یا اولی الالباب من لا انصاف له لا اله الا
 له حق عالم است بکل نفوس و ما عندهم علم حق سبب

تجرئی نفوس شده چه که هتک استار قبل از میقات
 نیز فرماید و نظر بسبقت رحمت ظهورات غضبیته منع شده
 لذا اکثری از ناس آنچه استر امر تکمیل حق را از آن غافل
 دانسته اند لا و نفسه لعلم انجیر کل در مرآت علمیه
 مشهود و مبهرین و واضح قل لک الحمد یا استار
 عیوب الضعفاء و لک الحمد یا غفار ذنوب الغفلاء
 ناس را از موهوم منع نمودیم که بسطان معلوم و ناظر
 من عنده عارف شوند حال بطنون و او هام خود
 مستلا مشاهده میشوند لعسری انهم هم الموهوم
 و لای شعرون و ما یتکلمون الله هو الموهوم و لای فقیهون
 سنل الله ان یوفق الکل و عیتر فهم نفسه و انفسهم
 لعمری من فاز بعرفانه بطیر فی هواء جبهه و یقطع عن
 العالمین و لای یلتفت الی من علی الارض کلها و کیف
 الذین یتکلمون بل هو انفسهم ما لا اذن الله لهم بکوالیوم
 یوم اصغاست بشنودند ای مظلوم را با اسم حق ناطق

باشید و بطراز ذکر شش مزین و بانوار حقش مستنیر است
 مفتاح قلوب و صیقل وجود و الذی غفل عما جرى
 من اربع الارادة فی غفلة بسین صلاح و سداد
 شرط ایمان است اختلاف و فساد بلغ ما امرت به من
 لدن صادق امین انا الهاء علیک یا ایها الذاکر
 یا سمی و الناظر الی شطری و الناظر شبناء زکاء یجیل
 ان یمین عشرت نازل

انشاء الله الرحمن باید تا سراسر ادکل احیان بشریة
 الهیة و لالت نماید که شاید بوا اعط حسنة نفوس غافله
 مریش بطرا حدیه توجه کنند یا بخیل قم علی خدمه مولتک
 تقدیم بقلبتک و بصرتک و سمعتک و لسانک و کل
 ارکانک کذلک امرک من کان جالساً علی قطب
 ابلا یا و الرزا یا اجعل جلیک من احدیدی امری و
 لسانک سیفاذ امین فی ذکری و شانی و بصرتک
 ناظر الی شطری و قلبک متوجها الی جمالی لمشرق

المیزر قم بین الایخیار والاشرار باسم ربک
 العزیز المختار ثم اضرم فی قلبی بجم ناز ذکری وثنائی
 لیزاد به الا اول وی توجه به الاخر کذک یامرک سلطان
 القدر من هذا المنظر الاکبر ابرء النفوس من آء العقلة
 والهوی باسمی العلی الابهی طوبی لک بما حضرک
 ما نطق بلسان لهدم علی ذکرک فی هذا التجنی الذی فیہ
 استقر عرش رحمة ربک العلی العظیم باید بر آفت کبری
 با عباد سلوک فرماید و بجال حکمت و عطوفت بیسع را
 بر شاطی بحر عظیم جمع نماید بستی که ابدار اسخه
 اختلاف باین اجزاء الله مرور نساید و اگر نفسی غافل
 شد و محبت با ندو را بمواعظ و نصائح متذکر دارید لعلم
 یزدکرا و بخشی منظور نظر آن باشد که جمیع من علی الارض
 در سراق احدیه وارد فرمائید این آیام بعد از ورود
 سبحن اسم اراده الهیه بان تعلق یافته که جیسع بریا
 بشاطی احدیه مجددا با علی التاء ند فرماید لهذا مخصوص

هر نفسی از رؤسای ارض لوجی مخصوص از سماء
 مشیت نازل هر کدام مابسی موسوم الاول
 بالضحیة والثانی بالقارعة والثالث بالحقارة
 والرابع بالتاهرة والخامس بالبطامة وكذلك
 بالصفحة والازفة والفسخ الاکبر والصفوة والثاقو
 واما لها تا جیمع اهل ارض هتین بنایند و بصر
 ظاهرو باطن مشاهده کنند که مالک اسماء در حاکم
 غالب بر کل بوده و خواهد بود بلا یا و محن سلطان بر
 و علم را از اظهار امر منع ننموده و نخواهد نمود
 لعمرک فی بحبوتة البلاء من افق استجنا نظرنا الوجه شرقا
 بین عالمین و دعونا الکل الی الله المقتدر العزیز
 الحکیم و لکن بعد از اشراق این امور محتسوم از افق
 امر مالک تجیمع در صد اقادہ اند و پلشون و رآء
 ربک ان هم الای فی تبار و امر بغایت شدید شده
 بشائیکه از ذکر و بیان خارج از ما نظر من سلطان

القدم قصد فعل ام معلوم میشود دیگر جهت سیاح ذکر
 نیست از اول ایداع تا حال چنین بتلیغی جبره
 واقع نشده ظهور مبتلم و بشیر جمال و دلوح فرستاده
 بودند و لکن جز اظهار سیادت و مظلومیت در آن
 چیزی نبوده نظر بمصلحت اصل امر است فرمودند و فی
 الحقیقه بتلیغ کامل جبره نشد بود لذا از شرق و شیت شرق
 شد آنچه لم یزل مراد الله بوده تعالی هذه القدره
 التي اشرقت احاطت العالمین و ظهور این عمل
 از مالک عقل دو اثر بخشیده هم سیوف مشرکین را
 حدید نموده و هم لسان مهتبلین را در ذکر و شائش ناطق
 فرموده اینست اثر آن لواحق که در لوح همکل از قبل
 نازل شده حال ارض حاطه مشهودند و است
 که آثار منسیعه و اشجار باسقه و او را در محبوبه و نعماء
 جنیه مشاهده شود تعالی منتم مقص ربک سبحان
 قدرت و اجیت طوبی للعارفين و این بهی معلوم

و واضح که در این امور سلطان ظهور از برای خود
 مقصودی نداشته و مع علم بآنکه سبب بلا یا علت
 هزایا و شدت امور خواهد شد محض عنایت و رحمت
 و احیای اموات و اظہار امر بآلک آسماء و صفات
 و نجات من علی الارض از راحت خود چشم پوشیده و
 حمل نمودیم آنچه را که احدی حمل ننموده و نخواهد نمود
 یا بسیل عمری ایوم یوم الا صغاء طوبی لسمع توجہ الی
 القطر الا عظم ثم سلطانی و امری بن خلقی ثم ذکر ہم بما طلعت
 من ہذا الثبا الذی منه انشقت آسماء و اندکت
 اجبال و ظهر الفزج الا کبر و خسف القمر و ظہرت
 الزلازل فی لیل و نزل و سقطت النجوم و ظلم نیر
 المہجوم و غنت الورقاء علی افقان سدرۃ المنستی
 الملک لہ ربک و رب العالمین اکتب للذین سکونوا
 ارض الخاء ثم ذکر ہم بجد الامر الذی احاطتہموا
 و الاخرین و لکن حال ایامی است کہ باید اصحاب

حق با خلاق حق حرکت نمایند و صفات شیطانیته را
 با خلاق حمیده رتبانیه تبدیل کنند لم یزل فینا و
 ممنوع بوده و خواهد بود در این ظهور عظیم کل
 امم از خناد ممنوعند ابد انفسی تحت رض نفسی نماید
 و بر محاربه قیام کند شأن اهل حق خصوع و خشوع
 و اخلاق حمیده بوده و خواهد بود دنیا قابل آن
 نه که انسان مرتکب امورات قبیحه شود و از مالک
 احدیه بعید ماند ان الدنیا نضحک علی مریدها
 و تقول با علی الهنداء مخاطبا یا ایا هم هل رای احد
 مثلکم منی خیرا او و فاء سوف زحکم الی التراب
 خائبین خاسرین کما رجعنا الاولین باید کل
 بنور هدایت و امانت و تقوی مابین عباد مضیی منبر
 باشند تا جمیع از آن سرج نورانیته بشاطی بحر احدیه
 اقبال نمایند حفظ ما لقیتمنا الیک ثم ائل علی لایم
 باذن ربک لک القدم لعقهم یدعون الهوی

مقبولین الی الله مالک لهرش و الشری كذلك نبینا ک
 و قصصنا لک و بعیننا علیک و اخبرناک لتفرح و تقول
 لک الحمد یا من فی قبضتک حیروت الامم و الخلق
 هو فی یمینک ملکوت ملک السموات و الارضین
 اشکرک بما ذکرنی فی سبحان العظیم فصلت لی من کل شی
 تفضیلاً انک انت ارحم الراحمین و اکریم الاکریم
 لک الحمد یا مالک یوم الدین
 هو الممالک بالایستحسان

قلم اعلی میسر ماید ای نفسی که خود را اعلی الناس دیده
 و غلام الهی را که چشم ملا اعلی باورش و منیر است
 ادنی العباد شمرده غلام توقعی از تو و امثال تو بدشته
 و نخواهد داشت چه که لازال هر یک از مظاهر رحمت
 و مطالع غیب سحانیه که از عالم باقی عبودیه فانی
 برای اجزای اموات قدم گذارده اند و تجلی
 فرموده اند امثال تو آن نفوس مقدسه را که صلاح

اهل عالم منوط و مربوط بان همی: کل احدیه بوده از
 اهل فساد دانسته اند و مقصر شمرده اند قد قضی تخم
 فسوف یقضی بنجک و تجد نفاک فی خسرا ن عظیم
 بزخم تو این محیی عالم و مصلح آن مفسد و مقصر بوده جمعی
 از نوان و اطفال صغیر و مرضعات چه تقصیر نموده اند
 که محل سیاط قهر و غضب شده اند در هیچ مذهب
 و ملتی اطفال مقصر نبوده اند قلم حکم الهی از ایشان
 مرتفع شده و لکن شراره ظلم و اعتساف جوهر
 احاطه نموده اگر از اصل مذهب و ملتی در جمیع کتب
 الهیه و زبرقیه و صحف متقنه بر اطفال تکلیفی نبوده نیست
 و از این مقام گذشته نفوسی هم که بحق قائل نیستند
 از کجا چنین امور شمرده اند چه که در هر شیئی اثری
 مشهود و احدی انکار آثار اشیا نموده مگر جاهلیکه
 بالمره از عقل و درایت محروم باشد لذا البته ناله
 این اطفال و حرمین اینمظلومان را اثری خواهد بود

باز که ابد در محالک شما مخافتی ننموده اند و بپاوت
 عاصی نبوده اند در ایام و لیالی در کوشش ساکن و
 بذاکرت مشغول چنین نفوس را تا راج نمودید و آنچه
 داشتند بظلم از دست بردند بعد که امر بخرج این غلام شد
 بجزع آمدند و نفوسیکه با شرفقی این غلام بودند
 مذکور داشتند که باین نفوس حرفی نیست و حرجی
 و دولت ایشان از نفی ننموده اگر خود بخوانند ما شما
 بیایند کسی را با ایشان سخن نه این فقره خود مصارف
 نزنند از جمیع اموال گذشته بقای غلام
 قناعت نمودند و متوکلین علی الله مریه اخیری با حق
 هجرت کردند تا آنکه مقربین بها حصن عکاشد
 بعد از ورود ضابطه عسکریه کلرا احاطه نموده
 اناثا و ذکورا صغیرا و کبیرا جمیع را در قشده نظام
 منزل دادند شب اول جمیع از اکل و شرب
 ممنوع شدند چه که باب قشده را ضابطه عسکریه اخذ

نموده و کلرا منع نمودند از خروج و کسی بظن
 این فسق را نیفتاد حتی آب جلیدند احدی اجابت نمود
 چند است که میگذرد و کل در قشده مجوس و جان
 انگلیخ سینه در آدرنه ساکن بودیم جمیع اهل
 بلد از عالم و جاهل و غنی و فقیر شهادت دادند
 بر تقدیس و تنزیه این عباد در جین خروج
 غلام از آدرنه یکی از اجای الهی بدست خود خوار
 فدا نمود نتوانست اینمظلوم را در دست ظالمان
 مشاهده نماید و سه مرتبه در عرض راه سفینه را
 تجدید نمودند معلوم است بر جمعی اطفال از
 حمل ایشان از سفینه سفینه چه مقدار مشقت
 وارد شد و بعد از خروج از سفینه چهار نفر
 از اجبارا تفریق نمودند و منع نمودند از همراهی و بعد از
 خروج غلام یکی از آن چهار که موسوم بعبد
 الغفار بود خود را در بکسر انداخت و معلوم است

که حال او چه شد این دشمنی از مجسم ظلم وارده است
 که ذکر شد و مع ذلک القاسم نشود و ایده بیروم
 مأمورین حکمی اجرا میدارند و هنوز منتهی نشده
 در کل لیالی و ایام در مکر جدید مشغولند و از خزانه
 دولت در هر شبانه روز سه رغیف نان پاسترا
 میدهند و احدی قادر بر اکل آن بخ از اول دنیا
 تا حال چنین ظلمی دیده نشد و شنیده نکشت
 فوالذی انطق لجهب آء بین الارض و السماء لم
 یکن لکم شأن لا ذکر عند الذین نفسوا ارواحهم و
 اجسادهم و اموالهم حیث انتم المقدر لعزیز القدر
 کفی از طین عند الله عظم است از مملکت سلطنت
 و عزت و دولت شما و عیاشیاء الی جعلکم هباء منبثا
 و سوف یاخذکم بقهر من عنده و ینظر الیضاد بینکم
 و یتخلف مما لکم اذا تنوحن و تتضرعون و لن تجدوا
 لافئسکم من عبس و لا نصیر این ذکر نیز برای نشت

مستنبه شود چه که غضب الهی آن نفوس را احاطه نمود
 ابداً مستنبه نشده و نخواهد شد و به جهت آنست که
 ظلمهای وارده بر نفس طیبه ذکر شود چه که این نفوس
 رحمن بجان آمده اند و سراسیمه غایت
 الهی چنان اخذشان نموده که اگر ظلم عالم برایشان
 وارد شود در سبیل حق راضی بلشاکرند ابد شکوه
 نداشته و ندارند بلکه دما نشان در ابد ایشان در
 قل صین از رب العالمین آمل و سائلست که در
 سبایش بر خاک ریخته شود و همچنین روشنان
 آمل که بر کل سنان در سبیل محبوب جان و روان
 مرتفع گردند چه مرتبه بلا بر شما نازل و ابد التفات
 نمودید یکی حشر اقی که اکثر مدینه بنابر عدل سوخت
 چنانچه شعراء قصائد ایشان نمودند و نوشته اند
 که چنین حرقی با بحال نشده مع ذلک بر غفلتتان
 افزود و همچنین و با مسلط شد و مستنبه نشدید لکن

منتظر باشید که غضب الهی آمده شده زود است
 که آنچه از قلم امر نازل شده مشاهده نمایند آیا عیب
 خود را باقی دانسته اید و یا ملک را دائم شمرده اید
 لا نفس الرحمن نه عزت شما باقی و نه ذلت ما این
 ذلت فخر عزت هاست و لکن نزد انسان وقتیکه این
 غلام طفل بود و بجد بلوغ رسیده و والد از برای
 یکی از خوان که کبیر بود در طهران اراده تزویج نمود
 و چنانچه عادت آن بلد است در هفت شبانه روز
 بجهن مشغول بوده اند روز آخر مذکور نمودند
 امروز بازی شاه سلطان سلیم است و از امر آید
 و اعیان و ارکان بلد جمعیت بسیار شد و این غلام
 در یکی از غرف عمارت نشسته ملاحظه می نمود
 تا آنکه در صحن عمارت خیمه ریافت نمودند مشاهده شد
 صورتی بحسب شکل انسانی که قاقشان بعد شبری
 بنظر می آید از خیمه بیرون آمده ندا می نمودند

که سلطان میآید کر سپهرا را بگذارد بعد صورت
 دیگر بیرون آمدند مشاهده شد که بجاروب
 مشغول شدند و عدهٔ آخری بآب پاشی بعد
 شخص دیگرند نمودند که نمودند جارچی باشی است
 ناس را اخبار نمود که برای سلام در حضور سلطان
 حاضر شوند بعد جمعی باشال و کلاه چنانچه رسم
 عجم است و جمعی دیگر بایست بر زمین و همچنین جمعی
 فرآشان و میر غضبمان با چوب و فلک آمده در
 مقامهای خود ایستادند بعد شخصی باشوکت سیلطان
 و اکلیل خاقانی بکمال تجتد و جلال تقدیم فرمود
 و بتوقف آخری آمده در کمال وقار و سکون وین
 بر تخت متمکن شد و عین جلوس صدای شیلیک
 و شیپور بلند کردید و دودخان خیمه و سلطان را احاطه
 نمود بعد که مرتفع گشت مشاهده شد که سلطان نشسته
 وزراء و امراء و ارکان بر مقامهای خود مستقر و حضور

ایستاده اند در این اثناء دزدی گرفته آوردند آن
 سلطان امر شد که گردن او را بزنند فی الفور غیر غضب
 باشی گردن آنرا زده و آب قرمزی که شبیه خون
 بود از او جاری گشت بعد سلطان بجناب حضرت
 مکالمات نموده در این اثناء خبر دیکر رسید که فلان
 سرحد یا غمی شده اند سان عسکر دیده چند فوج
 از عساکر باطوبخانه مأمور نمود بعد از چند دقیقه از او
 خیمه استماع صدای طوب شد مذکور نمودند که
 حال در جنگ مشغولند این غلام بسیار متفکر و متحیر
 که این چه سبب است سلام منستی شد و پرده خیمه را
 حائل نمودند بعد از مدت در بیت دقیقه شخصی از در
 خیمه بیرون آمد و جمله در زیر عنبرل از او سوال
 نمودم این جمله چیست و این اسباب چه بوده مذکور
 نمود که جمیع این اسباب منبسطه و اشیای مشهوره
 و سلطان و امراء و وزراء و جلال و استجلال

و قدرت و اقتدار که مشاهده فرمودید الان درین
 جعبه است فوراً بی تاملی حسی که کل شیء بکلمه من عرضه
 که از آن یوم جمیع اسباب دنیا بنظر این عنسلام
 مثل آن دستگام آمده و میساید و ابداً بقدر خود می
 و قرند آهسته و نتواند داشت بسیار تعجب می نمودم
 که ناس بحسب این امورات افتخار می نمایند مع
 آنکه متبصرین قبل از مشاهده جلال هر ذی
 جلالی زوال از اربعین بعین ملاحظه می نمایند
 ما را ایت شیئاً الا و قدر ایت الزوال قبله و کفی
 باینکه شهید ابره نفسی لازم است که این ایام قلیله را
 بصدق و انصاف طی نماید اگر بعرفان حق
 متوفق نشد اقلأ بقدم عمتل و عدل رفتار نماید
 عنقریب جمیع این اشیاء ظاهره و خزان مشهوره
 و زخارف دنیوی و عساکر مصفوفه و ابره مرتبه
 و نفوس متکبره در جعبه متبرک تشریف خواهند برد و بشایسته

همان جبهه و جمیع این جدال و نزاع و افتخار را در نظر
 اهل بصیرت مثل لعب صبیان بوده و خواهد بود اعتبار
 نکن من الذین یرون و ینکرون از این غلام و دوست
 حق گذشته چه که جمیع اسیر و مبتلایند و ابد اهرم از ایشان
 تو تو قهی نداشته و نذارند مقصود آنکه سر از فرشت غفلت
 برداری و بشعور آئی بحیث متعرض عباد الله نشوی
 تا قدرت و قوت باقیست در صد آن باشید که
 ضری از مظلومی رفع نمایند اگر فی الجمله با بصراف
 آید و معین یقین مشاهده در امورات و
 اختلافات دنیای فانیه نماید خود را میسر نماید
 که جمیع مشابه آن بازیت که مذکور شد بشنو سخن خیرا
 و بد دنیا مغرور شو این امثالکم الذین ادعوا الزینیه
 فی الارض بغیر الحق و ارادوا ان یطفئوا نور الله
 فی بلادہ و یخربوا ارکان البیت فی دیارہ سل
 تروہم فانصف ثم ارجع الی اللہ لعلہ یکفر عنک ما یحکم

فی ایحیوة الباطلة ولو انا نعلم بانک لمن توفق بذک
 ابدالان بظلمک سقرتغیر و نوح الروح و اضطرب
 ارکان العرش و ترزلت افدة المقتربین ای المصلح
 مذای تنظیم لوم را باذان جان استماع نماید و
 در این مثل که ذکر شده درست فکر کنید شاید بنابر
 اهل و هوئی نسوزید و با شیباء مفرقه دنیای دنیته
 از حق ممنوع نگردید عزت و ذلت و فقر و غنا زحمت و آسایش
 کل درم و راست و عنقریب بیسع من علی الارض مستبوی
 راجع لذا هر ذی بصری بنظر باقی ناظر که شاید بغنا یا
 سلطان لا یرال ملکوت باقی در آید و در ظل سدره
 ساکن گردد اگر چه دنیا محل فریب و خدعه است و لیکن
 جمیع ناس را در کل صین بغنا اخبار می نماید همین
 رفتن آب ندایت از برای این و او را اخبار میدهد که
 تو هم خواهی رفت و کاشش اهل دنیا که زخارف
 اندوخته اند و از حق محروم گشته اند میدهند که آن

گزیده خواهد رسید لا و نفس البهائم احدی مطلع نیز جز
 حق تعالی شانہ حکیم سنائی علیه الرحمۃ گفته
 پذیرد ای سیهاتیان کرفه جای پسند
 پذیرد ای سپیدتیاں دمیده بر عذار
 و لکن کبشری در نومند مثل آن نفوس مثل آن نفسی است
 که از سر خم نفسانیت با کلبی اظهار محبت می نمود و او را
 در آغوش کرفه با او ملاعبه می کرد چون فجر شعور بود
 و افق سماء از نیز نورانی مینرشد مشاهده نمود که معشوق
 و مایه معشوق کلب بوده خائب و خاسر و نادام مقرب
 خود بازگشت همچو بدان که غلام را دلیل نمودی و یار او
 غالبی مغلوب یکی از عبادی و لکن شاعر نیستی پست
 ترین و ذلیلترین مخلوق بر تو حکم مینماید و آن نفس
 و هوی است که لازال مردود بوده اگر ملاحظه حکمت بالغه
 بنود ضعف خود و من علی الارض را مشاهده مینموی
 این ذلت عزت امر است لوکنتم تعرفون لازال سفیلام

کلمه که معاير ادب باشد دوست نداشته و ندارد الا بد
 قیصی به زینا سیما کل عبادنا له تریب و الا بعضی
 از اعمال که همچو دانسته ایدستوراست در این لوح
 ذکر میشد ای صاحب شوکت این اطفال صغار و این
 فقراء بالله میرآلای و عسکر لازم نداشتند بعد از ورود
 کلی بولی عسرنامی بین باشی بین بی حاضر الله عیلم
 ما تکلم به بعد از گفتگوها که برات خود و خطیبه شمارا
 ذکر نمود این غلام مذکور داشت که اولاً لازم بود اینکه
 مجلسی معیتن نمایند و نعینلام با علمای عصر مجتمع شوند
 و معلوم شود جسم این عباد چه بوده و حال امر این
 مقامات گذشته و قویقول خود ما موری که ما را با خبر
 بلا جسم نمائی یکمطلب خواهش دارم که اگر بتوانی
 بحضرت سلطان معروض داری که ده دقیقه نعینلام
 با ایشان ملاقات نماید آنچه را که حجت میداند و دلیل
 بر صدق قول حق میسرند بخواهند اگر من عند الله تبارک

شد این مظلومان را با نمایند و بحال خود بگذارند
 عهد نمود که این کلمه را ابلاغ نماید و جواب بفرستد خبری
 از او نشد و حال آنکه شان حق نیست که نزد احدی
 حاضر شود چه که جمیع از برای اطاعت او خلق شده اند
 و لکن نظر باین اطفال صغیر و جمعی از نساء که همه از یاد
 و دیار دور مانده اند این امر را قبول نمودیم و مع
 ذلک اثری بظهور نرسید عمر حاضر و موجود سوال
 نماید لیظهر لکم الصدق و حال اکثری مریض در حبس
 افتاده اند لا یعلم ماورد علینا الا الله لعزیز بعظیم
 دو نفر از این عباد در اول ایام ورود بر سقیق اعلی
 شتافتند یکروز حکم نمودند که آن اجساد طیبته را
 برندارند تا وجه کفن و دفن را بدهند و حال آنکه
 احدی از آن نفوس چیزی نخواسته بود و از آنها
 در آن صین زخارف دنیوی موجود نبود هر قدر خواهیم
 که با و گذارند و نفوسیکه موجودند حمل لغش نمایند

آنهم قبول نشد تا آنکه بالاخره سجاده بردند و در
 بازار هسراج نموده و وجه آنرا تسلیم نمودند بعد که
 معلوم شد قدری از ارض هسراج نموده آن دو جسد
 طیب را در یک مقام گذارده اند با آنکه مضاعف خرج
 دفن و کفن را اخذ نموده بودند قلم عاجز و لسان
 قاصر که آنچه وارد شده ذکر نماید و لکن جمیع
 این رسوم بلا یاد در کام این سلام اعذب از شهید
 بوده ایکاش در گل حین خضر عالمین در سبیل الهی
 و محبت رحمانی بر این فانی بجز معسانی وارد میشد
 از او صبر و حلم میطلبیم چه که ضعیفید نمیدانید چه اگر
 ملتفت میشدی و بنفخه از نفحات متضوعه از شرط قدم
 فائز میگشتی جمیع آنچه در دست داری و بان سروری
 میگذاشتی و در یکی از غروف مخروبه این سخن عظیم ساکن
 میشدی از خدا بخواه بجز بلوغ برسی تا بحسن و فتح
 اعمال و افعال ملتفت شوی و اسلام علی من ابداً

مذامناظرف ایشوقمرفوق بلینا

اینکه درباره انقلاب و اختلاف ایران مذکور نموده بودید
 هذا ما وعدنا به فی الالواح ای طبیب قبل از ارسال
 بایع حجت الهی بر اسل آن دیار کامل و بالغ نه چه که
 رئیس ارتقا بیست تا مصلح نبوده و نفسی هم حیرت کلمه
 حتی بر او القائ کرده و لکن بعد از ظهور بدیع بقدرت
 منیع الهیه و ابلاغ کلمه ربانیه و کتاب الهی حجت و
 بر مان کامل و بالغ شده چون نبعت سنوتیه اقبال
 نمودند از نعماء ظاهره هم ممنوع گشتند حتم بود این بلاء
 من لدی الله مالک الاسماء حال باید تفکر نمود که
 سبب چه بوده که رشحات بحر غضب الهی رئیس را
 مملت داده و سایرین را اخذ نموده عند ربک علم
 ماکان و ما یكون انه لهو اعلم انجیر اگر ناس
 در امور وارده و این بلیه کبری تفکر مبین نمودند کلرا
 بشاطی عراضیه متوجه مشاهیر مینمودی و لکن قضی

ما اراد انہ لہو المراد ای طبیب ناس را او نام از
 رب انام منع نموده مشاهده در اصل فرقان نما کہ بکلمات
 خزرفہ موہومہ از سلطان کلمہ محروم گشته اند و مطلب
 ما بین آنقوم محقق و ثابت بوده بشانیکہ ایام ولیالی
 بذکر آن دو مشغول بودند یکی ذکر قائم و یکی ذکر
 وصایت در بارہ قائم مشاهده نمودی کہ آنچه
 در دست آنقوم بود و هم صرف بودہ حال اہل
 فرقان را بگذار و بعضی اصل بیان را مشاہد کن کہ
 مجدداً باو امات قبلیہ تمتک جستہ و ثبت شد چنانچہ
 خبیث اصفہانی ہر نفسی را کہ دیدہ ذکر وصایت
 نمودہ کہ شاید نظر باو امات قبل ناس را از شاطی
 عدل محروم نماید و حال ہانکہ خود آن خبیث میداند
 کہ ذکر وصایت ابداد بیان بنودہ و نیست و از این
 گذشتہ بر امیر محمی مطلع بنودہ مع ذلک بوسوسہ
 مشغول او و اتباعش ہا بن اذکار ناس را از طلعت

مختار منع میس نمایند اینست که ناسس هنوز بالغ
 نشده اند اگر بالغ بودند باین اذکار از مذکور مستوع
 نیک شتند و از حقی که بیک کلمه او صد هزار ولی
 خلق میشود بعید نینمایند طوبی از برای نفسیکه
 حجات او امام را بگتھ خرق نماید و بصیر حدیث مطلع
 غر تقرید ناظر شود مع آنکه اصل بیان مشاهده نمودند
 که آنچه از قبل در دست بود جمیع موهوم صرف بوده مع
 ذلک بتوهمات نفس مشرکه از مالک بر تیه محبوبانند
 ایوم اگر نفسی جمیع این مقامات را معدوم و مفقود نشود
 عند الله از انسان محبوب تا چه رسد بمقامات عالیه
 باذن جان ندای رحمن بشنو که میفرماید ان التالک
 فی المنج له بیضاً و الکرن الحمر آدم لن یصل الی مقام طنبه
 ای مقام لقاء ربه الا بکف لضفر عانی ایدی الناس
 و عما یتکلم به لسان الناس و عما توهمت به افئدة الناس
 یا حبه المن فاز بهذا المقام الالسنی و الغایة القصوی و

الذروة العليا وافلك الحمراء وبعثر الاقصى و
اطلعه الثور آء والافق الاعلى منقطعا عن ا ومام
من في السموات والارضين مضمين ابل بيان
بضري قيام منوده انك شبهه ان در عالم ظاهر نشد
چه اگر بصر انصاف مشاهده مینمودند و بما اراد
توجه میکردند عرف تسمیص الی کلرا اخذ مینمود فوالکنا
انطقی بحق بشائی بی انصاف و غافل مشاهده میشوند
که فوق آن متصوره فاسئل الله ان یؤتیهم علی
عرفان هذا البدع الذی مارات عین الابداع
ابدع منقل تانته انه لبدیع السموات والارض وانه
سراج الله للعالمین واما ما ذكرت فی الیم انه قد
تعدی سوف یری خیراته بما ارتجبا الا ان یتوب
ویرج انه لهوا کالم العنیز لعلم انا مسکنا القلم عما
هو علیه لانه لیس له رای بل کان محکوما بما حکم به من
فی حوله کذلک قضی الامر فی لوح عظیم لا تحزنوا بلکن

سوف ينصرت اجثانه ويانند الذين ظلموا ان هذا حق
 يقين ما طبسبب حنين لبسبب انه يقول رب نحتي
 من القوم الطالمين يا الهى فابعث من ياخذنى
 ويخلصنى ويعسرنى انك انت المقدر على ذلك وانك
 انت اعزير القدير الى متى اكون فى تصرف الذين كفروا
 بك وبآياتك الكبرى اى رب خلتنى من هؤلاء المشركين
 الذين ماسمعوا نذاتك وما اجابوك قد اخذتهم
 الا وهام على شان اعرضوا عنك واعرضوا عليك
 بعد اذ جنبتهم من مطلع افضل سلطان بسبب ان
 نفسى در انجا يافت ميشد كه على العجالة اجاره هم مينود
 محبوب بود الامر بيد الله انه لهوا الحكم على ما يريد كبر من
 قبل اجثانى وبشرهم بذكرى انا هم سنل الله ان
 يؤتوهم على الاستقامة على جبهه لائهم لا يعاد لها شى
 فى الابد اع ان ربك لهو اعليم الحكيم كبر عبد الرحيم
 سنل الله ان يؤتده على جبهه على شان يضع الا وهام

تحت رجله و یکتسر لظنون ما بسم ربنا العزیز الحکیم
 و یوقفه علی خدمته و طاعته و یقتدسه عن نفحات
 المغیبتین و یجعله ذاکر نفسیه بین عبادہ انہ ولی من
 توجه الیه لا اله الا هو لوقتہ القدر انما لہب آء
 علیک و علیہ و علیہم من لدن عزیز حکیم
 از عین عرش نازل

ای ذبیح در کثری از الواح الهیہ از قلم امریہ نازل
 جمیع اجبای الہی را وصیت فرمودیم کہ ذیل مقدر
 بطین اعمال منسوعه و غبار اخلاق مردود
 نیالانید و سپین و صیت فرمودیم کہ بانزل
 فی الالواح ناظر باشند اگر وصایای الهیہ را
 کہ از مشرق قلم رحمانی اشراق فرمود بکوشش
 جان میشینند و با صفای آن فائز گشتند
 حال اکثر من فی الامکانرا بجلت بدایت مزین مشاہدہ
 می نمودید و لکن قضی ما قضی حال کرۃ اخسری درین

و روقه بفضیالسان قدم در این عین عظمی نم میفرماید
 ای اجنای حق از مغازه حضرت فقه نضر الهوی بفضیالی
 مقدسه احدیه بشتابید و در حقیقه تقدیس و تنزیه
 ماوی کسیرید تا از نفحات اعمالیه کل بریه بشاطی عز
 احدیه توجه نمایند ابد در امور دنیا و مایه تعلق بها
 و رؤسای ظاهره آن تکلم جایز نه حق جل و عز
 مملکت ظاهره را بملوک عنایت فرموده بر احدی
 جایز نه که ارتکاب نماید امری را که مخالف رأی
 رؤسای مملکت باشد و آنچه از برای خود خواسته
 مد آن قتلوب عباد بوده اجنای حق ایوم بمنبره
 مفایتحند انشاء الله باید کل بقوت اسم اعظم
 آن ابواب را بکشاید اینست نصرت حق که در جمیع
 زبر و الواح از قلم فالق الاصباح جاری شده
 و همچنین با ناس بدار حرکت نمایند و رقرار
 کنند و بکمال تقدیس و تنزیه و صدق و انصاف

ظاهراً شوند بشأینکه جیسع ناس آن نفوس را انشاء الله
 فی العباد شمرند حال مشاهده کن در چه سمائی
 طیر او امر حق در دلیراست و در چه مقامی آن نفوس
 ضعیفه ساکن طوبی للذین طاروا با بخیه الا یقان
 فی الهوآء الذی حبسری من قلم ربک الرحمن ای
 ذیح نظر باعمال حق کن و قل تعالی تعالی قدرته
 التي احاطت العالمین و تعالی تعالی انقطاعه
 الذی علا علی الخلاق جمعین تعالی تعالی
 منطلو میته التي احترقت بها افدة لفتربین
 مع انکه بسدای لایخصی در دست اعدا بستلا جمع رؤسا
 ارض را و احداً بعد واحد تبلیغ نمودیم آنچه که اراده
 بآن تعلق یافته بود تعلم الامم ان لهبلاء لا یمنع
 قلم القدم انه تحت کربا ذن انند مصورا الزم حال
 مع این شغل اعظم لایق آنست که اجزاء کمر خدمت
 محکم کنند و بنصرت امر الله توجه نمایند نه انکه با برکات

امور شینعه مشغول شوند اگر قدری در افعال و اعمال
 خاصه حق مشاهده نمائی تخته بوجهک علی التراب
 و تقول یا رب المارباب اشهد انک انت مولی الوجود
 و مرئی الغیب و الشهود و اشهد ان قدر تک الخاطت
 الکائنات لا تخوفک حسنود من علی الارض و لا
 تمنعک سطوة من علیها و اشهد انک ما اردت
 الا حیوة العالم و اتحاد هد و نجاته من فیه حال
 قدری تفکر نمایند که دوستان حق در چه مقام
 باید حرکت نمایند و در چه هوا پیران کنند اسئل الله
 ربکم الرحمن فی کل الا جان ان یوفقکم علی ما اراد
 انه لهو المقدر لعزیز العلام ای ذبیح ضری نمیظلم
 از سجن و تاراج و اسیری و شهادت و ذلت ظاهره
 بنوده و نیست بلکه ضرایعما لیست که اجبای حق بآن
 عاملند و آنرا نسبت بحق میدهند هذا ضری و نفسه
 المیهمنه علی العالمین و ضرا کبیر یوم کی از اهل

بیان مدعی امری شده بعضی متمسک بعضی از اعضا
 و بعضی مستقلاً گفته اند آنچه گفته اند و عالمند آنچه عالمند
 ای فریج لسان عظمت میسر باید و نفسی الحق قد نهت
 الظهورات الی هذا الظهور الأعظم و من یدعی بعده انه
 کذاب مقرر سنل انده ان یوقفه علی الرجوع ان تا
 انه لهو الثواب و ان اضر علی ما قال یعبث علیه من لاجرم
 انه لهو المقدر اقتدیر مشابده کن که حاصل بیان اقتدیر
 ادراک ننمودند که مظهر قلم و بشر حالم آنچه فرموده ناظر
 الی الظهور و قیامه علی الامر فرموده و الا و نفس الحق
 بکلمه از آنچه فرموده تکلم مینموندند این جمال امر غمی متعال
 لعب اطفال دانسته اند هر روز بخیمالی حرکت مینمایند
 و در مفاز سائرند لو کان الامر كما یقولون کیف
 یستقر امر ربک علی عرش الشکون تفکر و کن من
 المتفکرین تفکر و کن من المتوسمین تفکر و کن من
 الراغبین تفکر و کن من المطئیین علی شان

لو يدعى كل لشبر بكل ما يمكن او فوقه لا تتوجه اليهم وتدعهم
 ورائك مقبلاً الى بقية العالمين لعمرى ان الامم
 عظيم عظيم و اليوم عظيم عظيم طوبى لمن نبذ الورى
 ورائه متوجهاً الى الوجه الذى بنوره اشرق السموات
 و الارضون اى ذبح بصره يد بايد و قلب محكم
 و رجل نحاس شايده تا بوساوس حسود نقيه نفوذ
 اينست حكم محكم كه باراده مالک قدم از قلم اسم اعظم
 جارى و نازل شده اخفظة كما تحفظ عينك و كن
 من الشاكرين در بيالى و ايام بخدمت حق مشغول
 باش و ازدوش منقطع لعسرى ماترزه اليوم سيفنى
 و تجد نفسك فى اعلى المهتم لو تكون مستقيماً على امر
 مولك ان اليه منقلبك مثونك
 هو الله تعالى مثيان العجزين

لازال در نظر بوده و خواهى بود انشاء الله در ظل
 عنایت الهى و سحاب مكرمت ربانى ساكن و سترج

بابی و در تحصیل کمالات ظاهریه و باطنیه جهد
 بلیغ نمایند چه که ثمره سدره انسانی کمالات ظاهریه
 و باطنیه بوده انسان بی علم و هنر محسوب نه مثل
 اشجار بی ثمر بوده و خواصد بود لذا لازم که بقدر قوت
 و وسع سدره وجود را با ثمار علم و عرفان و معانی
 و بیان مزین نمایند و البها علیکم

فرغ من کتابه کاتبه المسکین مشکین قلم یوم الفضل
 یوم القوم من شهر السلطان من سنة البتاج
 من ظهور نقطه البیان روح ما سوه

فی ۱۳ شهر رجب المرجب ۱۳۱۱ من الهجرة النبویه علی
 مهاجرنا الف سلام و تحية و الحمد لله الذی و قمتنی
 لهذا حمد ایلینق لساخه قد

و شبنغی بحلال

کره